[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد بی حد و ثنای بی منتهای مر واحدی را سزاست که از نفحات رحمت و شمه

کائنات و نفحات از ادراک کمال او و نعوت [illegible] ممکن المسک

الحکیم تعالی و اسمه [illegible] اقتدار [illegible] از نفحات جلال او [illegible]

مخلوقات [illegible] و موجودات بدیع الاجسام [illegible]

از قدرت کامله او و [illegible] الوان و السنه مشحونه ذات و [illegible]

ملک [illegible] از حکمت [illegible] او و صلوة زاکیات

و تحیات نامیات نثار بارگاه [illegible] اول ما خلق الله نوری

[illegible] لولاک لما خلقت الافلاک که

مضمون کرامت مشحون و [illegible] الا رحمة

للعالمین [illegible] از [illegible]

بنگاه اوهام یابد اسماء وطیبین اشاره دایست ازیشان کمال

... محمد نور چشم این منبس چراغ بارگاه آفرینش چه نام

این آمد ... آنان بستین برونهست این بهشت وعلی آله الطیبین

والصحابه الطاهرین المهتدین الی یوم الدین علی الخصوص بران

قرة العین احمدی و نور چشم محمدی هادی گمراهان و دستگیر بیکسان

مظهر جمال اله و نایب رسول الله محبوب رب العالمین میرمیان

محی الدین الی یوم الدین ... گمراهی ... او اله وحید زمستونها

دین و آئین ... قضائی ابدی ... اجابت دست

... الهم ارزقنا شوق جنابه واحشرنا من کلابه

اما بعد بنده خاکسار راجی الی رحمت الله الغنی عبد مخدوم محی الدین

الملقب به ... آبادی علوی قادری مجرمین عرضی ارباب

فطرت و اصحاب ... می دارد که ... مورخان پیشین

اکثری ... در بیان احوال و ... و تحقیق

و هندوستان و خراسان و غیرها تصنیف و تالیف نموده بودند

لیکن احدی ... و ... ملک ... تفصیله

نپرداخته ... را گفته ... در حقیقت ... در

... نامه ... لذید ... کام جان ... نام ... بنا

[illegible]

[illegible] امر [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] در بیان [illegible]

[illegible] و [illegible] در بیان [illegible]

[illegible] در بیان [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible]

و [illegible] در بیان [illegible]

[illegible] در بیان راجهای [illegible]

[illegible] اولین راجهای [illegible]

آوردن [illegible] مشهور [illegible] فرمانروایان [illegible]

[illegible] در بیان [illegible] اهل اسلام و اوایل آمدن محمود

غزنوی [illegible] در بیان احوال

[illegible] فرقه مسلمانان [illegible] [illegible]

[illegible] در بیان احوال [illegible]

[illegible] و راجها و [illegible] کیفیت [illegible]

و ذکر [illegible] از استقلال سلطنت دهلی [illegible]

[illegible]

[illegible] در بیان [illegible]
غوریان و [illegible]
و [illegible] سلاطین [illegible]

[illegible] در احوال ملک کشمیر [illegible]

[illegible] ملک پنجاب ملک سوی آن

[illegible] آفتاب [illegible]

بیان احوال [illegible] و الدستان [illegible]

[illegible] ایام [illegible]

[illegible] والله ولی التوفیق و [illegible]

[illegible] از بیان احوال حدود ملک پنجاب [illegible]

[illegible] ملک [illegible]

[illegible] منابع و ملحقات [illegible]

[illegible] و طول و عرض [illegible] و توضیح [illegible]

[illegible] و تشریح احوال [illegible]

[illegible]

که ملک پنجاب از اقلیم سوم است [illegible] آن آفتاب [illegible]

دریای [illegible] که از

[illegible] مضافات [illegible]

[illegible] ملتان و [illegible]

پنجاب [illegible] از [illegible] میکند [illegible]

[illegible] اول شهر [illegible] است

در کتب هندی [illegible] می نویسند بفتح [illegible] معقود و ضم [illegible]

[illegible] و در [illegible] از کوه [illegible]

[illegible] در نواحی [illegible] و از آنجا [illegible]

میکند و چون از کوه بر می آید [illegible] میشود و از طرف قصبه روپر

[illegible] قصبه ماچهی واره [illegible]

[illegible] بود و این شهر [illegible]

[illegible] و حصاری در غایت استواری [illegible]

[illegible] از نزدیکی قصبه لودیانه میگذرد

[illegible] از پایان قصبه روپر [illegible]

[illegible] و مایل جانب شمال

[illegible] پایان قصبه [illegible] است و [illegible]

[illegible] قصبه [illegible] مذکور [illegible]

[illegible] هر یکی با دریای بیاه می پیوندد

[illegible] در کتب هندی [illegible]

[illegible] این در [illegible] از کوهستان [illegible]

[illegible] از پایان [illegible]

[illegible] رود [illegible] است که در آنجا کاکان [illegible] و ان

[illegible] شهر [illegible] کوهستان از

[illegible] بغایت [illegible]

[illegible] و اکنون [illegible] بیابان و [illegible] در آنجا [illegible]

[illegible] گذشته [illegible] این [illegible] است

[illegible] بزرگ [illegible] کوه [illegible]

و [illegible] دشتی و کوه و دیگر [illegible] بیشه بسیار [illegible]

و از [illegible] آب [illegible] و در این بیشه [illegible] در غایت

بزرگی [illegible] بیشه بر آب باشد و مردم آنجا شکار [illegible] و مرغابی نمایند

و از آنجا [illegible] تا حدود [illegible] و شهر [illegible] و [illegible] بیشه

پایان [illegible] در غایت بلندی است [illegible] بزرگ [illegible]

[illegible] از عمارات [illegible] الدین [illegible] و اکنون خراب

شده [illegible] بنای آن باقی است [illegible] و در آنجا [illegible]

و در این بیشه [illegible] بسیار [illegible] مانند [illegible] شکار [illegible]

و [illegible] آن بسیار است و مانند این بیشه [illegible] شکار [illegible]

[illegible] است [illegible] و [illegible] از [illegible] این بیشه [illegible]

[illegible] و [illegible] پادشاه [illegible]

راه خوب است و از آنجا [illegible] [illegible] [illegible] است [illegible]

مرغزارهای [illegible] سبز [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] از آنجا [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] و [illegible] [illegible] و از راه کوهستان [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

میشود و از آنجا [illegible] دریا [illegible] [illegible] و از آنجا [illegible] [illegible]

[illegible] دریای [illegible] است و راه [illegible] [illegible] [illegible] میرود

[illegible] میشود و [illegible] [illegible] این دریا از کوهستان [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] چنانچه از بعضی مواضع [illegible]

[illegible] [illegible] از بعضی [illegible] [illegible] متصل میرود و از بعضی

مواضع [illegible] [illegible] و [illegible] تا [illegible] [illegible] فاصله دارد و

در این سرزمین [illegible] است چشمه های آب و هوای [illegible] است و [illegible] های

[illegible] و کناره [illegible] زمین هموار و [illegible] دو [illegible] است

[illegible] است و [illegible] دو [illegible] [illegible] هموار [illegible] بلند

و در [illegible] قدیم [illegible] [illegible] [illegible]

و [illegible] یا [illegible] و [illegible] و [illegible] [illegible] و

[illegible] یا [illegible] [illegible] از [illegible] [illegible] [illegible]

گوید از نواحی [illegible] شهر [illegible]
[illegible] این شهر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] از [illegible]
شناسان [illegible] دریای [illegible]
از پس [illegible] شهر [illegible] این دریای [illegible] از سنگ [illegible]
و [illegible] است [illegible] بسته اند و [illegible] این پل [illegible]
و [illegible] بیابان را [illegible] در اینجا باشند و از [illegible] گذشته [illegible]
[illegible] و [illegible] بیابان [illegible]
از این پل گذار نتوانستند و جای [illegible] است پس این دریا [illegible]
[illegible] گذشته بنواحی شهر [illegible] میرسد و از آنجا از نزدیکی شهرستان [illegible]
[illegible] این شهر [illegible] کرده [illegible]
[illegible] دریای از نزدیکی این شهر [illegible] که [illegible] میرسد [illegible]
و [illegible] آن در دو [illegible] است و این دریای از
[illegible] و [illegible] دیگر [illegible] گذشت
[illegible] و [illegible] شهر [illegible]

بعد از [illegible] که [illegible] بکلی [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] که [illegible]

[illegible] و دریا از [illegible]

[illegible] که [illegible]

[illegible] دریای [illegible] پادشاهی [illegible]

و [illegible] که [illegible]

[illegible] کنار [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] موضع [illegible] رسید

و از آنجا [illegible] دوازده [illegible] و [illegible]

[illegible] اندیشه [illegible] از هیچ جا [illegible]

[illegible] و در غایت

[illegible] و [illegible] درختان

[illegible] دریای [illegible] و [illegible]

[illegible] دریا [illegible]

[illegible] و این از [illegible] موضع [illegible]

دوازده [illegible]

[illegible] و از رود [illegible] یاد کرده است که ایشان آن را م چوهتره گویند و از ندی

گذشته به دریای [illegible] عبور می‌کنند و چنان که معمول است گرانه‌ها را

[illegible] راه [illegible] رام سپهر است

و پیمودن [illegible] از موضع [illegible] برای غسل [illegible]

در [illegible] همچنان تا موضع رام چوهتره [illegible] و [illegible]

خصوص [illegible] از این [illegible] دریای [illegible]

[illegible] و [illegible] است که [illegible] رام [illegible]

و اصل [illegible] رام چوهتره را [illegible] این روی دریا کنار

[illegible] آب [illegible] است و آن روی دریای رام چوهتره

و دریای چیناب [illegible] است پس این دو دریا [illegible] از روی

[illegible] از موضع [illegible] دریا [illegible]

چیناب [illegible] می‌پیوندد [illegible] دریای [illegible] و دریای

این دریای راوی [illegible] و از نواحی ملتان گذشته در حدود [illegible]

با دریای [illegible] می‌پیوندد و در آنجا این دریای را

پنج ند نام کنند [illegible] این دو دریا بزرگ است

و کمتر [illegible] می‌چند [illegible] گویند که

[illegible] است و [illegible] از کوه‌های [illegible]

برای آنکه [illegible] از حد و دویست آید که آن را [illegible] گویند و ولایت

[illegible] و از آنجا [illegible]

و [illegible] شده [illegible] که تا [illegible] چون [illegible]

از پایان کشمیر [illegible] و از آنجا [illegible] می‌شود

و [illegible] می‌شود و از آنجا از حد و [illegible]

گذشته [illegible] آید و [illegible] و از آنجا واقع است و از آنجا [illegible]

گذشته [illegible] کشمیر [illegible] که شهر بزرگ است از [illegible]

[illegible] و از آنجا [illegible] از دو راه

[illegible] کشمیر [illegible] دریا

از [illegible] کشمیر [illegible] که در ملک کشمیر است [illegible]

[illegible] آب چشمه [illegible] و دیگر [illegible] دریا می‌شود

و از آنجا به [illegible] و از آنجا و دیگر [illegible] چشمه‌های [illegible]

از میان شهر [illegible] که دارالملک کشمیر است [illegible] در میان شهر

هفت پل [illegible] بسته‌اند و [illegible] از میان [illegible]

[illegible] دریا [illegible] از حد و دویست [illegible]

[illegible] و از آنجا [illegible]

[illegible] و از آنجا [illegible] ملک [illegible] است

[illegible]

از کوه [illegible] برخاسته [illegible] گذرد و از آنجا [illegible] واقع است و از این

[illegible] روان [illegible]

دریای [illegible]

[illegible] گویند و این دریا [illegible] واقع است [illegible]

[illegible] رود [illegible] در غایت بزرگی است و به

نهایت تندی و تیزی میرود و کاهی پایاب نشود و این دریا

در میان [illegible] کافرستان حاصل است [illegible] مذهب [illegible] بود

چنانچه [illegible] از آنجا دریای [illegible]

[illegible] از [illegible] نقصان [illegible]

[illegible] منبع [illegible] از دریای [illegible] ولایت [illegible]

بر آمده و در حدود [illegible] میرسد و از آنجا در حدود [illegible] کافرستان

و حدود کشمیر [illegible] گذشته به ملک [illegible] میرسد

و از آنجا پایان قلعه [illegible] میرسد و [illegible]

دریای کابل [illegible] آمده می پیوندد و [illegible] پایان قلعه واقع

و چون [illegible] در غایت تندی [illegible]

و [illegible] آب [illegible] در میان دریا [illegible]

چنین گویند که [illegible] بدان یار تورد داشتند و هر قوم دایم از راه دریا در خطر باشند
و این سبب [illegible] جلالیه ماشند و بودند و نسبت این است که [illegible]
و [illegible] با کاشتی دیگر بود از آن [illegible] دوران سنگ
یار تور دولت است و [illegible] پادشاه بخشیده و [illegible] این سنگ
برای ما صاحب شد و در آن زمان مردی افغان [illegible]
[illegible] است مرد و این مرد را جلالیه نام [illegible] پادشاه از آن
سنگ که نام آن مرد [illegible] خواندند [illegible] نام مرد [illegible] سنگ [illegible]
و این دریا از [illegible] از میان کوهستان افغانان [illegible]
و از کوه [illegible] آمد و از آنجا [illegible] رسد و از پایان [illegible]
و از آنجا [illegible] رسیده و از موضع [illegible] گذشته [illegible] در [illegible]
در [illegible] جزیره اسماعیل خان رسد و از حدود [illegible] گذشته [illegible]
[illegible] حدود [illegible] غازیخان و جام پور رسد و از آنجا [illegible]
[illegible] شود و از آنجا [illegible] دو آب [illegible] شده [illegible]
و در [illegible] موضع کوت [illegible] [illegible] آب [illegible]
با دریای [illegible] عبارت از [illegible] و [illegible]
[illegible] جانب [illegible] در [illegible] شود [illegible]

آب بحری اختیار نمایند عمق [illegible] به [illegible] است و مقابل [illegible] آنجا دیگر
آب شیرین صاف این بندر و اهالی دریای [illegible] در این حدود [illegible] نامند
[illegible] این دریا [illegible] است و شهر [illegible] آن رودخانه
[illegible] قلعه [illegible] واقع است [illegible] آب [illegible]
[illegible] واقع [illegible]
از این دریا [illegible] عبور [illegible] بلوچستان [illegible] از خلال
[illegible] و ولایت [illegible] دریا [illegible] شود [illegible]
[illegible] از آنجا بیابان [illegible] رسیده [illegible]
جانب [illegible] این قاعده [illegible] است
و الحال [illegible] ۱۲۶۳ [illegible]
[illegible] آمده و از آنجا [illegible]
[illegible] آمده [illegible] شود
[illegible] این ملک [illegible]
[illegible] علاحده [illegible]
زمینی که [illegible] است [illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible] است [illegible]

گرد و سپاهیان و بیماری بسیار است و وجه بیماری آنها بسیاری و [illegible] وسقیم
به دو ایالت عالم بر سه موسم گشت و این هیچ دو آب درغایت
گرمی و سردی است ماند و در هر دو آب مشهور تابستان [illegible] بسیار
آب و آب و هوا همچنین [illegible] به اعتدال است کشور همدان بعد
که با شش ساعت افتند و [illegible] همچنان [illegible] آن
به درجه اشتداد [illegible] در [illegible] به جانب [illegible]
و در موسم [illegible] باران ببارد [illegible] کنند و [illegible] اگر چه
باشند [illegible] باشد [illegible] شود [illegible]
آنست که آب و هوای هر یکی از [illegible] جدا گانه است
و به [illegible] و در [illegible] و [illegible] اختلاف
~~و [illegible] زیاده [illegible] اختلاف [illegible]~~
~~[illegible] اختلاف [illegible]~~
~~از [illegible] بسیار [illegible]~~
~~[illegible]~~
~~[illegible]~~ [illegible] بوده اند و [illegible] واقع و [illegible] دارد در [illegible] بالکسر [illegible]
[illegible] صاحب و [illegible] و در [illegible]
[illegible] انتخاب هفت کشور تقسیم نموده [illegible]

آب کند

[illegible] خشخاش [illegible] زمین [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] بر [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible]

درین [illegible] مختلف سالی [illegible]

این [illegible] آن صاحب

اسوال [illegible]

[illegible] اگر این [illegible]

و [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible]

و [illegible] است که [illegible] بعضی [illegible] که [illegible]

[illegible] سیاه و [illegible] سفید [illegible]

[illegible] سبب [illegible]

[illegible] که [illegible]

[illegible]

[illegible]

از صحرانوردی کوه [illegible] طول

[illegible] و [illegible] سوار [illegible]

[illegible] کرده [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] و [illegible]

آنجا و [illegible] قوم است و در اینجا [illegible] بلد [illegible]

مشهور است که اکنون آبادانی [illegible] قصبه سلطانپور از قدیم آباد

[illegible] مسجد [illegible] ازین

اشراف و دیگر اقوام [illegible] در [illegible]

[illegible] عمارت [illegible]

اکنون همه ویران شده و خانه‌های و حویلی‌های متفرقه آباد است و دیوار شهر [illegible]

چهار و سه دروازه و از هر کدام بازار قریب یکصد [illegible] کاروانسرای

سراهای عمارت پخته از عمارات [illegible] است و اکنون [illegible]

حاکم نشین است و بجانب شمال متصل شهر آب جاری است که آنرا [illegible]

سیاه گویند و برین آب از عمارت سراهای [illegible] پخته بوده اکنون [illegible]

خراب و شکسته شده [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بهادر [illegible] عمارت [illegible]

و [illegible] اکنون [illegible] [illegible]

[illegible] آن [illegible]

[illegible] خروج سلطان [illegible]

[illegible] رای ابراهیم [illegible] این قطعه [illegible]

[illegible] عمارت [illegible] جانب نواحی [illegible]

سلطان [illegible] و مردی [illegible]

از وفات [illegible] سلطان [illegible] رای ابراهیم [illegible]

و او در [illegible]

گشت [illegible]

[illegible] رای ابراهیم [illegible]

[illegible] رسید [illegible]

بجانب [illegible] عمارت [illegible]

پیاده دوازده کروه و ... شانزده کروه ... بسیار آباد و ...

گویند قلعه پخته و عمارت ... بغایت ... و ...

آن ... شهر ... باغ ... تمام ...

و ... این شهر ... گویند ... پیاده

دوازده کروه و دریای ... سه ... شهر ... باستانی ...

زمان قدیم ... حکام ... عمارت شهر تمام ...

وقت ... بغایت آبادی ... شهر بزرگ شده ...

شهر ... عمارت پخته بسیار بوده اکنون اکثری ویران شده

و قلعه ... بغایت استحکام عمارت پخته اندرون شهر واقع است

و دکانها ... بازار ... بسیار ... 

بازار ... و اکثر ... شهر ... است

... که ... در آبادی شهر ... معروف ...

... اکثری افغانان اند و در نواحی این شهر باغها ...

... بغایت شیرین و ... بسیار ... است

دریای ... کروه ... و ... شهر ...

بانی آن ... خان ... بود و ... شهر ...

در میان آن شهر قلعه پخته و اندرون آن عمارات ... بغایت ...

ابهاری

بسیاری از جاهای افغانستان [illegible] و حکومت این موضع اغلب با افغانان
داشت و صاحب نفوذ بود و در حوالی [illegible] سرداری [illegible]
[illegible] این شهر [illegible] بدست و قوای [illegible]
در [illegible] قدیم آثار [illegible]
راجپوتان [illegible] تمام و [illegible] دوکان بازار [illegible]
و [illegible] در [illegible] نام [illegible]
در هم [illegible] تمام [illegible] داشت [illegible] شهر [illegible]
[illegible] است و [illegible] رود و بازی است که [illegible]
جاری [illegible] در موسم [illegible] شده است
در [illegible] افغانان [illegible] و حکومت اینجا [illegible]
[illegible] داشت و در [illegible] حکومت با [illegible]
[illegible] داشت [illegible] و محبوس [illegible] و اینجا شهر
در [illegible] افغان [illegible] از [illegible]
بوسعت آباد [illegible] و در نواحی این شهر [illegible]
[illegible] رودی با آب اندک همواره جاری آب [illegible]
هفت [illegible] های [illegible] و [illegible] های این شهر و شهر
دیگر آباد است [illegible] و [illegible] فاصله [illegible]

نموده بنیاد و صورت بنا [illegible] که بنام سپهسالار [illegible] آنها [illegible] دیگر [illegible]
از عمارت این شهر در قصبه [illegible] است و در بلوک [illegible] عمارت [illegible] است
[illegible] صحن [illegible] است [illegible] و جامع [illegible] و [illegible]
و در وسط آن [illegible] سنگی [illegible] عمارت [illegible]
[illegible] جناب حضرت [illegible] مرتضی علی کرم الله وجهه [illegible]
[illegible] شهر [illegible] در [illegible] است [illegible]
و [illegible] از [illegible] آن [illegible] و [illegible] و اکنون [illegible]
[illegible] که [illegible] بالای [illegible] و [illegible] آباد [illegible] مانده و در
بناه که [illegible] صفت [illegible] گویند که در زمان سلطنت بابا این شهر
[illegible] گشت [illegible] شهر [illegible] قدیمی به عمارت [illegible] در عام آنها گویند
که در قصبه [illegible] این شهر در غایت [illegible] آباد بوده [illegible]
[illegible] گشت و باز آباد شده آب [illegible] شهر شور و [illegible]
آباد [illegible] در کاروانسرای بازار قریب دو صد و [illegible] است [illegible]
[illegible] دیوار [illegible] شهر و دیوار دیگر [illegible] برج [illegible] و [illegible]
را [illegible] و [illegible] که دایم آب [illegible]
و [illegible] از شهر [illegible] در غایت [illegible]
و دوازده [illegible] آب [illegible] و [illegible]

ولیشرا

[illegible] در [illegible] سیزده [illegible]

[illegible]

[illegible] و انواع [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شهر [illegible]

[illegible] سلطان علوی معروف [illegible] در [illegible]

[illegible]

[illegible] صاحب [illegible] و علم [illegible]

[illegible]

[illegible] و [illegible]

بارها غلبه کردند و آخر [illegible] غلبه [illegible] معلوم شد [illegible]

بدل اسیری [illegible] آمد مقتول کرد [illegible] این ملک از دست

برفت و سبب [illegible] بیرون شهر بجانب مغرب

[illegible] از [illegible] حصاری در

عاقبت [illegible] ساخت و عرض دیوار و فصیل [illegible]

[illegible] ساخت و [illegible]

[illegible] در جانب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اسولی و [illegible] سبب [illegible] این [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] و این [illegible]

و متصل [illegible] جانب شرقی [illegible]

دولیروه [illegible]

[illegible]

[illegible] در این نواحی

[illegible]

[illegible] و بسبب نزول کوهستان [illegible] آب

[illegible]

[illegible] بیشتر [illegible]

واقع است [illegible] در شمالی این [illegible]

[illegible] و آن [illegible]

هوایش [illegible] اکثر [illegible] و [illegible]

[illegible] شهر [illegible]

و بادها در غایت [illegible] باشند و [illegible] آمده

[illegible] بیرون شهر [illegible] دروازه [illegible] جاریست که از

کوهستان می‌آید و بجوار [illegible] متصل بوده [illegible] و در زمان قدیم شهر

[illegible] بوده و اکنون ویران شده و بیرون شهر [illegible]

قلعه ایست [illegible] برج و دو

[illegible] قلعه [illegible] و [illegible]

[illegible] هوای آن

[illegible] بسیار

و اقسام [illegible] از هر نوع [illegible] جاریست و [illegible]

[illegible] آب [illegible] خورده [illegible]

[illegible] دروازه [illegible] بیست و هفت قریه [illegible] آنست

[illegible] از توابع [illegible] بود [illegible]

پخته [illegible] کلانتر [illegible]

[illegible] قلعه [illegible] دروازه [illegible]

[illegible] پخته [illegible] دروازه [illegible] آب [illegible]

آن [illegible] آب [illegible] اهل [illegible]

[illegible] شهر [illegible] بر [illegible]

[illegible] پخته و کاشی [illegible] محمد [illegible]

[illegible] شهر [illegible]

[illegible] شهر [illegible] دیوار [illegible] پخته [illegible]

[illegible] شهر [illegible] بیست [illegible]

و بیرون شهر [illegible] دوازده [illegible] از [illegible] قسم [illegible] و [illegible]

[illegible] شهر [illegible] بر ساحل [illegible] دریای [illegible]

[illegible] بندر [illegible] سیر [illegible] واقع شده [illegible]

شهر بزرگ بوده [illegible] تاراج [illegible] و ویران شده [illegible]

فرنگیها [illegible] دریای [illegible] شهر [illegible] لشکر [illegible] و قلعه

در غایت استحکام بنا نموده [illegible] شهر [illegible]

[illegible]

[illegible] ملک [illegible] و شهر و سیرابی [illegible] بنیاد [illegible] قلعه [illegible]

[illegible] بنا شهر و [illegible] و قریب [illegible]

[illegible] بنا [illegible] این شهر [illegible]

[illegible] و [illegible] شهر [illegible]

[illegible] مسلمانان [illegible] عجایب [illegible]

[illegible] بنا [illegible] بنا شهر [illegible]

[illegible] این شهر [illegible] خان نام [illegible] عجایب [illegible]

و بنا شهر [illegible] و بیا مد [illegible]

[illegible] خان [illegible] و [illegible] صاحب [illegible]

[illegible] دریای [illegible] شهر [illegible]

محمود خان [illegible] از [illegible]

از [illegible] و [illegible] شهر [illegible] از [illegible]

او [illegible] این شهر [illegible]

او پسر [illegible] همراهی [illegible] این شهر [illegible]

[illegible] و [illegible] فرزند [illegible] قاآن از این شهر [illegible]

و در [illegible] و [illegible] بر [illegible]

[illegible] این شهر [illegible] بر کناره [illegible] دریای [illegible] واقع [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] جهت [illegible] [illegible] صحرای [illegible] بود [illegible]

[illegible] شهر و [illegible] است [illegible] کند [illegible] [illegible] و [illegible] شهر

[illegible] [illegible] در [illegible] [illegible] به [illegible] و [illegible] [illegible]

بود و دو [illegible] در [illegible] برد [illegible] [illegible] [illegible]

و [illegible] [illegible] صحرای [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] این صحرای و [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] و [illegible] [illegible] این شهر [illegible] این صحرای [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] این شهر [illegible] [illegible] [illegible]

در آمده [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] در [illegible] [illegible] نهاده [illegible] عمارت این شهر [illegible] [illegible] و [illegible]

خانه و دکانهای بازار [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] عمارت [illegible] و [illegible] [illegible]

دو کانهای [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] فوج [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

در [illegible] تعریف خود داشته و در میدان آن [illegible] و [illegible]
[illegible] صاحب [illegible]
[illegible] بود و در [illegible]
و [illegible] ... دو [illegible]
[illegible] بنا [illegible]
موجود [illegible] و [illegible]
و هم آثار و کلیساهای بزرگ و قصبات مشهور [illegible] دو قریه [illegible]
دو صد [illegible] از اهل [illegible] است و [illegible]
[illegible] و [illegible] است [illegible]
[illegible] مشهور و معروف است و پایه‌های آن [illegible]
کنار [illegible] دریای سیاه از [illegible] بر آمده و [illegible]
جریان [illegible] و [illegible] بزرگ از دریا جدا گشته
روان [illegible] که در پهنا و تیزی جریان کمتر از دریا نیست و برابر [illegible]
[illegible] بندر [illegible] پیوسته [illegible] و [illegible]
[illegible] بسیار محکم و استوار است و [illegible] از کنار [illegible]
[illegible] ایران [illegible] هنگام [illegible]
[illegible] بسته [illegible] و [illegible]

هر دو دریای واقع شده اند آباد بهای و ملکهاست و چند بن را بعضی نیابد

فرماندهی می‌باشند و حدود ملک مرزی ... کابل ... است و در بین آنها معهد

های ... بسیار است و ... دریای

در عالمت ... از ... و ... دست

باب شده و چون نوشتن اینها به ... ملکست

به جرم ... و ... وادی ...

... دو آبه باریک ... دو آبه در میان

دریای راوی و چناب واقع شده با علامت ... وادی

این دو آبه در از ترین دو آبه های پنجاب است و بصورت ...

و از هر دو جانب ... این دو آبه

بلند واقع شده ... دو آبه ...

... در بین دو آبه ... شهر ...

... آب جاری ... طول ندارد

... دریای راوی ... و

... دو نهر دیگر است ... آورده نواب

علیمردان خان ... و آن ... نهر ... نهر ...

... شهر ... گذشته به ... نهر ... و از میان ...

[illegible]

[illegible] و [illegible] دو [illegible] ماه [illegible] و این [illegible] و [illegible]

جاری [illegible] خشک [illegible] و این [illegible] خشک باشد مگر آنکه حاکم [illegible]

[illegible] ده [illegible] باشد و این شاه [illegible] مرد [illegible]

[illegible] کوه [illegible] از [illegible] و [illegible] در کنار [illegible] راه [illegible]

و این [illegible] بر کنار رود [illegible] درخت [illegible] است

و در آن [illegible] اسب [illegible] جدا شده [illegible] کوه [illegible]

[illegible] دره [illegible] و چوب [illegible] ساخته [illegible] شهر [illegible]

و [illegible] و [illegible] برابر [illegible] دو [illegible]

[illegible] جایی [illegible] و جای [illegible] زیاد است و از آنجا از کناره [illegible]

[illegible] آورده نزدیک قصبه [illegible] مغرب [illegible] رفته [illegible]

[illegible] میرسد و آن [illegible] است [illegible] قوم [illegible]

و دهقانان [illegible] و نزدیکی این دیه رود [illegible] است

که از کوه [illegible] می آید و [illegible] است و آب آن همواره جار[ی]

باشد [illegible] در موسم [illegible] و از شرق بمغرب میرود

و این نهر که از شمال به جنوب میرود بر کناره [illegible] رود [illegible] میرسد

و در [illegible] این رود [illegible] از چوب و [illegible] ساخته است

[illegible] از [illegible] آب رود [illegible] خانه [illegible]

آبیشاری اندک اندک از میان سنگها روانی دارد و آب نهر [illegible]

شیرین از بدخشان میرود و در موسم برسات چون آب رود [illegible]

[illegible] میدان بیشتر از عمق میان گشته آب نهر تلخ میشود

و از [illegible] گشته بسری تا شهر [illegible] میرود و در آنجا [illegible]

[illegible] است و از آنجا متصل [illegible] [illegible] شده و در آنجا

[illegible] از پشت [illegible] و در غایت استحکام بسته اند و در آنجا

[illegible] [illegible] و از آنجا [illegible] [illegible]

و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و میان راهی که این شهر [illegible] میرود و در روان [illegible] بر برود و کنار

نهر [illegible] شهر [illegible] و در غایت [illegible]

[illegible] آن [illegible] و در آن حوضها و فواره ها ساخته و امرا [illegible] باغ نام

[illegible] و این نهر [illegible] این باغ [illegible] [illegible]

آب فواره در شهر [illegible] حصار و رخانه های امرای [illegible] و اکنون

خراب شده باشد [illegible] آب [illegible] و طول این نهر [illegible]

[illegible] و چند کروه باشد و مردم این دو آبه [illegible]

[illegible] خصوصا [illegible] که در میان دو آبه واقع

شده [illegible] [illegible] و [illegible] میشود

و [illegible]

و تعلق بفارس داشت بنا بر آن [illegible] اکنون با سایر [illegible] فارس [illegible] و جهت
این دو ابنیه که [illegible] است و از پیش و پس [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] سایر [illegible] که بعضی از آن [illegible]
کاشانه [illegible] گردیده [illegible] این دو ابنیه [illegible] از
جبال [illegible] از جهت و جهتا [illegible]
واقع است [illegible] از [illegible]
[illegible] کرده است [illegible] از [illegible]
واقع است [illegible] و [illegible] از [illegible]
[illegible] است [illegible] و [illegible]
و از پس [illegible] شدن [illegible] این دو ابنیه [illegible]
از جمله تاریخ [illegible] تاریخ [illegible]
تاریخ [illegible] و [illegible]
[illegible] است [illegible] و بعضی [illegible] است [illegible]
و [illegible] است [illegible] است و [illegible]
از شهر [illegible] با جمیع [illegible] آبادی [illegible] است [illegible]
دیده و مشهور است [illegible] و [illegible]
باستانی گویند که این شهر از بناهای [illegible] است و [illegible]

که عمارت از عهد ... بناهای جداگانه موسوم بود با شناخت ... و
... و در عهد ... بطرز علیحده درآمد و درازی دور آنکه ...
... است موسوم به ملتان گشت و اکنون بمقدار دوازده هزار خانه
و سه هزار و پانصد دکان آباد است و از هر گونه پیشه وران و تجار درین
شهر بسیار ... بغایت ... چنانچه چیتهای
رنگ ... ریشمی و جامه ... و کارخانه ... عاید ... و تجار
... های دور دست ... و ابنیه بسیار خوب ...
و تا حدود کابل و قندهار بازرگانی ... عمارت تمام شهر پخته ...
و عمارت شهر پناه نیز پخته و خشتی ... شش دروازه دارد و بیرونی
شهر ... فاصله ... قدم قلعه ... بعمارت خشتی
بنای کهنه چهل برج و چهار دروازه ... دیوار از بیرون ... است
و دو دروازه اندرون ... ازین خندق ... و اکنون
... خندق ... عمارت ... نموده اند و ...
دو دروازه ... اندرون قلعه مزار
شاه بهاء الدین زکریا و نبیره ایشان رکن الدین عالم است و در میان
هر دو مقبره ... مقام ... است روضه شاه رکن تمام متصل ...
... روضه ... در میان ... و عمارت هر دو مقبره از خشت پخته

مخالفت نموده اند بجایش خود اسیر شدند یکهزار و ششصد و هفتاد کلام و نیز
اندرون قلعه متصل دروازه دیو مقبره شیخ بهاء الدین منسوب بزرگان اقتدار
و هم سوای معروف است شهر و قلعه بر بلندیست و آن بطرف
دریا بست واقع شده مقابل دریای شمالی از شهر چهار کروه دور
رسیده و مغرب از هر کوه سه کروه بسیار خوشه و نیز بر یک از آن اشجار میوه
باغ ها آباد قلعه آباد است و قلعه و دیوار سیاه از آن میان
باغ ها و باغ نشیمن نواب مظفرخان افغان [illegible] است
[illegible] بزرگان نشیمن کاشت چون عرض ملک این شهر و دار [illegible]
[illegible] بسیار گلزار است و گرما زیاده به نسبت [illegible]
و سبب [illegible] باران [illegible] شهر [illegible]
[illegible] بسیار [illegible]
[illegible] ملتان [illegible] پانصد خانه و پنجاه دوکان آبادی دارد و بیرون شهر
[illegible] چهار برج و متصل [illegible] مردم [illegible] است
[illegible] مردم [illegible] قصبه [illegible] قدم [illegible] دارد [illegible]
همین قدم [illegible] واقع است [illegible]
و [illegible] خواهد بود و درختان [illegible] خواهند بود [illegible]
[illegible] تا [illegible] ملتان [illegible] و تاراج نمایند و [illegible]

[illegible] است و تا [illegible] پنج [illegible] ویرانها است [illegible] گنبد است مشهور به [illegible]

[illegible] آباد [illegible] دو صد و دو دکان پانزده عدد باشد رسید [illegible]

[illegible] و تا موضع سعدالله پور همه ویران است و از [illegible]

[illegible] آبادی و [illegible] آدم [illegible]

[illegible] است و اکنون در [illegible] مردم یکدیگر [illegible] دیده در

میان این هر دو قصبه [illegible] و [illegible] کرده است ولیکن

مردم [illegible] کشته [illegible] شهر قدیمی در زمان باستان [illegible]

تواریخ این [illegible] بوده این نوشته و اکنون [illegible] عمارت

[illegible] و [illegible] و ده صد دکان آباد است و در اینجا مزار [illegible]

خواجه فرید الدین شکر گنج چشتی است و او خلیفه خواجه قطب الدین بختیار

اوشی کاکی است و او خلیفه خواجه عثمان هارونی است و او مرید خواجه معین الدین

حسن سجزی اجمیری است و احوال کرامات این خواجگان در میان مردم مشهور است

و در [illegible] مردم از ممالک [illegible] در وقت در ماه محرم به زیارت مزار شیخ

فرید الدین مشهور [illegible] و اولاد او از زمان سلاطین غوری تا این وقت معزز

و مکرم بودند و این شهر را با تعلقات آن در تصرف داشتند و

خلیفه را با دیوان مخاطب می‌نمودند و صاحب فوج و حشمت بودند

اکنون [illegible] سنگه ملتان را بگرفت و اینک تمام تصرف او درآمد

ان الله

این شهر را خواجه نصرت [illegible] اولاد شیخ عبدالصمد [illegible] اموال همه [illegible] عمارت و به
پسر [illegible] بخشیده و اکنون که [illegible] اولاد شیخ [illegible]
و [illegible] رعایا [illegible] آباد [illegible] شیخ [illegible]
واقع شده [illegible]
قدیمی [illegible] عالم [illegible] نهایت [illegible]
و [illegible] قندهاری آباد [illegible] است [illegible]
[illegible]
مدرسه [illegible] قصبه است [illegible]
در آنجا از شیخ [illegible] قادری است [illegible]
بسیار [illegible]
شاه مقیم [illegible] عمارت [illegible]
بانی شاه مقیم قادری است که سیدی بزرگ [illegible] بود
[illegible] صاحب [illegible]
[illegible] تعلقات [illegible]
[illegible] شیخ [illegible]
و [illegible] رعایا در
[illegible]

بستانی در زمان قدیم بسیار آباد بعضی بنای آنرا به سپهدار چنگیز که شو
نام داشت نسبت دهند و در زمان سلطان غیاث الدین بلبان یا دیگر
پادشاهان غوری که شهر غول چنگیز خانی تاخت و تاراج نمودند
ملک ... کرمان شهر آبادی بوده بعد جنگ ... خسرو ... را به ...
... سالها ... تیمور ... عمارت ... در زمان ...
... تیموریه ... تاخت ... سلطنت ... فرزندان
... سبب ... امر سلطنت آنها چندان رونقی
نداشت و هر کسی بجای خود ... استقلال میزد ... معمول ...
اردی در دیار ... حاکم بود ... سلطنت ...
... است ... این شهر ... قدیم باید
کرده ... سواران ... تا
داشتند ... صاحب ... بود چون ...
ویرانی ملک پرداخته ... این شهر ... غارت کرده
و ... سیم و ... زر ... مرصع و مروارید
و ... زیاده از حد احصار افزون ...
... مرصع ... مروارید ... رسیده بود ...
پیشکش نهاده ... آنرا بر داشت ...

او در سنه چهل و سه که در آن وقت در حوالی این شهر نهایت بسیار بود

زیر زمین دفن کرده بود از اتفاقات تقدیر جای زر دفن را کوشش کردند و

اولاد او برای دست نیافتند و تا اکنون مدفون است و معلوم نیست

که کجاست و همچنین هر جایی از سرداران سنگهان مانند ... که نهند

و چند اسکه ... و خرابی ایشان با ... غنیمت بر داشتند که سرمایه

سرداری ایشان گردید و درین واقعه افغانان بسیار به شهادت

رسیدند و ایرانی بار دیگر این شهر ویران شده و در تصرف سنگهان

... بود و در آن روز که زمان ... بر آمد و سنگهان از

جانب ... و در آن میان نظام الدین افغان که از ... اکنون

... این شهر ... کارش قوی شد و همواره با سنگهان

... غالب ... تا اینکه افغانان نفاق ورزیدند ...

... این مرد ... قطب الدین

... سردار شد و رنجیت سنگه ...

با افغانان نوکران قطب الدین شهید ... قطب الدین

جمال الدین در سلک نوکران رنجیت سنگه منسلک شد و تا اکنون

همچنان در نوکران حاضر است و این شهر اکنون ... دستهای متفرق

بنام هر یکی از افغانان آباد است ...

که شهر کهنه است و کوشک فیروز محی الدین خان و کوشک مظفر خان و
کوشک شمس الدین خان و کوشک محمد خان و مانند آن و درین کوشکها
مقدار سیصد دکان و چند هزار خانه آباد است آب چاهای بعضی
جاها شور است بعضی شیرین و بعضی شیرین آب و ندی بیابان جفت گروه
نامهای ملکی نیست چه دکانه درین دو ابیه باری که از آن درین نام خواهند ملکی
بیابانست که هیچ جای دیگر در ابد است و درختان بیلاسی و غیر
که شیرین جا در این باغ است و میوه که در بعضی مواضع که ذکر شده از خشوار بدین
سبب نمیدارند ان ملک الشرق خود را نیز صوبه دار لاهور شهر و
سرکشی باشند در هر سیاه نمایند و ملک ملک مردانها و سست مردان با
حد شرقی آن دیره دوال که مرکز آن درهای بیابان واقع است غربی آن
بلده لاهور و حد شمالی آن شهر شهر جنوبی آن است بهر کسور از اینجا
ملک که ابتدا شود و همه شیخی کناره ما است و درین ملک ماهیچه و گندم
و غیر بدین جنابان و باداری بسیار شده و هیچ کشتکار نمود درین ملک
قریات بزرگ و هر یکی مانند شهریست بسیار اند و دهات خورد
بیشمار و بعضی دهات که تخمیناً سنه سال است و در میان مردم مشهور
که درین کتاب سه قوم معتبر و تخمین کرده از کسور دوازده گرده و در
سه کوس آبادیها دارد و دوکانها قریب سیصد و صد دارد بهود

قوم لکهنو

قوم کشو مردم بهشت دیوار پخته بود و اکنون از جنوب جا با خراب شد

و درین شهر جا در پای پیشم ... که ... زمینی ... و لکن بسیار ... بند

و سوا اکنون از هر جانب ... و اکنون ... شهر ... دی

باقی ... زمینداری قدیم ... و ... ... ... ...

... ... ... ... ... ... ... ... ... ...

در میان ملک ... دوکان بازار ... ... ... ... اکثر ...

دیوار شهر ... اکنون از سبب ... ... ... و ... شد ...

یاد ... ... ... بود میان شهر ... بود ... ... ... ...

... ... ... ... خندق تمام ... از ... ... ... ...

... ... ... ... دوکان ... ... زمینداری دهقانان

... ... ... ... از ... ... ... کرده

بقدر ... ... زمینداری دهقانان قدیم بوده و بیرون ازین

بجانب شمال ... ... ... و او مرید و خلیفه ... ... ...

و احوال او در ذیل ... ... باید و عمارت این ... ...

مختلف باغ ... پخته اکنون ... ... ... و ... ...

... ... ... ... ... باغ دیوار پخته ... ... ... ...

مختلف بنا نموده اند و ... این باغ ... ... ... ... ...

و خراب شده و از سرای [illegible] آثار بنا معلوم است که پادشاهان [illegible]
و [illegible] این شهر بوده است که در میان این سرای و [illegible] بوده
[illegible] دارد و [illegible] آن [illegible] تاریخ [illegible] گفته است
که اکنون از [illegible] خراب شده [illegible] و از این سرای
[illegible] تاریخ [illegible] و این تاریخ [illegible] از عهد
[illegible] پادشاه [illegible] سلطان [illegible] مسجد [illegible]
[illegible] که در [illegible] غسل [illegible] شده و اکنون
[illegible] از سر نو بنا [illegible]
[illegible] مسکن [illegible]
[illegible] اکنون [illegible] آباد گشته [illegible]
[illegible] از [illegible] جانب [illegible]
شهر [illegible] بزرگ [illegible] ایام [illegible]
که [illegible] در میان آن [illegible]
و این شهر [illegible] و برای این [illegible]
فقیر از [illegible] این [illegible] تمام این [illegible] در
آن وقت [illegible] در [illegible]
که در این مکان [illegible] سبب [illegible] آباد

رنجی دل کند بدین علت سبب پرداخته بود و همچنان و بنی بخور و لود خانه چند
عمارت خام بنا و این ناتک شهر حیدران عمارت نداشت و قبلان
ملک ما بجو ناتک و جانشینان او اعتقاد کلی داشتند به تعظیم آنها
میپرداختند و در روز بروز در عهد ... اعانت ... جماعه
سنت ... شد و درویشی و عقیده این ناتک ... نیابت کنند
و مراکبا ... محصل ... میخواستند که در آبادی انها کوشند
... اربعم احمدشاه ... میخواستند و بعد ... ناو جمع
با ... بسیار ... گرد آمده تحصیل نمودند و متفرق
شدند و در آنها ... لشکر ... احمدشاه ... در زیر ... خانه
و ... ناتک ... و ... احمدشاه ... جون
... احمدشاه ... بیکاب ... بادشاها
و ... کسیو ... این ملک ... قدر ... در شهر
زیر خانه و تالاب ... بستند و ... کلی ... جمع
... تالاب ... و استواری ... او ... خشت ... و
... و ... طلا و نقره ... زینت داده ... سرکوچم
ساختند و کتابی که در آن مقالات ناتک و جانشینان او
بزبان هندی بی ... جمع نموده اند و آنرا گرنته نام نهاده در این خانه

[illegible]

در غایت تعطیل [illegible] چون [illegible] ای خواهند ساکنان جمع شده

[illegible] سبب تمام [illegible] و [illegible] و بر یکی از سرداران این قوم

[illegible] مردم استقلال [illegible] و ذبایح یکدیگر [illegible]

این [illegible] سبب [illegible] نفاق [illegible] خود [illegible] نموده و [illegible] یکی [illegible]

و [illegible] تمام [illegible] و [illegible] سرگشتگان این

[illegible] در غایت [illegible] و [illegible] عمارت [illegible] نموده [illegible]

[illegible] از سرداران آباد [illegible] کاشمری [illegible] دست

و [illegible] آباد [illegible]

و [illegible] تمام [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible] سرداران [illegible] جایی

[illegible] تصرف نموده و [illegible]

[illegible] و [illegible] از شهرهای [illegible] کار [illegible]

و ویران [illegible] بودند [illegible] فرصت

شهری در غایت [illegible] آباد شد و هر کسی از دولتمندان [illegible]

عمارت عالیه [illegible] از رعایا [illegible]

[illegible]

[illegible] آبادی [illegible]

[illegible]

[illegible] و به جهت [illegible] آنها را قهر کرده و ملک از تصرف

آنها بیرون رفت این شهر تمام در تصرف او در آمد و از جمله [illegible]

آثار و ابنیه [illegible] و هر جای [illegible] عالی [illegible] و آبادی [illegible] شهر [illegible] سعی

بجا آورده [illegible] خرج کرده و [illegible]

از [illegible] تا [illegible]

که [illegible] شاه [illegible]

هر روز [illegible] و [illegible] ۱۲۳۴ [illegible]

بنای شهر [illegible] تمام [illegible]

در دور حصار [illegible] و [illegible] در غایت عمق [illegible]

حصار دوازده دروازه [illegible] در غایت استواری [illegible]

[illegible]

حصار تمام شده [illegible] چون [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] در غایت [illegible] تمام

[illegible] و [illegible]

[illegible]

ست و یک دست و بلندی بعضی جا هشت دست و بعضی ده دست
و پهنای دیوار حائط چهار دست تخمیناً که اکنون اکثر خراب بعضی جاها
بنا شده شهرپناه خندق کنده اند و این دیوار شهرپناه مربع است
[illegible] و [illegible] بعضی جاها بی تدبیر و کج واقع شده و همه
دیوار شهر را اگر در تمامیه پیمایش [illegible] هزار و یکصد قدم آمده است و در این
[illegible] هزار و سیصد و شصت گز [illegible] دروازه [illegible] و یک
[illegible] سه دست [illegible] و یک [illegible] و [illegible] جانب غربی [illegible]
[illegible] که در بنای از سنگ بوده و این [illegible] دست ایشان بعد
قلعه خام ساخته بعد از دو دروازه [illegible] عمارت [illegible]
و در غایت استحکام [illegible] بنا نموده بودند اکنون این قلعه اندرون
آبادی شهر [illegible] دیوار آن از بعضی جاها افتاده [illegible]
آباد شده [illegible] جانب [illegible] است که [illegible] از در غایت
استحکام بنا نموده و گرد آن خندق [illegible] است [illegible]
توپهای بزرگ نهاده اند و [illegible] سنگ [illegible]
در [illegible] به مقدار دو سه هزار [illegible] می باشد
و [illegible] بجای آرند و نام این قلعه [illegible] نهاده و [illegible]
قلعه [illegible] است ولیکن خورد و خام بود [illegible] شهر

باغیست مدور ریخته و عمارتست شایسته و کاشی کاری در سال هزار و
ریخته شده و در عمارت آن شروع شده و عمارات سنگین منقش با
و باغچه‌ای که موسوم است مقبره بادشاه و نشیمنهای باغ مقبره جهانگیر
پادشاه و خرابی کشیده و خراب کرده‌اند این باغ آورده‌اند حقیقت
و احتیاط را ندیده ملاحظت زمرده هست منظور رسیده و من
لوح مزار رسانیده که آیات قرآن و اسماء حسنی بخط نسخ در غایت
خوش خطی بر آن کنده و نوشته بود و دیدیم که در یک کوچه نیم
باغ افتاده بود و ستون و بالاخانه‌ها بر آنها که نشسته و نیم
منهدم شده از این نشیمنها ستونها و کاشیها و پنجره‌ها و حوضها و فواره‌ها
در این باغ ساخته‌اند و این باغ را رام باغ نام نهاده‌اند و از شاه
باغ مرده‌ی روان و نو رفت فیما یختلف به چیزی مرده از پیش دروازه
شهری باغ روان ساخته و این اندرون باغ نهری در آید و حوضها
و فواره‌ها را آب رسیده و شهر نه بود از این شهر بجانب مغرب
بیست و چهار کروه است دریای بیاه بجانب مشرق بگذرد و پیرو وال
نوزده کروه و دریای راوی بجانب شمال مگذر و گنجه نیز ده کروه از پنجا
شهر ابتدای ملک پنجاب آغاز شده و رام تیرته تا بیاست
از شهر امرتسر شش کروه مانند معبود است و آنرا نام چند

پسر جیرت منسوب نمایند جنس این خام بود در عهد اکبر پادشاه
سندهی به تعمیر آن پرداخت و کبیت رای دیوان نواب شجاع بهادر
صوبه دار نیز شکست ریخت از راه درست نموده و این تالاب
مذکور [illegible] صورت آن [illegible] پنج [illegible] منسوب موضع
[illegible] ظرف [illegible] به قوم رنجیت سنگه [illegible] دهی
خود بود اکنون به دست کدام صاحب رنجیت سنگه [illegible] آبادی آن
پرداخته [illegible] برابر شهری شده و حویلیهای پخته از آن [illegible] نموده
فیض الله پور دهی است در جانب ما بین که نواب [illegible] و دیگر [illegible]
فیض الله پوریان از این دیه بود [illegible] سنگه بوده
گویند و این دیه [illegible] معمور بود و اکنون از آنها نشانی نمانده
[illegible] دهی بود در ما بین که [illegible] رنجیت سنگه از این
دیه بود و ایشان را سکه شلیان میگفتند و اکنون این دیه ویران
یک قلعه خام [illegible] و ویرانه [illegible] کانپور دهی است در میان
ما بین [illegible] چهار صد خانه و طرح اصلی آن بنیان که پدر [illegible] سنگه از این دیه
بود قوم ایشان [illegible] است و کنهیان نسبت به این دیه میگویند
و درین [illegible] در [illegible] مانند [illegible] و [illegible] ماند آن اینجا
بسیار [illegible] که بغیر از راه [illegible] جای [illegible] نیست و در [illegible] ملک مانجها این

قسم دوم

قسم ریحان و ریاحین بسیار است و هر نوع میوه از هر طرف جانوران
و شمشیر و ... و ... بسیار نیکو و ... بسیار است بلطافت
... ... ... اسب ... ... ... شهر دار السلطنت
لاهور ... ... ملک پنجاب است و در کتب ... بسیار
در کتاب ... ... ... ... ... لهاور
گفته ... ... ... ... از ... ... تاریخ
... ... ... بجانب ... ... و دقیقه طول
... ... ... بیست و دو دقیقه ... ... ...
لاهور ... ... ... میکنند ... از ... ... ان
... ... و لاهور ... ... ... ... ... و در وقت
سلطان ناصر الدین سبکتگین پدر سلطان محمود غزنوی جیپال برهمن
راجه این شهر بود و چون محمود غزنوی این ملک پنجاب مفتوح ساخت غلام خود
ملک ایاز را بحکومت اینجا مقرر ساخت و او در آبادی این شهر
کوشش بسیار نمود ... حصاری ... بنا نمود و در این ملک ایاز شهر ... ...
شهرت ... مردم ... ... ... چون ... ... محمود غزنوی
غالب آمدند ... از دست ایشان برفت ... سلطان
... ملک ... این شهر را دار السلطنت کردند ... ...

دار الحکومت اولاد سلطان محمود بود و چندین بار در عهد ایشان
و سلطان شهاب الدین غوری کار زار رفت و تا آنکه شهاب الدین
غوری غالب آمد لاهور بگرفت و غلام خود ملک قطب الدین را که
به کلانی این شهر داد و در این ملک بلند [illegible] ست و او دهلی و نواحی آنرا
مفتوح ساخته این شهر را تختگاه خود ساخت و در زمان جا [illegible] از آن
اقسام [illegible] و [illegible] و زمان [illegible] روز نقصان پذیرفت
چون چنگیز خان سلطان جلال الدین پسر محمد شاه خوارزم را به هزیمت
داد به نواحی دریای سند رسید افواج ترک این ملک [illegible]
کردند و [illegible] هلاکو خان خراسان بگرفت [illegible] لشکر مغول نواحی
ملتان و لاهور را تاخت و تاراج می نمودند و سلطان ناصر الدین و سلطان
غیاث الدین بلبن ملکی همت بدافعه لشکر مغول معروف میداشتند
و در عهد [illegible] پنجاب چند جا بزرگ [illegible] افواج سلاطین دهلی و لشکر مغول
جنگ واقع شد و ازین سبب ملک پنجاب و شهر لاهور ویران شد
و [illegible] ویران [illegible] تاتار خان امیر سلطان بهلول لودی
نموده آبادی این شهر کوشید و در وقت مرزا کامران بسیار [illegible]
بسیار رونق و آبادی بهم رسید [illegible] در نهایت دلکشای [illegible]
بادشاهی هندوستان [illegible] اکبر بادشاه [illegible] رسید [illegible] دریای

بجانب

بنا کرده و راه آمد و رفت لشکر خراسان و ترکستان را مسدود گشت تا بنگاه
به آبادی این شهر توجه فرموده آنچه در اینجا اقامت نموده و حصار شهر
که خراب شده بود باز تعمیر فرموده و جانب شمالی عمارت دریای راوی را
بنا و دولتخانه شاهی بنیاد و اجرای نهر [illegible] برای خود عمارت ساخته
دیوارهای دولتخانه [illegible] افزا [illegible] و از هر گوشه مردم
ایران و توران و هر ربع مسکون در این شهر [illegible] آرامگاه شد و بنای
آبادی از مسجد و [illegible] حصار [illegible] شد و چون [illegible] پادشاه در سنه
[illegible] تعمیر دولتخانه [illegible] و دیگر عمارات
[illegible] عالمگیر پادشاه [illegible] تعمیر [illegible] مسجد [illegible]
[illegible] در [illegible] دولتخانه شاهی
تعمیر یافت و [illegible] دریای راوی خراب [illegible] دیوار قلعه
[illegible] دیوار [illegible] مسجد بود [illegible] خراب
[illegible] دیوار مسجد بود [illegible] دیوار قلعه [illegible]
[illegible] دیوار باغ [illegible] مسجد [illegible] باغ [illegible]
دیوار [illegible] خراب [illegible] مسجد [illegible] لاهور [illegible]
واقع است [illegible] این شهر [illegible]
[illegible] مسجد [illegible] شاه

... ایرانی در شهر [illegible] به [illegible] شد و به لاهور رسیدند

افواج قزلباش دست به غارت گشادند و هیچ [illegible] و توانی از تاراج

کردن خانها [illegible] داده [illegible] افواج پیش آمده امان خواست و [illegible] شهر

[illegible] دهلی نوع کردند چون احمد شاه افغان به پنجاب آمد

و نواب معین الملک پسر قمرالدین خان را در لاهور به حصار رفت و شهر

بیرون حصار [illegible] بتاراج رفت و [illegible] نواب بهادر در بیرون

شهر کوچه ها انداخت و [illegible] تا [illegible] گشت چون نواب معین الملک

[illegible] لشکر [illegible] و تاراج کردند [illegible] شد [illegible] در شهر

بیرون هیچ آبادی ماند و اندرون حصار اندک آبادی [illegible] و چون [illegible]

از [illegible] ملک [illegible] ابدالی شهر [illegible] آمد و [illegible]

[illegible] و تعمیر دیوار حصار و [illegible] خندق مشغول گشت و خندق [illegible]

پخته و [illegible] بنا نمود و [illegible] دروازه ها [illegible] در غایت [illegible] بنا نهاده

[illegible] درهای آهنین نصب نموده این شهر دوازده دروازه بزرگ و [illegible]

دروازه خورد دارد و در [illegible] موسوم و عمارات و مساجد و مقبره ها

و گنبدها که متصل شهر بنا بوده اند در غایت تکلف [illegible] بوده اند

از [illegible] ساخته [illegible] هموار کرده اند و در میان مقابر بسیاری از

اولیا خراب گشته [illegible] و مقبره و مسجد شیخ [illegible]

[illegible]

و این بناها [illegible] تعمیر [illegible]
آیات قرآن و احادیث به خط [illegible] جلی و آن [illegible]
[illegible] زیر آن نهاده اند [illegible] و اکثری
بر بناهای بیرون [illegible] زمین [illegible] و اندرون مسجد [illegible]
[illegible] اوقفی [illegible] مسجد و دولتخانه پادشاهی که عمارت آن
خراب و ویران شده بود [illegible] مسجد [illegible] بعضی شکست ریخت
آنرا درست کرده اند و مسجد جامع پادشاهی که بنا او از سنگ زیب
پادشاه [illegible] و درزها [illegible] و [illegible] منزل نزول افواج
سپاهیان و مرابط اسپان ایشان گشت و در [illegible] سقف
مسجد جای عبادت بول و نجاسات میکنند و نسبت بی ادبی [illegible] مسجد
و در سرای [illegible] دولتخانه شاهی و مسجد جامع واقع
مانع [illegible] حضوری [illegible] کرده و در میان آن [illegible] دوازده
دری از [illegible] هر [illegible] مقابر و مساجد [illegible] کرده بودند [illegible] و در این شهر
مساجد [illegible] تکلف بنا شده بودند اکثری ویران شدند اکنون
مسجد [illegible] اندرون دهلی [illegible] که عمارت چنین [illegible]
زیبای [illegible] آباد است و در صحن آن [illegible] میران سید
[illegible] است و مردم به زیارت آن [illegible] مسجد

پیشانی وزیر خانی است زینتهای آن مطلا است و بر پیش آن الله نور ...

اکنون مساجد خورد و بزرگ بمقدار پانصد ... است و نزدیک دروازه ...

قبر ملک ایاز است مردم آنرا زیارت کنند و بیرون حصار بر گوشه غربی و

جنوب مزار شیخ علی بن عثمان الهجویری الجلابی است و مردم لاهور بایشان اعتقاد

تمام دارند به گنج بخش مشهورند تاریخ وفات ایشان از لفظ سرور ریاضیه اند

و کتاب کشف المحجوب در احوال و اقوال فرقه شریفه صوفیه صافیه

قدس الله اسرارهم و دیگر هر کتابی از تصنیف ایشان نیست در نجیب ...

می‌آید که بحکم ظاهر ایشان ... اند اما اکنون به الحاح مردم شهر ازان

بارها نمود است و یک کروهی حصار شهر در میان ... آباد ... است ...

و متصل آن بجانب جنوب گورستانی است در نهایت بزرگی ... و طول

دو کروه و در میان آن مزار فیض انوار حضرت شیخ ... محمد طاهر ... لاهور

و متصل آن بر صفه دیگر قبر ... حضرت شیخ ابو محمد است و کرامات آنحضرت

در میان آفاق اظهر من الشمس و بجانب شرقی شهر باغ بادشاهی است

موسوم به شالامار ... شاه جهان بادشاه باهتمام علی مردان خان امیر الامرا

نمونه بهشت برین است ... حوض‌ها و فواره‌های آن ...

و ... و گلشن‌های و نشیمن‌های آن ... و ...

اگر فردوس بر روی زمین است همین است و همین است و همین است

وصحن این باغ چمن است بغایت [illegible] مقام [illegible] این باغ و بیرون [illegible]

و مردم سنگهای [illegible] بکار برده‌اند [illegible] اکثری رفت آب خراب

شده‌اند چون از جنب سنگ [illegible] طرف [illegible] شکست [illegible] دو باغ

میانگین را درست نموده [illegible] اینجا [illegible] شکست است اما نوعی

از لطافت بهم رسیده و شاه نورعلی مرد [illegible] از کوهستان آورده و درین

باغ جاری ساخته بعد [illegible] چند سنگ بسته بعد [illegible] بجهت

درین باغ [illegible] جانب مشرق و مغرب عرض و سمت

جنوب و شمال طول دارد و نهر از جانب جنوب در آمده از طرف شمال

بدر آورده و این تخت [illegible] بلند واقع شده و نهر در باغ

هموار رفته از باغ [illegible] زمین پست فرود آمده و در اینجا آبشاری از سنگ

مرمر بعرض [illegible] گذاشته‌اند و در پای آن تخته از سنگ مرمر [illegible]

بعرض یکصد گز طول چهار گز نهاده و این تخت [illegible] حوض بزرگ است که چهار

فواره [illegible] درست نموده‌اند و در میان این حوض چبوتره از سنگ [illegible] ساخته است

و بر دو طرف پل بسته [illegible] حوضی خورد [illegible] و بهر [illegible] دیوار

طاقچه‌های خورد [illegible] چراغان ساخته‌اند [illegible] این حوض از سنگ [illegible] است

[illegible] کنار است [illegible] که درین باغ [illegible] کنار است دیگر

[illegible] است [illegible] هردو جانب [illegible]

بنهایت تکلف بود و مقبره مادرش در دولتخانه عمارت برام باغ عرفت
کرده و بیرون شهر بجانب شمال بفرمان اورنگ زیب عالمگیر مسجدی از
تخته سنگ و چونه در غایت بلندی ساخته که در پای عمارت شهر کسی نرساند
و این شهر اند دیوار شهر بادشاهی و شمال مسجد جامع گذشته تا کنند اما یکی
که بر لب دریا بر گوشه جنوبی شهر واقع است رسیده است و اکنون این بند
دریا از آنجا بجانب کنار است و در نواحی لاهور تا امرتسر و نواحی آن
آبادی های بسیار است از انجمله قصبه های مشهور که هر یکی مشتمل بر زیاده از
هزار خانه زیاده توان گفت مانند قصوری افغانان و چهیاری و
و جز آن و چهره تکلف مشهور است بر لب دریای راوی که در پیش سنگیان بابا نانک
بنهایت آبادی رسیده اگرچه عمارت این شهر بسبب قرب دریا چندان
کمتر است اما باشندگان آنجا که اکثر از اولاد نانک اند بغایت متمول و
توانگر اند و بیرون این شهر بر لب دریا درگاه نانک است عمارتی
نهایت تکلف است و طلا و لاجورد در آن بکار برده اند و سیاح کاهی
بران معروف شده و بطواف و زیارت کاه جماعه سنگیان است و مقدار
پانصد قریه در اقطاعات آن وقف کرده اند و بجهت سنگیان زر بسیار
بطریق نذر آنجا میرسانند احوال نانک و کیفیت او در ذکر سنگیان
مذکور کرده ان شاء الله تعالی قصبه تلیاره مشهور است آباد کرده راجه

راجپوت و او هندی بوده چرا چون بانی کنور ... و در آن زمان تا تاریخ

از دست سلطان محمود غزنوی حاکم پنجاب بود این مرد بشریعت اسلام

گرویده پس مدت [illegible] [illegible] ... ملک پنجاب را به

[illegible] [illegible] ... در شهر ... ششصد و [illegible] و شش

هجری مطابق ... [illegible] ... این شهر ... که از آن زمان [illegible] آبادان

باب شرقی عمارت خشتهای بزرگ واقع است و به قدر سه

در این شهر باولی نشسته واقع شده گویند که ... از [illegible]

آبادی بوده و در بین [illegible] ... سرای [illegible] ... جاهی کنند بعد

چون قریب آب رسیده بود دکان [illegible] ... و تغاره و کوزه

گلین و دیگر چند چیزها در آنجا یافتند و این دلیلی واضح است بر اینکه [illegible]

پیشتر آبادی بوده است در میان این شهر باولی نشسته قلعه حاکم

نشین است [illegible] دیوارهای آن گلی بوده [illegible] از حکام به تعمیر آن

می پرداختند و در عهد محمد شاه پادشاه دهلی همه دیوارهای به خشت پخته

تعمیر یافتند و دروازه در غایت بزرگی در دیوار شرقی در میان بازار

بر آن ساختند و این شهر چندان رونقی ندارد و همچنین [illegible]

چون [illegible] ... شمشیرخان [illegible] به حکومت این شهر

معین شد در آبادی [illegible] سعی موفور به جا آورد و در گوشه شرقی [illegible]

شاهجهانی بنا نهاده در تعمیر آن تاریخی منقش و مستحکم در جانب دیگر

غایت ذوق داشته‌اند و دو بنیان تا درب مسجدی عمارت جهت تعمیر

کرده است و تا درب کابل خشک شده و خشک‌سالی تا که جاری

خشک شد نهر و اکنون این شهر از قدیم آب زیاده ترمیم شده و از حضرت

نهری که جانب مشرق این تا درب است منتقل آب ساخته‌اند و این نهر

خشک بود اکنون در سال ۱۲۹۹ بفرمان [illegible] جاری کرده‌اند

و بر کنار رود نهر تا درب [illegible] مقبره شمس‌الدین است

عمارت خشت پخته چون گنبدی عالی بر رکن واقع نشسته ساخته‌اند

در سال ۹۹ و جهت بنای آن پرداخته و تاریخ بر سنگی سر در نصب کرده بود

و جهت این مسجد [illegible] از مقربان [illegible] با اهتمام او این شهر

آبادی رسید [illegible] جمعیت [illegible] مردم شهر و نواحی

و علما و سادات در آن ایام شهر [illegible] در اوایل سلطنت عالمگیر پادشاه

محمد [illegible] روز افزای این قصبه [illegible]

و [illegible] در علوم ظاهری و باطنی وحید وقت

خود بوده‌اند و الحال در شهر [illegible] صاحب معروف است [illegible]

از اولاد [illegible] صاحب موصوف [illegible]

[illegible] شهر [illegible] بستانی [illegible]

ملا یار محمد

سمت بجانب شمال [illegible] واقعست که او را [illegible] نامند از شهر [illegible]

بفاصله [illegible] است [illegible] آن [illegible] بین [illegible] و [illegible]

که [illegible] شهر [illegible] است و رعایت [illegible] که [illegible] با جانب شده

و [illegible] گشت و [illegible] پادشاه که [illegible] واقع شده

این باغ [illegible] بوده و [illegible] و آب و [illegible] بوده و [illegible]

بزرگ و در میان باغ حوضی فواره [illegible] بر لب آن تخت [illegible] عمارت

نشینی که محل جلوس پادشاه بوده بجانب [illegible] باغ حمام [illegible] در نهایت استوار

و بجانب شمالی بر لب نهر [illegible] شبیه [illegible] در نهایت وسعت

و بلندی و الحال همه ویران و خراب افتاده است و دیوار باغ [illegible]

باقی مانده و این شهر [illegible] آبادی رسیده بعد [illegible]

آباد بود تا آنکه [illegible] تمام [illegible] سوختند و غارت کردند و این شهر [illegible] ویران

و [illegible] آباد بود [illegible] را [illegible]

حقیقت [illegible] شهر [illegible] ساخت [illegible] و سوخت و [illegible] ویران

[illegible] و [illegible] گشت و [illegible] تمام کردند [illegible]

[illegible] آن پرداخت و تا مدت سی سال حکومت آنجا

داشت و بسبب عدل و رعایت او [illegible] رونقی پیدا کرد و بمقدار

سیصد [illegible] و دکانی و قریب سه هزار خانه آباد شد چون [illegible]

شهر [illegible] بسبب [illegible] و [illegible] و بعضی [illegible]

و [illegible] برای [illegible] زمین های این [illegible] بعضی [illegible]

و [illegible] بارانی و [illegible] شهر [illegible] جنوب [illegible]

[illegible] نزدیک [illegible] جمیع [illegible] از [illegible]

شیخ محمد افضل [illegible] و [illegible] غوث [illegible] رحمه الله علیهما

و [illegible] یک صفه در میان باغچه واقع است [illegible]

نزدیک کوهستان بنا نموده [illegible] که در عهد [illegible]

[illegible] بود و [illegible] عهد [illegible]

و این شهر در عهد [illegible] آبادی رسید و از هر گونه هنرمندان و

پیشه‌وران در اینجا آمده بودند و بجانب شرقی شهر باغی بنا نموده

و میان [illegible] از میان این باغ میگذرد و [illegible] عمارات و نشیمنها

و حوضها [illegible] در آن باغ ساخته در زمین حوالی این شهر در غایت نزهت

و نضارت است و بسبب اتصال کوهستان سبزه زارها و [illegible]

آب بسیار و از هر گونه شکار جانوران صحرائی و آبی و ماهی در آن حوالی

[illegible] و سیر این زمین در موسم بهار بغایت فرحت [illegible] و توت

و آلوچه و [illegible] و [illegible] و دیگر میوه‌ها درین ملک بغایت خوب بهم میرسد

و [illegible] درختان [illegible] در حوالی شهر [illegible] بسیار

۱۱۶۰۹

و شعوق اند ... شمیرین و تا نظر و نواحی آن از اینجا میوه ها آورده میفروشند

و جانب جنوبی شهر رود خانه ایست که همواره از کوهستان بر آمده جاری

باشد و بالای این رود خانه بسته و دست بند و هشاده نهر را از انهار آن

را در شهر [illegible] چون اوستاد کریم خان زند ملک [illegible] تا بست

و آثار [illegible] از این شهر [illegible] در عهد جمشید است که [illegible] البته

پیدا شد و او مدت سی سال حکومت را [illegible] داشت چون او بمرد فرزند او

را به مدت [illegible] حاکم اینجا بود و همواره متابعت کیشیان

می کردند تا آنکه [illegible] سنگ که [illegible] را قهر کرده ملک از [illegible]

این شهر [illegible] او در اند [illegible] سنگه [illegible] می خورد

بیکار [illegible] ۲۴ [illegible] سنگه با آبادی این شهر توجه

نمود و در موسم بهار پادشاهی [illegible] در اینجا [illegible]

و بهار [illegible] باغی در نهایت نزهت بنا کرده عمارت ساخته در آن

بنا نموده و بر حوضها فواره ها ساخته و هر یکی از امرای او برای خود

باغ و عمارت درست نموده اند و از این جهت در این شهر رونق

بسیار بهم رسیده و از هر گونه پیشه وران و تاجران بار در اینجا آباد

شدند و بازار شهر بوضع چهارسو واقع شده بمقدار سیصد دوکان

از دو دریای [illegible] پیاده [illegible] و در دریای [illegible] کرده و [illegible]

[illegible] بیت قدسی [illegible] الله [illegible] عمارت

[illegible] در عرض و طول [illegible] کرده [illegible] آب

[illegible] مردم [illegible]

[illegible] و [illegible] درون [illegible] و این کوه [illegible]

[illegible] از همین کوه آب [illegible] و این [illegible]

[illegible] بیت قدسی

الهی عمارت [illegible] آن خانه [illegible]

[illegible] جهان [illegible]

عالم [illegible] بوده [illegible] بوده [illegible]

سال [illegible] و [illegible] کوهستان مانند [illegible]

[illegible] برای سکونت [illegible]

در خانه [illegible] بوده که از چند [illegible]

[illegible]

[illegible] این خانه [illegible] بوده [illegible]

و [illegible] حکومت [illegible]

[illegible]

چون [illegible] آگاه [illegible]

[illegible]

سه کروه از شهر [illegible] ... است و تا ... شد ... پسران او ... دیگری
[illegible] سنگه ... شاه پور ... است و ... در میان ... بود
بر کنار دریای راوی ... کوه ... عمارت ...
و ... شمال ... شده
بعمارت ... از ... راجه ... دیوار شمالی قلعه ... است
که در میان دریا واقع است و این شهر از وقت ... آباد شد
این ملک از قدیم تابع راجه لاهور بود و در عهد شاه جهان ... سنگه رفت
... راجه ... که در آن وقت راجه لاهور ... از ...
و مسلمانان ... الطاف شاهی شده ... گشت
و ... از راجه ... لاهور ... اطلاع یافت و این شهر و قلعه را
محمود ... شده ... ملک ...
و ما حدود ... که بر کنار دریای راوی ... همه ملک ...
یافت و پس از ... خان پسر او مجید خان بجای او نشست و از پس
او پسر او وحید خان و از پس او سعید خان ریاست یافت و چون
در این عهد ... مسلمانان در این ملک ... شد ... سنگه راجه
لاهور ... قدیم ... و همه ملک بجنگ از سعید خان
بگرفت و ... اکنون پسر او ...

و شهر میانی بود سلطنت و از دو جانب دیوار از طرفی قریب [illegible] بود

شهر بیست و همه سنگ بود و [illegible] در طرف [illegible] است

و در بیرون شهر بیست که بالای قلعه کوه بر یک طرف سنگ واقع شده

عمارت همه سنگین و آبادی و دوکانهای بازار قریب سیصد باشد از

هر گونه مردم هر پیشه در وی با [illegible] و از آن اموال و نفایس همه کوهستان

از شهر [illegible] با [illegible] و [illegible] آورده و از آنجا به دیگر

ملکها میبرند [illegible] رفت راه بر سر سنگ بغایت آبادی را رسیده بود و چون

بسبب سنگلاخ زمین چاهها در شهر کمتر و اکثری بی آب مردم آب

از تالاب که پای قلعه واقع است میخورند و هر سال [illegible]

کوه [illegible] بغایت بسیار [illegible] از اطراف آنجا مردم به [illegible]

و در وقت نان خوردن هر کس [illegible] بشکند و [illegible] شهر

بجز یک راه ندارد و درین راه زینه ها از سنگ تراشیده اند که از

زینها و در شهر [illegible] بالا توان رفت و زینه ها از سیصد زیاده تر است

و هر گوشه ای شهر قلعه ایست سنگین مستحکم و بلند [illegible] خانهای حکام

ای واقع [illegible] راست [illegible] مختلف [illegible] و پایان کوه شهر

نیز آبادی است و خانهای [illegible] در آن بسیار [illegible]

رسیده و [illegible] از شهر [illegible] میان [illegible] باغی است [illegible] بزرگی [illegible]

[illegible] و در آن [illegible] آب شیرین و روان جاری [illegible] ها

[illegible] بسیار [illegible] عمارات [illegible] است و بعضی از آن

[illegible] سنگ [illegible] نشست [illegible] خوب بوده

[illegible] نشسته است و اکنون [illegible]

[illegible] شهر [illegible] است و این شهر در وقت

که [illegible] راجه [illegible] نگرکوت کانگره [illegible] بوده معمور بوده

بنام [illegible] جهان [illegible] آباد است [illegible] کانگره شهر است

در میان کوهستان [illegible] که از قدیم آباد است و در همه ممالک مشهور است

[illegible] و از هر [illegible] مردم [illegible] آباد [illegible] آبادی

رسیده بوده و بسیاری از معموران [illegible] و دیگر مردم در شهر [illegible]

گزیده بودند [illegible] و در این شهر [illegible] نگرکوت [illegible]

[illegible] اگرچه بجانب اصلی [illegible] لیکن [illegible] در

[illegible] تفاوت می‌ماند [illegible] بریده از [illegible] و دو [illegible]

بدین شهر [illegible] بسیار طرح نمایند و این [illegible] کان بجز از این شهر

در همه هندوستان جای دیگر نیست و در آنجا هم [illegible] بسیار است و اینجا

مشهور بوده در کتب قدیم نگرکوت نویسند و کانگره نام قلعه است

و [illegible] بسیار خوب است و [illegible] آنجا [illegible] بار [illegible]

۶۹

برده و اقسام مرغ نعایت و انواع میوه بهرست ... مرغ در زمانیکه

و بستان و ... هر یک ... باره پهلو ... بلند ... باد و ... یا تب

چشمه های ... است آسمان ... و ... لطف ... در آنست که

... و ... در ... تماشا ... در تمامی کوهستان کوه ... سواند

شکل القلعه ... و ثابت وسیع و بلند است و اندرون آن چشمه های

بزرگ است که ... جاری باشند و حوضها و تالابها عمیق و ... مانند

که از غایت ... تخوم آن ناپدید است و آب از میان آن دایم جاری است

و نیز بیشه ها و مرغزارهاست که مسکن ... و پلنگان و گوران است

و همواره ... شکار کنند و مردم بتفرج و تماشای آن هر روز ... روند

قلعه ... نادر ... است ... بپرستش آنجا قیام نمایند در غایت

این قلعه در غایت استواری و بلندی واقع شده که ... افزون

بنیاد کلات و اهالی ... چنان پندارند که از عمارات دیوانست

و در ... قلعه کوهیست که ... از سه طرف آن ... کوه با حکم ...

دارد و ... دروازه ... دو ... نجابت ... که ...

بالای آن می توانست رفت و بقول صاحب خلاصة التواریخ

دور قلعه ... ده طناب است و طول ... کرده و دو طناب

و عرض است ... طناب و ارتفاع یکصد و چهار ... دیوار ...

برج جهت دروازه و ایوان این قلعه از قوی ترین قلعها اشتمال نموده و کار بر
کار و نشئه بعد نشئه و تصرف قوم پیش بعد و در اثنای محاصره اسلام
و [illegible] هیچ یکی از فرزندان و برادران و اهل آن مستعد گشت صرف
[illegible] محمد فرزندی بخت و تاریخ اکبری [illegible] و هم شیخانه تا کی ایجا
پرداخته معنی بازگشت و در حوالی حواله کمیته اسلام و هم سعادت
پرداخته [illegible] بازگردید و اسیر پادشاه [illegible] و فتوحات [illegible]
شیخ [illegible] نشستند تا آنکه چون اکبر پادشاه و اکبر پادشاه [illegible]
هوای تسخیر انعقاد [illegible] شیخ [illegible] تمام راه و صلح و [illegible]
[illegible] ساخت چون جواب توابستان رسید و در [illegible]
و تسخیر اعتبار [illegible] و تسخیر برقضای الهی فوت شد و راه بازگشت [illegible]
[illegible] قوت [illegible] راجه از [illegible] پادشاه مهابت [illegible] موافقت پادشاه
زاده [illegible] جهانگیر [illegible] گشت چون [illegible] گشت
بار تسخیر [illegible] گشت [illegible] همراه
راجه [illegible] دست ستره خویش با جمیع [illegible] مخالف شد پادشاه از آن
آگاه شد جمیع را بحضور طلب داشت و [illegible] از جمله
[illegible] راجه [illegible] و تسخیر قلعه مامور ساخت [illegible]
آگاه [illegible] بجمیع و [illegible] شاهزاده جنگ [illegible] رسید

[illegible] ریاض [illegible] جهان [illegible]

[illegible] صبایای [illegible] و مسلمانان [illegible] پیوند [illegible]

صفی با جمعی از ... جهت ... داشتن ... بهشت و ... واصل گردید
... و کار ... درست کرده چون ... ما جهت باغ ... شاهی
... شاه و ... جهان و ... دشت ... گذار برده
... حضرت سنگ نام از بادشاه بمنصب ...
و خطاب ... سرفراز شده ... شد
... بنام نور جهان بیگم بعنوان ... گشت و در ...
حکومت سنگ ... جهت بجانب قلعه کانگره ...
... تسخیر قلعه ... آمده ...
... و کار بر محصوران تنگ شده تا آنکه ...
اقبال بادشاهی ... قلعه ... ملوک
که اندرون قلعه بود و سپاه ... بیابان ...
و ... رسید ...
بواسطه کلید ... قلعه ... جهت ...
حکومت سنگ از قلعه ... بتاریخ غره محرم سنه ۱۰۳۰
جلوس مطابق سنه ۱۰۳۰ هجری ... قلعه آسمانی ... مفتوح گشت
و جهانگیر ... قلعه ... و ...
دروازه بزرگ ... آن قلعه نهادند و مسجد ...

و ...

و تقریباً یک لک سوار و پیاده همراه کرده بودند و بسیر و شکار کوهستان پرداخته از

جمون راه عازم کشمیر گشت و فرامین [illegible] و رقعه جات به وکلای دهلی

در آمد و راجهای و زمینداران همه کوهستان فرمان بردار و باج گذار گشته

و هر یک حاکم [illegible] منصب [illegible] و تابع صوبه داران صوبه گشته

و به راجهای [illegible] آمدند تا آنکه در عهد محمد شاه بادشاه سیف علیخان

[illegible] داری آنجا معین گشت و این سیف علیخان مردی [illegible]

و سواری [illegible] و [illegible] سپاهگری [illegible] است و چون زمینداران در

بار [illegible] انتظام داشت روزی که بادشاه در حالت مستی شراب

[illegible] سیف علیخان را [illegible] تا [illegible]

سرای [illegible] و سیف علیخان [illegible] دروازه خاص [illegible] آگاه شد

تا [illegible] سوار شد [illegible] خواست [illegible] سیف علیخان

شمشیر کشید و اسپ در پیش او [illegible] و در بار عام [illegible]

او را [illegible] و بسرعت [illegible] به [illegible] است و از

[illegible] و از دربار [illegible] محمد شاه [illegible] و [illegible]

بر خاست و [illegible] او فرمانداد و سیف علیخان با [illegible] چند از

نوکران [illegible] خویش در [illegible] متحصن گشت و آماده

جنگ [illegible] و او [illegible] کار آگهی یافته

در انست که چون هفتم رفته بعد از سیر جیم او درگذشت و سبکتکین از دلیری
وی او آزرده شده گفت که این صوبه مال ایست و قاضی جعفر صورت
حکومت ملک از تنبیع بجیده او را مسند بیابد و غلامان روز بروز
داری کابل بود و نقود بی تجست داو بعدها از سبکتکین علیمان بکرد و دیگر
اعتقاد پسندیده داشت روز بیا از دربار بازگشته بوقت بیرون خانه سر
ما کاهو بیدکند رد پیش سر و پا برهنه در عبای کرمان دریاده بازار در آفتاب
در میان خاک غلطیده بست سبکتکین بلند شد از اسب فرود آمده باردای
بر پسران در دست بیامد و تا دیر ایستاده بعد در روی پیشم باشار
و نصیحت دعا نیز کابل عدد و تلم اشارت که سبکتکین علیمان خاصه
کابل بود کرده و پس این عبارت نوشت که علامات حال در
پرگنه کابل معلوم شد که تا حیات سبکتکین علیمان خاصه داری نوشت کابل
بود تفویض شد بدین او را حاکم بالاستقلال انگارند پس آن برقع
کاغذ بدست سبکتکین علیمان داد و بیاستقر بر پهلو غلطیده چشم فراز
کرد و پس انا بجنبد و در واقعه مذکور و پیش آمد سبکتکین علیمان به
تا چهل سال حکومت خاصه کابل میکرد پس از آنکه زاده بشار بیاد دیلمی
و طوالف الملوک گشت این [illegible] بعد دوم
نمود و لیکن با حاکم اسیر رها شد او بنهضت مراتب و غیره ... قول

سبکتکین الپتکین

[illegible] پرداختند و [illegible] نوبت [illegible] ملک [illegible]

سرافراز [illegible] راجه [illegible] و [illegible] اختصاص کوهستان [illegible]

علیخان [illegible] بیعت [illegible] کار بار [illegible] میرزا [illegible]

تا [illegible] وزیر [illegible] در [illegible]

و [illegible] مطربان و افغان [illegible] داد و [illegible] که [illegible]

معروف بود [illegible] کار [illegible] دیگر [illegible]

[illegible] قلعه را محاصره نمود و پیش از آنکه کار [illegible] شد

و سیف علیخان [illegible] قلعه مفتوح شد و [illegible] رجوع [illegible]

[illegible] کار [illegible] پیش [illegible]

[illegible] ملک

از دست او [illegible] قلعه [illegible]

و [illegible] مدت بیست سال [illegible] داشت و [illegible] راجه [illegible]

در ملک [illegible] که [illegible] و [illegible] بود [illegible] کوهستان

سپاه [illegible] قلعه [illegible] تا مدت چهار سال [illegible]

راجه [illegible] چون دانست که [illegible] ندارد و قلعه از

او خواهد رفت با [illegible] خود [illegible] براه [illegible]

[illegible] این قلعه بدست [illegible] تمام کوهستان

تعریف خواسته‌اند و از برآوردن این قوم از مخالفت خواهد بود و صواب آنست

سوای ... فتح قلعه ملا عبدالله رنجیت سنگه گیرد و او را تابع ... امثال این

قوم خواهد پرداخت و دیگر ملک ... در تصرف خود ... باشد ... [illegible]

جنگ‌آوران ... [illegible] ... و داشتن قلعه مبارکه ندارند ... به زور

کوهستان اتفاق ... جنگ خواهد شد و فتح قلعه آسان‌ترین امور خواهد بود

را صلاح این مشورت پسند آمد و ... را بدین پیغام نزد رنجیت سنگه

فرستاد و رنجیت سنگه آنرا از مغتنمات انگاشته به سپاه ... آورده

... کوهستان ... چون ... از ابتدای محاصره ملول شده بودند و ...

سپاه ... با راجگان کوهستان ... چهار ساعت ...

پیاده ... قلعه ... و ... خود بار آورده و گویند این جماعه

اکثر ... پایان بوده و جنگ ... و ... تیر و تفنگ

مهارتی نداشتند و ملک ایشان از آنجا ... پانصد ... بود ...

چون این قلعه در تصرف رنجیت سنگه درآمد بر همه کوهستان دست یافت

و تمام راجگان به متابعت درآمدند و تا اکنون باج و خراج ... 

نوکری میکنند و آن ... تمام ایشان ... [illegible]

با رنجیت سنگه تاب جنگ ندارد ... [illegible] ... دست برده

گروهی از کوه ... [illegible]

[illegible]

گردانیده خواسته سیاسی بطریق نذر معابد مذکور انند و بعضی از آنها [illegible]

بهمه برای تعلیق وارد و در بعضی از دولت جا [illegible] آتش مشتعل میشوند

و مشهور و از آن تجلیات ایزدی میشمارند و مردان گنبدی [illegible] منور [illegible]

و در مقابل آن [illegible] ساخته که [illegible] از برنج و گندم و میوه و دیگر [illegible]

مغفرت و در آن اندازند [illegible] و انواع [illegible] خوانند و امرا

[illegible] از آنجا که در [illegible] مشهور است [illegible] تمام یافته

[illegible] و [illegible] خارج اختیار [illegible] را معابد [illegible]

[illegible] و [illegible] این اماکن را موجب انجاح مطالب [illegible]

[illegible] مطالع [illegible] که [illegible] ایشان این اماکن را

[illegible] موثر حقیقی میشمارند [illegible] و کلمات [illegible]

[illegible] خود [illegible] شیخ الوا [illegible]

و در مذهب [illegible] تمام داشت بلکه [illegible] او [illegible] اعتقاد

معتقد است [illegible] و قول او [illegible]

و در بیان حقیقت [illegible] چنین مینویسد که [illegible]

هرکوه [illegible] که [illegible] ماه [illegible]

[illegible] را

[illegible] خواسته [illegible] دیدنا [illegible] خود [illegible]

گرد آمده و بیکرد و حیات [illegible] سرد و بعضی اعضاء [illegible] کوه کشمیر در جنت

کاملاً [illegible] از آنجا بوده ماننده و بعضی [illegible] و بیجا بود و لکن [illegible] گویند دیگر

[illegible] نزدیک کاه و گنبد کاچها پادشاه نزدیک است و دیگر بزرگان خود

[illegible] پیشتر بوده و آنجا این سرزمین پیدا شد از [illegible]

ایشان شعله برزند و بر جمیع ساکنان پیشه سوزد و مردم که نزدیک است [illegible]

کوه اجلاس شده و در بنیاد آن از آن خجستان چشمه دارند بر فراز آن

گنبدی اجلاس نهاده اند بنا معدن گوهر است و عجایب خارق میداشتند

و [illegible] مسلمانان که بدین سرزمین رسیده اند و به

عزم هدم بیوت الاصنام بر [illegible] آنجا رفته خراب نموده اند [illegible]

فیروز شاه [illegible] چون [illegible] رسید بعد از انهدام این

مقام [illegible] تا نهری از فراز کوه آورده و در آنجا بسر داده و چنانکه پیش

از [illegible] چون [illegible] اند و از همین راه عازم کشمیر است [illegible]

نهر برای [illegible] در میان [illegible] روان است و [illegible]

به آبادی و تعمیر آن [illegible] آب نهر را [illegible] دیگر باره [illegible] اکنون

در نزدیکی آن گنبد [illegible] و در آنجا شهر بزرگ آباد شده و اغنیاء

[illegible] دکانها و خانها در غایت تکلف در آن شهر [illegible] اند و از کوه

[illegible] در آنجا [illegible] روز و در [illegible] و بار [illegible] از طرف

[illegible] قلعه ایست

سنگین بر فراز قله کوه در غایت بزرگی و استحکام که در وقت [illegible]

[illegible] بوده و اکنون در تصرف [illegible] است و چون

در [illegible] کوهستان [illegible]

شده [illegible] ساخته و در فضای [illegible]

بجانب [illegible]

[illegible] بیرون آن قلعه [illegible]

چهار برج [illegible] و در آن [illegible] برای [illegible]

[illegible] از این سبب آن دیه رو به آبادی نهاده و از هر طرف مردم

هر گونه آمده آباد شدند و قریب دو صد دوکان آباد گشت و شهر پناه خام

و سه دروازه دارد و بیرون آن نیز آبادی است [illegible]

میگذرد و [illegible] در آنجا [illegible]

نهر [illegible]

و [illegible] مطبوع است [illegible] در موسم تابستان

و آب [illegible] دریای راوی از شهر دو نیم کروه و آب

[illegible] کروه [illegible] دامن کوه است و در [illegible] قلعه [illegible]

[illegible] و چوب بسیار [illegible] پیدا شود

و بناهای [illegible] [illegible] چوب و دولاب [illegible] [illegible] است

[illegible]نشینی و در وادی کوهستانی درو واقعست راه بسوی [illegible] سلسله جبالست [illegible]

و نزدیک به بجانب مشرق رود خانه ایست پر شکوه که [illegible] دارد آب او کم

جاریست و در موسم بهارست بجانب [illegible] رسد و این رودخانه

بسیار پهناست و از کوهستان جنوبیه فرود آمده در نزدیکی [illegible] به عرصه

چهار کروه در دریای سیاه ریزد و این مکان جای نشیب است و زمین تمام

نشیب و فراز در دریای سیاه بعرصه چهار کروه و در دریای [illegible] هشت کروه

[illegible] و این مشهور است قدیم عمارت [illegible] بر ساحل شد بلند دریای سیاه

اکنون اکثری ویران شده در عهد پادشاهان [illegible] سبب [illegible] پادشاهان

برای شکار این شهر مسکن بسیاری از امرای و اهل دولت شده بود و از

پایان [illegible] دریاچه پهناور [illegible] کرده و [illegible] زمین

پشت و آب [illegible] واقع شده و این زمین آباد و دیهات بسیارست و اکثری

نیستان و جنگلست که [illegible] بکثرت اشجار و بسیاری چشمه زار گذار جاده

دشوار گذارست و جانوران صحرائی مانند آهو و گوزن و [illegible] و گاو دشتی و جانوران

بسیارست دلیران مردم خوار و پلنگان [illegible] شکار [illegible] آزار [illegible] بشمار

[illegible] جاهایست که از انبوهی نیستان و کثرت آب کمتر کسی [illegible] انجا

تواند رسید و [illegible] درختان بزرگ و [illegible] گیلان

ابنیه دیوان

آبی و در آنها بغایت بسیار است و شکاریان و تفرجیان گشتی در آنها
شکار و سیر تماشا کرده ماهی گیران اقسام ماهی و مرغابی و نیلوفر و سنگاره
و غیر آن از آنجا با خود و شکاره و کلاه بور و خود خوش بی می برند و در میان کول دیگر
که از جمله بقا علم شم گرفته است در میان آب تخمینا ارتفاع است
اکبر پادشاه الحال اکثری خراب شده و شباب اشجار گشته و بعضی در
این اوان رسیده الغرض مثل این شکارگاه در ملک [illegible] کمتر است و پادشاهان
دهلی و کابل شوق وافر داشتند این ملک میشدند اکثری در این جا [illegible]
و اکنون شهر حاکم نشین [illegible] گاهی برای شکار [illegible] آید سلیم
[illegible] برگشت [illegible] بلند دریای بیاه که گذر و از اینجا نام [illegible]
[illegible] آنرا [illegible] مشهور [illegible] ساخته پیش از این دیهی
خورد بود و مسجد بی بلندی اعمارت گشت و بعد از آنکه [illegible] در میان
شهر موجود و آباد است و غیر از آن مسجد دیگر در شهر نیست از آنکه اکثر
سکان این شهر از قوم هنود اند و پیشتر از این جا دریای بیاه از شهر بر جهه
دو سه کروه بود و اکنون [illegible] یک بابانی پشته از شهر [illegible] نیم کروه
میرود و در اینجا گذر واقع است و به سبب بلندی پشته [illegible] ارتفاع
بالای قصبه [illegible] بعد موضع [illegible] دریای ستلج [illegible] دریای
[illegible] و آب [illegible] بغایت عمیق است [illegible] از این ضلع [illegible]

پیشه تا در جوف هجرت کرده بجانب مغرب منزلی بارانی [illegible] و در
دیهات و آبادی بعضی جاها برای آب خوردن چاهان کنده اند و آب
[illegible] آب بعضی [illegible] است [illegible] دیگر [illegible]
نزدیک دریا قریب [illegible] شهر [illegible] چهار [illegible] قلعه آباد
شهر [illegible] بسبب نزول [illegible] ها [illegible]
و بعد از آن [illegible] قدیمی بر کناره بلند دریای [illegible] بود [illegible]
بسبب نزول لشکر بغایت آبادی رسیده عمارت [illegible] بعضی عام
و [illegible] بعد فتح [illegible] و کارداران [illegible] مسلمانان بودند
مساجد پخته و عمارات بغایت [illegible] ساخته [illegible]
کنند [illegible] عام و بعضی پخته [illegible] گذر دریای [illegible] بیان آن
واقع است موضع [illegible] موضع [illegible]
[illegible] کناره بلند دریا واقع شده [illegible] آب [illegible]
[illegible] این ملک [illegible] پایان
موضع [illegible] واقع است که از هر دو دریا [illegible] عبور کنند [illegible] چند
[illegible] توپ خانه [illegible] نزدیک این موضع [illegible] عام [illegible]
پخته [illegible] کرده بود [illegible] دریای
[illegible] واقع [illegible]

جنوب طول این دوآبه از حدود جموں و بهنبر بود که بر لب دریای
راوی واقع است با وسیع بسوه واقع شده و تخمیناً قریب دو
صد و پنجاه کروه عرض همانست از سمت پور تا جمون شیخ مرده و از آنجا برده
تا وزیرآباد [illegible] پنجاه کروه [illegible] و در ... برسم شهره
شصت کروه و از دوآبه در میان چناب است شصت
و چهار محال است از جمله تابع لاهور پنجاه و هفت محال و تابع ملتان
هفت محال است شهرهای این دوآبه بعد از لاهور گجرات
[illegible] شاه دوله از مقامات ملتان است واقع شده
مقابل [illegible] بر لب دریای چناب موضع [illegible] است
و در میان مسافت هر دو دریا یک کروه است و در نواحی مکان [illegible]
و در انجا یک [illegible] سلیم است [illegible] سال [illegible]
[illegible] شاه دولت [illegible] سلیم [illegible] مشهور است
[illegible] مرده [illegible] بطرف جنوب دریای چناب است [illegible]
بطرف جنوب دریای راوی [illegible] هر دو دریا یک کروه [illegible]
[illegible] جلال پور [illegible] بر لب دریای جهلم
[illegible] مسافت [illegible] اعظم آباد در [illegible]
[illegible] دوام [illegible] قوم [illegible]

[illegible]

بموضع [illegible] [illegible] شهری [illegible] کنار دریای چناب طرف
غرب این ده آب [illegible] و راوی بطرف جنوب [illegible]
شهریست [illegible] قدیم [illegible] [illegible] اکنون
ویران شده و غرب [illegible] از زمانه [illegible] و دکان [illegible] عمارت
اندکی [illegible] و بعضی تمام شهر [illegible] بطرف [illegible] است
و دو [illegible] بلندی [illegible] که در زمان قدیم [illegible] اکنون
[illegible] عمارت [illegible] از آن [illegible] و اکثر [illegible] این قلعه
تمام [illegible] است و [illegible] و ویرانه است و از این [illegible]
[illegible] و در زمان [illegible] و [illegible] زار [illegible]
[illegible] است و نخلستان بسیار [illegible] است و [illegible]
[illegible] دریای چناب و [illegible]
مغرب [illegible] و دریای راوی بطرف جنوب [illegible]
[illegible] است [illegible] است و [illegible]
[illegible]
فقیران [illegible] است [illegible]
درختهای و نخلستان بسیار [illegible] هر طرف [illegible]
[illegible] بسیار [illegible] آخر [illegible] است

ملتان [illegible]

مکانی مشهوریست مشهور به [illegible] بالای آبادی خانها قریب دو هزار و دو
دکان و دو نیم صد باشد عمارت خام در عمل احمدخان سردار جنگ آباد بود و
اکنون رو به ویرانی است دریای چناب بطرف مغرب مایل بشمال
جریان دارد دریای راوی بجانب جنوب [illegible]
[illegible] از اینجا بطرف ملتان و ولایت [illegible] زکوة و تحصیل
[illegible] پیوند و اینجا [illegible] اینجا آب دریای
راوی [illegible] است [illegible] قصبه مشهوریست بر کنار دریا
راوی [illegible] بسیار [illegible] است [illegible]
و ما بین [illegible] آبادی بقدر [illegible]
صد و پنجاه دکان اکثری عمارت پخته و بعضی خام [illegible] پخته [illegible]
[illegible] پخته [illegible] خام است [illegible]
[illegible] پخته است [illegible] خندق و دیوار [illegible] خام [illegible]
شاه [illegible] واقع است و [illegible] مشهور [illegible] است [illegible] مقدار
پانصد [illegible] دریای چناب [illegible]
همه بازار [illegible] و مردمان اینجا [illegible] بسیار دارند [illegible]
در میان [illegible] راه ملتان [illegible]
خام [illegible] و در میان [illegible] پخته [illegible]

راه میتوان رفت و دران قلعه باشند قوم کافرشه و دیگر اقوام حسن بای در این حدود
تاخت و تاراج نمایند و رهزنی کنند و قافله بغیر بدرقه نتوانند گذشت و [illegible]
تا و در این تاریخ که نوشته اند [illegible] ای تخت قلعه نصرت [illegible]
در [illegible] و سوی [illegible] شش [illegible] شهزاده [illegible]
بر لب دریای [illegible] واقع شده خانهای اندک [illegible]
بالای این دیه عمارت پخته گنبدی بیرون دیه موجود است که هیچ موسی بر لب
دریای رادی در میان بازرگانان مشهور است آبادی خانهای [illegible]
و دو کاروانسرا از آنجا تا [illegible] که به چهار گروه باشد [illegible]
سوار [illegible] چون بسبب حوادث زمانه از ان قوم کسی نمانده اقوام
دیگر آمده جای [illegible] آبادی نموده [illegible] و سیاحت [illegible] دیه قلعه
عمارت پخته و در میان دو برج در غایت بلندی واقع شده و در [illegible]
دیه تمام [illegible] و در [illegible] که بدون راه [illegible] متعذر است [illegible]
سوار و پیاده دشوار و محال خطر است که از بیم قطاع الطریق بدون بدرقه [illegible]
گذشت [illegible] و دیهای [illegible] در [illegible] دریای رادی و [illegible]
و همین خانهای قوم [illegible] است که [illegible] آمده در آنجا سکونت [illegible]
و در اینجا گذر [illegible] نکند [illegible] کرده از اینجا [illegible]
[illegible] نام رود [illegible] بدریای رادی [illegible] پایان آن دیه [illegible] و [illegible]

بار سانو است سیده و آن شهر سیت بر کنار دریای راوی در میان بار واقع
شده و از آنجا ابوی درختان نجابت بسیار و تنها سید ان گیلانی است
آبا و اجداد سید میر ابدالی و گنبد مزار خام و ققا است بعضی پخته و بعضی خام
و طرف شهر قریب [illegible] ماه و دار خام و در ان تمام مسلمانان باشند و در اینجا
از جلفه [illegible] ست و راه ملتان و شیر مروست [illegible] و در دهنک زراعت
کم میشود و اکثر اهالی هیچ از جنس گندم و نخود کنند و مردم اکثر شهر و
جنس است و قسم غله کمتر خورند بار چار پایان و شتران بسیار و زبان
همه شور ستان و [illegible] است قابل زراعت نیست مگر بعضی جاها و همه جا
طرح چوب [illegible] بسیار [illegible] این بار ها که گفتیم در هر چهار دو آبه سوای
[illegible] اند و نام این که در میانی [illegible] و چناب است
بار سانو است ابتدای آن طول از نواحی شیخو پور است و انتهای [illegible] تا
منتهای راوی و چناب و [illegible] مقدار [illegible] صد میل [illegible] و عرض ما بین [illegible]
دریای [illegible] و جا [illegible] گرد [illegible] از [illegible] و درختان
و زمین این بیشه مایل به بلندی است و آب [illegible] عمق آب [illegible] قدر
[illegible] و اکثر درختان [illegible] و دیگر درختان [illegible] و از [illegible]
بسیار و به همین شور ستان و ویرانه مگر [illegible] دریا [illegible] آبادی [illegible]
[illegible] مانند [illegible] و [illegible] میروند

چند جاه در بیب جا آرام نکنند و بمقدار هزار خانه و زیاده و کم یکجا باشند و از هر توده
پشم و برات در میان ایشان و چهارپایان شیردار بسیار همراه دارند و روغن
فروشند و لهذا اوقات اکثر بر شیر نمایند و غله کمتر خورند و جوانان بغایت
تناور و تندرو باشند و در جنگ تیز نمایند و بسبب این مردمان اگر در راه باشند
اکثر صاحب به مردمان شناسند و هر یک سردار نیز وکلوار کمتر میشوند و همواره
از حاکم بسبب جنگها سرکشی نمایند و گاهی مالگذاری هم نمایند و
اکنون مبلغ چهار هزار روپیه بر جمعیت مینمایند و این مردم را چنین گویند
بمعنی جوانشین و در بینها دو قوم مسکن دارند یکی قوم کاتیه و ایشان
بر کنار دریای [illegible] میباشند و درین وقت سردار ایشان [illegible] نام
دارد دیگر قوم کهرل و ایشان در جانب رود راوی میباشند و سردار
ایشان احمد خان کهرل و این هر دو قوم با هم منازعه دارند و همواره
دلیر تجارت برند و در هر بیشه دزدی نمایند و در بینها این هر دو قوم زیاده
از صد هزار مرد باشند و این هر دو سردار نام برده اموال و مواشی
بسیار دارند و متابعت رحمت [illegible] نمایند و زر معامله از قوم خود
گرفته داخل خزانه نمایند. فرید آباد شهری قدیم است بر جانب دریای
راوی از مسجد [illegible] گروه [illegible] قوم راجپوتان بهتی جای
[illegible] بعد محرم [illegible] خانها بمقدار یکهزار و دو دکان قریب

یکصد و پنجاه آباد بیشتر این شهر همه عمارت پخته داشت افراد دریا برد
و اکنون خراب شده است بعضی عمارت پخته اکثری خام و هر حش
خانه در ملک علیحده بوده و مشغول تجارت بسیار رنگ داران و گاو
میشان می‌پرورند و از رود مرغاب بر کناره شرقی دریا بلند است
و مابین ایران مرو و کناره ... عمارت ... هشت ... بود
گذشته ... مشهور ... که در دو ... راه
واقع است ... شهر ... ترکستان ... مشهور ... مورد
قوم سالور ... تخمینا ... هزار و دو دوکان ...
مسجد را ... مردم ... شهر
و ... اکنون اکثری خراب ...
در تصرف قوم ... بعد از وقت زوال سلطنت تیموریان
دم استقلال میزدند و احمد خان سردار ایشان که در این شهر بود صاحب
اسباب و سپاه بود رعیت شده با و جنگ نمودند شکست یافت و شهید
بگرفت و مدتی در زندان بعد از آن مرد و اکنون فرزندان او نوکری میکنند
و شهر مرو و ال با چند مواضع به تعیین هفت هزار روپیه در جاگیر ایشان
مقرر است و این ملک سالور در عهد احمد خان نهایت آباد بود و
اکنون بسبب تعدی و جور عاملان ویران شده ... یک صد و بیست

و نهر زاینده رود است در پای جهان‌باب بطرف مغرب مایل بشمال یک
و نیم فرسخ و از آنجا بجانب جنوب پیچ و خم کرده و بیرون شهر بطرف شمال
بجانب شهر ساخته‌اند مای رکیب بسته و این محال همه چمن است و هر جا
چمن خانه‌های بسیار آباد و زراعت باران و سیلاب است و
این شهر مولد میر است و در میان ملک [illegible] و اینجا جای نشستگاه اوست
و در اینجا گنبد [illegible] منهدم شده اند و مردمان بسیار از
و آن بر میان گردانیده و بعضی تماشا که بوده است لب بر لب دریا
جانب سروی سیاران جای خوبیست جنس این آبادی بعد و اینجا
رودخانه است قریب هشتصد خانه و چهل دوکان آبادی عمارت
تمام و بیش خانه دو اشکده و سه مزرعه بسیار و این مکان ملک است
و مولد میرزا صاحبان که قصه تعلق آنها در میان جانب مشهور است
و اینجا شهریست قدیمی بر لب دریای جهان‌باب مسروی سیاران
و از اینجا سرحد سیاران آغاز میشود و جا اینجا بیشتر از این آباد
بسیار داشت اکنون قریب دویست خانه و چهل دوکان آباد است
چه وقت شهریست باستانی گویند که در زمان قدیم این شهر
آباد بود و راست کمتر از آن بود چون بسبب در ایام و بر آن شد در
در زمان آباد شدند و این شهر بزرگ است و دوره و نیم کرده آبادی

و اکنون از درمیان آن خراب شده عمارت نشده بلکه هست و آبادی

جاهای خرب ... کلان ... و جای عمارت عظام

بکثرت کرده از ... دو کوه کوه بغایت ... بیفزود و ... این

حدود کوه ... بقدرت ایزدی ... کوه

واقع شده ... جا که در واقع است سبب ... دریا ...

در خط ... در میان هر دو کوه بر لب دریا ...

فقیران ... ساخته اند عجب ... است و کوه

که کوه درمیان دریا واقع است و بر چهار طرف آن دریا جاری است این

مگر کسی از پادشاهان بنا قلعه نهاده بود اما ناتمام مانده ...

عمارت ... و از اینجا ... کوه آغاز شده این روی آب

آنروی ... گردد واقع شده اند و بعضی ... که در میان

واقع شده بغایت بلند و کلان هستند عمارت بغایت دلپسند بود

که امرای شاهی مانند وزیر خان و سعدالله خان دیگر ایشان بنا نموده

بودند ... مسجد که در ... از سنگ سیاه و سفید بغایت

فراخ ... در بغل آن موجود است و یک ... تیغ ...

... است و عمارت آن که در غایت ... از سنگ مرمر ... آبدی

و از هر قسم سنگهای رنگارنگ ... عمارت ...

مسجدی است بی سقف و بیرون شهر بطرف جنوب مقبرهٔ شیخ
اسماعیل است ... مزار ایشان ... و مجاوران قریب
پنجصد آباد در میان شهر قلعه پخته است و در آن جای ... سکنه
چندی خانهای مردم شهر ... آباد و محال ... است و زراعت
بارانی و ... پانزده کروه
... است ...
... معروف ... خانها ... هزار دوکان
دو نیم صد آباد عمارت ... مقبرهٔ بزرگ ...
... اندرون شهر عمارت گنبد ... دیوار شهر پناه ...
و ... بطرف شمال دو نیم کروه و این شهر در میان
... دارد و واقع است ...
... گروه ... شهر ... جای ... آباد ...
... خانها ... دوکان ... صد آباد و عمارت
شهر تمام پخته و دیوار شهر پناه ... پخته و ... دیگر خام و اندرون
آن شهر آبادی است و دیوار شهر پناه که پخته است ... و دو دروازه
دارد یکی شرقی و دیگر غربی و ازین دروازه و آن دروازه بازار است
و مالگذاری ... محاسب فوج و جمعیت بود در عهد ... سنگ

... کروه ...

همه برباد شده و در این ... بر باران و بطرف دریا ... دریا
جنوب بطرف شمال ... بوده و بار دیگر ... بجانب جنوب
... که رسول نگر از جلال پور ... نموده ما بین شهر ... مشهور است آباد کرده
پیر محمد و جام قدیم ... و اکنون این شهر در غایت رونق و آبادی است
قریب ده هزار خانه و یک هزار دکان آباد و عمارت ... و بعضی
... اکنون ... مخالفت ... و ... از
شهر ... تمام ... پیر محمد ... مردان دیوار
... در ایام پادشاه گردی ...
استقلال ... تا آنکه ...
از ... و ... در ...
دست یافت و ... و تمام مساکن
و ... ویران ... و این
شهر را رام نگر نام کرده و اکنون ... نام خوانند و چون ...
بر ... غالب آمد ...
نداشت در دریای چناب ... بطرف شمال و این
... مشهور است و ... شهر ... مشهور ...
اکنون چندان آبادی ندارد ... از رسول نگر ... آباد شده ...

چند خانه بنا قریب یک و نیم هزار و دوکان ها دو صد آباد و عمارت اکثری
خام و بعضی پخته و بطرف جنوب مایل بمغرب از شهر یک چاه زینه دار است
پهناور و بر چهار طرف زینه دار و نهایت عمیق و در بام و جوانب
بفاصله یکگروه بطرف جنوب شیخوپور برلب مناره ایست مشهور است
از آن سو ریزده گروه در میان دو آبه بر کناره ها در میان بیشه واقع
شده و گرد آن دو از ده گروه بهر طرف ویرانه و آب ها باب
شیخوپور شهر بست و مرقد شیخ بزرگان قوم حبش با محمد شهزاده که شیخو
نام داشت آباد بنا قریب هفتصد دوکان ها و صد عمارت شهر
بعضی خام و بعضی پخته و در طرف غربی شهر مسجد پخته بلند سنگ و شایسته
در نهایت استحکام بنا نمود همان شهزاده که بانی شهر بعد در آن قلعه مربع
یک دروازه و یک و شش برج دارد و درین ملک عمق آب چاها سه گز است
در چند نسخه تواریخ آورده که جهانگیر بادشاه در زمان شهزادگی در پنجاب
شهر صورت مولد بنام خود و بنیاد شیخوپور نام آباد کرد و این بادشاه را
در آن وقت بمناسبت اسم شیخ سلیم درویش که ولادت او بدعای آن شیخ بود
این شیخو و سلطان شیخو میگفتند بخوشی عمارت اساس نهاده حوالی
آنرا شکارگاه مقرر کرده و در سنه چهارم جلوس آنرا پرگنه علیحده
کرده جهانگیرآباد موسوم فرموده و از پرگنات دیگر بهات در آن

و الحمد لله علی ...

پرگنه داخل شهر و بموجب حکم والا عمارات و دولتخانه و تالاب و منار

بلند اساس نهاده و برای آن یک لک و پنجاه هزار روپیه صرف نموده بود و

گرده این شهر در میان چهار دیوار [illegible] در غایت استواری واقع شده

عمارتها است همه از خشت پخته و گچ در غایت استواری و اندرون آن

خانهای [illegible] یا پنج شش منزل و بیرون آن بطرف تالاب آب

پخته مرتب که تمام ساخت درون آب باشد و این عمارت را [illegible]

شهزاده برای سیر و شکار آنرا بنا کرده بوده و در حوالی آن تمام [illegible] و

سبزه‌زارها است و جانوران وحشی بسیار [illegible] چهار آبادی است مرکب

در [illegible] خانهای به مقدار چهار هزار و دو صد دکان در این محال شیخ آباد

و [illegible] دریا چند سال تخریب است که پی حلب مکان مشهور است

[illegible] آبادی دارد [illegible] که قریه [illegible] نام [illegible] قدیم مسعود [illegible]

مراشفیع آباد [illegible] این قوم که حلب نام داشت خانهای [illegible] آبادی [illegible]

سه هزار و دو دکان قریب دو صد عمارت تمام خام [illegible] متصل این محال

[illegible] چهار صد و [illegible] و مواضع دیگر آباد است همه از مضافات

کمالیه [illegible] قوم [illegible] قریب سه هزار دوکان آباد [illegible]

عمارت اکثری خام و بعضی پخته [illegible] خام [illegible] و خانهای [illegible]

بتقریبا [illegible] دوکانها [illegible] در این محله [illegible] بسیار [illegible]

[illegible] و ایشان [illegible] صاحب [illegible] بودند و در انقلاب [illegible]
ملک [illegible] شهر [illegible] شده بود [illegible] سعادت [illegible] حکم [illegible] باغبان
گرفت و اکنون [illegible] تعدی حاکمان خوار و زار شده‌اند و [illegible]
مشهور [illegible] نواب [illegible] در آن وقت در غایت آبادی بود چون
[illegible] شد [illegible] خراب گشت و ویران شد این شهر ویران
و در [illegible] معروف در آورد و در آبادی آن کوشید و سنگ
[illegible] کاروانسرای باغی ساخته بود و اکنون این شهر رو به آبادی است
[illegible] و دوازده هزار خانه و دو هزار دکان آباد است [illegible] آب [illegible]
و [illegible] و دریای [illegible] آب [illegible] عمارت [illegible]
[illegible] عام [illegible] شاه [illegible] و [illegible] کرد [illegible] شیخ
الهند است که مردی بزرگ بود و در جنگ [illegible] بیرون شهر [illegible] از
دست [illegible] شهید [illegible] و در اینجا [illegible] است معروف به [illegible] شیخ الهند
و گرد [illegible] است [illegible] در اینجا بابا [illegible] و به جانب جنوب [illegible]
مسجدیست با ستونهای چوبین نشستگاه شیخ [illegible] سلطان [illegible]
زیارتگاه خلایق است و در ماه [illegible] مردم بسیار از عوام از
هر طرف و از کوهستان [illegible] اینجا گرد آیند و مردم [illegible] بزرگ [illegible]
عقیده است که [illegible] و [illegible] در [illegible] اعتقاد نمایند و [illegible] روز

عقل و دین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ولایت [illegible]

[illegible] شهر [illegible]

[illegible]

[illegible]

چون پادشاه ... [illegible]

و ... [illegible] ... مقبره ... [illegible]

بالجمله و صحن آن ... است ... در نهایت وسعت ... [illegible]

و ... و عمارت سنگین ... [illegible]

... و سنگ ... [illegible] ... دیگر ... بی ...

بکار برده بودند و سقف و دیوار آن از سنگ مرمر و سنگ سرخ و ابری

تعمیر یافته ... [illegible] ... از اکثر جاهای شکسته و

خراب شده بود اکنون ... [illegible] ... خراب نمودن آن فرمان داده

و ... سنگهای عمارت باغ ... [illegible] ... آورده تعمیر ... [illegible]

معروف نموده ... سنگهای سنگ مرمر که ... سقف مقبره و دروازه های

آن بکار برده ... [illegible] ... کنده و خراب نموده ...

آورد و همچنین ... عالیشان را که یادگار سلاطین ... [illegible]

روی زمین ... بر باد داد و حکم ... [illegible] ... و ابنوا للخراب مصرع

... و برج ... [illegible] ... دیوار باغ در ... [illegible]

این مقبره کاروان سرائی بود و عمارات ... [illegible] ... این کاروان

سرا مقبره آصف خان بود گنبدی از سنگ سفید در غایت رفعت که از

دوازده کروه بنظر می آمد و عمارت بغایت تکلف بود مانند مزار

[illegible]

چنانچه از آن نیز بعضی مسجد و بعضی شکسته گنبد بوده خراب شده و متصل آن
بجانب جنوب دهلی جهان پناه کهنه بود آن شهر خراب شده و بعد آن بنا دوان
باقیست و بجانب جهان منزل است این شهر خراب ... بوده است
آلونی ... و این دو شهر ... و فالکده ... بود
باقی ... و مانده ... جهان نماند چنین شهر هم بوده است
میر دوان و قصبه ... رامپور تا آن ... دکانها
بازار ساخته و آباد عمارت شهر انگریزی تمام ... بنا شهر خانه شکسته و ریخته
... قصبه است ... میدان ... شهر پناه عام دارد و دو
مسجد پخته زراعت از هر قسم بسیار شود جانب دریای راوی واقع
شده دریای جهنا جانب ... آباد است و ... شهر ... قدیم
معمور و در زمان سابق بسیار آباد بوده اکنون ویران شده و بقدر صد خانه
و قریب یکصد دکان آباد مانده عمارات تمام پخته و در وقت بادشاها
مردمان اینجا بسبب علم و خوشنویسی یگانه روزگار بوده اند و به تقریب
میرزا آقا
سلاطین مشهور و اکنون نیز بعضی مردم خوشنویس موجودند نواب علی
وردی خان ... عمارت خوشنما بود و باغ پخته در نهایت دلکشائی
و حوضها و فوارها و نشیمنهای دلپسند بنا نموده بود و نهری در آورده
در آن باغ جاری کرده اکنون همه ویران و برباد شده و نهر خشک گردیده

گویند که این باغ چنان آباد و بزرگ بود که صد بار روپیه [illegible] ریزی [illegible]
و آن شهری پاکیزه بود و آنرا بنام فرزند خود ابراهیم آباد نام نهاده لکن [illegible]
ویران شده و در [illegible] این شهر قصبه کوچک است الحال ویران است و
خانهای چندی آباد و مردم بیک نام سودهیره و گودهیره مشهور [illegible] روی زمیندار
[illegible] سودهیره [illegible] قوم چیمه و بیرون سودهیره بطرف جنوب قلعه
[illegible] از سودهیره بگیرد و [illegible] سیالکوت [illegible] کرده جائی
[illegible] سیالکوت [illegible] دهقانان [illegible] دراین نواحی سیصد
و پنجاه و پنج قریه است [illegible] و از این قوم ها قریب یکهزار
و دو صد دوکان آباد [illegible] قلعه [illegible] بر بلندی [illegible]
سیالکوت [illegible] از عهد راجگان [illegible] گویند که
این را [illegible] در [illegible] عمارت [illegible]
و بعضی گویند که [illegible] راجه سالباهن است و جانب شمالی شهر [illegible]
بلند عمارت و بجانب شمالی [illegible] از بنیاد [illegible] در غایت استوار [illegible]
و بلندی از بیرون بلندی دیوار قلعه پانزده [illegible] و از بعضی جاها [illegible]
[illegible] و از اندرون [illegible] بنیاد کرده [illegible]
[illegible] قدم است و بیست برج دارد چهار برج چهار گوشه و چهار [illegible] چهار
دیوار و عمارت قلعه مربع واقع شده و بسبب مرور ایام از بعضی جاها

[illegible]

خراب شده و در این اندرون با معمور و آبادیست چون سلطان
شهاب الدین غوری در سنه پانصد و هشتاد هجری به تسخیر
ملتان که در تصرف اولاد سلطان محمود غزنوی بود آمده محاصره نمود
و قلعه [illegible] بیافت بسبب [illegible] آمد و این محاصره را افتاده و خراب
شد بعد از آن عمارت نمود و نایب خود درآنجا گذاشته باز گشت و
این عمارت که آثار آن ساخته سلطان شهاب الدین بوده عمارات
را چنانچه باقی مانده می‌گویند که [illegible] هیچ [illegible] در [illegible] مقام
که در [illegible] باقی است از آن عمارت [illegible] باقی است و [illegible]
رجب [illegible] بجهت آن از جمیع جاها [illegible] و [illegible]
خانه در اینجا میباشد در عهد اکبر پادشاه [illegible] و در عهد جهانگیر [illegible]
که مرد [illegible] بزرگ بود [illegible] آباد [illegible] نعاست [illegible]
بزرگ کرد [illegible] آباد [illegible] چون پادشاه [illegible]
برین ملک [illegible] آورده و اکثر جاها خراب شد [illegible]
[illegible] و اکثر عمارات [illegible] و [illegible] خراب
مگر اندکی آباد است و [illegible] آباد و بناهای متفرقه است [illegible]
[illegible] پر [illegible] بوده [illegible] بوده و جای
و [illegible] بوده و این آبادی بنام مولوی عبدالحکیم رحمة الله علیه که در وقت

شود و پسر او علی را نیز کار و مغرب سبحان پادشاه ممتاز بود و مشهور است و مزار

ایشان بیرون شهر موجود است و عمارات خانه‌ها و باغ ایشان اکثر

و خراب است و پسر دیگر او ... علامات آن باقیست و او ... ایشان

در این دوره با ... آباد است اگرچه در رونق ... روز ... که تمام

از خانه ... آنچه ... عالم شدند اما ... عجیب رسانند

تجلیه علم و فضل ... اند و دیگر ... با خانمان و ... زمان ... و قیمه

... و ... یکی از این آبادی‌ها ... قصبه آباد است و در آنجا ...

در ... این روستاها ... شهر ... رونق ... و بازار ...

... و ... هرگز ... و ... کاغذ خوب ... در ... های

... از ... و بعضی در سفیدی و ... برابر ...

... آبادی و در ... و ... مانند ... و ...

... آبادی خانه‌های شهر و آبادی‌های

بیرون ... از خانه و ... هزار دکان ... و در شهر

مزارات بسیار ... از علما و فضلا و سادات و ... است از آنجمله

... امام علی الحائری است که ... در این دیار مشهور است

و ... بسیار ... در روز عاشورا ... ایشان ... و ... ایشان ...

... و ... این مقبره ... بسیار است ... چند ...

شهر با صد واری ندارد و ... گفته‌اند عوام گویند که این شهر با مردمان گبر و ترسا بوده است

و نزدیک شهر رودخانه‌ایست در غایت بزرگی که از کوههای جیحون

برآمده از میانه آبادی بیرون شهر می‌گذرد و بر آن پلی بسته‌اند پخته خشت ... و

خاصیت ... که گویند از عمارت شاه ... است و اکنون

از بعضی جاها خراب شده و این رودخانه همواره در آب اندک جاری

باشد و در موسم بهار ... چنان طغیانی نماید که عبور ... نتوان کرد

و در نهایت تیزی روان شود و در ... برآمده ... [illegible]

... [illegible] ... داشته ... و چهار ... [illegible]

بوده ... [illegible]

... [illegible] ... قوم ... [illegible]

و ... قوم ... [illegible] ... قوم ... و

... [illegible] ... بوده و در این نواحی ... [illegible]

... [illegible]

و ... [illegible] ... شهر ... [illegible]

... [illegible] ... چهار ... باشد و ... [illegible]

چهار برج دروازه پخته دارد و دیوار خام و گرد شهر دیوار خام بوده اکنون

خراب شده ... دارد ... شهر ... چاه ... آب ... [illegible]

هاشمانی

پخته و طلا پخته و ابریشم و ابه در این حد و دو باغیچه آباد است و مزارها و بیاست

و در و از انها بعضی ... مانند سلسله کوه و دو باغها و جسر و موجود باشند ان

ب ... بر کلی مقدار بیزار خانه و صندوق و دوکانها آبادی دارند و بجمیع قومی

و برخی نوابا و بازار و ال مشهور است قدیمی بر حسب دریا کیا ... مدتی قوم

و متعلقان ... بازار ب ... دو دوکانها مقدار یک صد و پنجاه آباد باشند

و در این شهر قوم شیعه بسیار سکنا است و انها بعید مذهب تشیع دارند بلکه

اکثر به غلو مشهور بلکه در میان ایشان چندی خانها چراغ کشان [illegible]

نیز است بحمد الله شهر پخته در چم خام و اندرون شهر یک ملده است

[illegible] عمارات تمام و بیرون شهر یک باغ پخته است که ویران و [illegible]

[illegible] بسیار است جنگ تا قبان موضع است مشهور در [illegible]

موروثی قوم سادات که از عهد اکبر پادشاه قضای این قصبه تعلق به

ایشان دارد و ایشان از اولاد حضرت شاه بدیع الدین شهید حسینی

بغدادی اند که مزار مبارک آنحضرت در موضع بساری واقع است و

موقرت ایشان در عهد ابتدای همایون بادشاه انار الله برهانه وارد

این ملک شده اند و آب و هوای این قصبه بر خاطر ملایمت خاطر نواب آمد

و روزی چند رحمت اقامت اندوختند [illegible] مشغول شدند

ناگاه در آن ایام در میان قوم کوجران و قوم ملتانیان که در پخته [illegible] دو جماعت

ابلواه

آمده و واقع است حسب مرقاعت و بعد از آن از ملتانیان شکست فاحش

خورده کشته شدند آنحضرت که در آن ایام در آنجا اقامت داشتند

آورده‌اند آنحضرت بنابر اقتضای غیرت و بزرگواری خود و اعانت مظلومان را

لازم دانسته سلاح پوشیده سوار شدند از اتفاقات تقدیر بدرجه

شهادت رسیده سر مبارک ... جدا شده ...

... سر ... در پیش ... آوردند ... بر دیده

... بردو تن مبارک آنحضرت ... ایشان ...

نزدیک موضع ... جایی که مرقد منور آنحضرت است ...

مدفون شدند و سر مبارک ... در میان ...

دو مرقد است ... آنحضرت در تمام این ملک مشهور است

چون آنحضرت بدرجه شهادت رسیدند فرزند ارجمند ایشان که سید

... نام داشتند بر مزار مبارک پدر مجاور شدند و وطن مألوف را

ترک کردند و از ایشان فرزندی آمد سید ... نام و ایشان با

صفای باطن و علم ظاهر آراسته بودند که در آن عهد ... روز

... بر مزار جد بزرگوار خود نشسته بدرس مشغول بودند

و شاگردی کتاب شرح مواقف میخواند در آن اثنا لشکر اکبر بادشاه

از آن راه میگذشت امیری ... نزدیکی ... او ...

شنیده عنان اسپ باز کشید مصلی کشید که از چنین سبب لب بران عجب
عجبی یافت و ایشان را نیز از هر سفر سود نهان امیر عراق شده از اسپ
فرود آمد و بزیارت ایشان مشرف شد بفواید علمیه مستفید گردید
روز دیگر چون بحضور پادشاه رسید گفت امروز همایی یافتم زر و جواهر
مواجب ایشان التماس داشته بخدمت ایشان رسید بعض بسیار پیش آمد
و زر و سیم فراوان پیشکش کرد و مراتب ایشان از آن مقدر سیری زمین
بر بود چنانچه بست و امرا الغ بیگ مبارک نام بود و بر لنج قضاء ایشان
نام ایشان نبوشت و بسجیان اولاد آنحضرت قضاة کرام و علماء
ذوی الاکرام در هند آمده بودند بتقرب پادشاهان محمود ابناء روزگار شده
و به قضای کابل و کشمیر و دیگر بلاد ممتاز گشته و بعضی مدارج ولایت
و قرب ربانی رسیدند چنانچه شاه نعمت الله قطب وقت خود بوده اند
و بزیارت رسول مقبول سید الانبیاء سرور کائنات علیه افضل الصلوات
در بیداری مشرف میشدند و بر کتاب مشکوة که در خط ایشان بوده
بر بعضی حواشی نوشته یافتند که مکرر اسمعت من لسان رسول الله صلی
الله علیه وسلم و او را کتب عالمگیر پادشاه آن کتاب [illegible] در بر و طیبه
نستعلیق [illegible] در کتابخانه خاص نهاده و دیگر بسیاری از اولیا از اولاد
آنحضرت بوده اند مانند حضرت سید ابو الفرح محمد فاضل الدین قادری

و فرزند

دیگر ایشان و ما کنون انوار مکاشفات بر خود [illegible] حضرت [illegible] بدیع الدین

[illegible] باشد [illegible] چهار دیواری از [illegible] [illegible]

با سقف [illegible] و [illegible] [illegible] بجانب [illegible] آنحضرت

[illegible] آنحضرت [illegible] بشرف [illegible]

[illegible] باید [illegible] افسانه و [illegible] غرائب اتفاق [illegible] چون در این

ایام علیه السلام [illegible] ملک ما [illegible]

و [illegible] علی رضا [illegible]

[illegible] مدام و [illegible] تعلیم و تعلم

[illegible] ساکنان این [illegible] دارد [illegible]

[illegible] زمان [illegible] رسید [illegible]

[illegible] ایشان

[illegible] میان [illegible]

[illegible]

رسیده بود و در آن وقت [illegible] تا [illegible] بادشاه

[illegible]

و مردم [illegible]

[illegible]

دوست گردیده و هر جمعه برکت آن در آبادی ملک و دولت جزا بلا

مکه‌منشیه و مجلس شاه ... دست بالا ... در ... مردمان

نامبرده دیگر شیعیان منصبداران با دستور و امیرزادگان تبارهای گرفته رونق

شهر مهابادند و آوازه عدل و انصاف این شهریار مردم آنجا سوال و اتفاق

و دیگر مردم گونه‌گونه ... در این جا ... استعداد ...

دست جود و نوال ملک و منصبداران و امیرزادگان را از دیوان عمده

روزی می‌نمایند و این شهر چنان آباد شد که در همه جای پنجاب مانند آن شهری

نبود و از هر گونه بضاعت در آنجا بفروخت می‌رسید و این از جمله نخست

مذهب را لیسو داده با اهل اسلام و هنود یکسان سلوک می‌نمود لیکن اکثر

مقدمات رعایت اهل اسلام منظور بود و در ممالک او اذان نماز به آواز

بلند می‌گفتند و اگر اتفاقاً راجه در میان سواری آواز اذان می‌شنید عنان

اسپ باز می‌کشید و ساکت شده ادب بجا آورده پیشتر میرفت و

چون مجلس او میان برهمنان و مسلمانان که در غایت تعصب باشند

و علمای اسلام سخن میرفت او بی تکلف و منصفانه سخن میگفت

و رعایت مذهب خود نمی‌نمود و گو هندی که بسیار نفرت‌مند بود از گاو و

خوک از ترتیب غذا دیگار را به برهمنان و خوک را به مسلمانان میبخشید

و پس از چند روز ... تا هر دو ... بهم ... ساختند مسلمانان

گفتند

گفتند که ما دست بدان ثوب نزده‌ایم و از آن روز باز در بتکده
مدفون است. گفت پس حکم شد تا برآوردند بیارد و مرزبانان نقشه
گاو را با هم بکشتند و بر هم خوردیم را هم بر ... بر آشفت
و گفت که شما به سبب کشتن مسلمانان پیدا کردید چون وقت گاو را
زر آوردید اگر خوردن آن اقدام نمودید و بر مسلمانان ... شد و ... ما ...
سر در پس ... رفت ... در ... زمین ... او ... زیاده
... و مشکل است که کسی دست ... در ... نماید و
در این ایام از اتفاقات ... بانی ... احمدشاه بادشاه دهلی
وارد این شهر گردید و سالی چند بماند و عمارات عالی و باغ ... در
... خرج ... آمدن ملکه زمانی در این ملک ...
که چون احمدشاه درانی بر احمدشاه ... تیمورشاه ...
پسر محمدشاه بادشاه دهلی ظفر یافت و دهلی را گرفت دختر محمدشاه
را از برای پسر خود تیمورشاه بخواست و همراه خود بکابل برد و آن دختر پس
از چندی بیمار شده و این ملکه زمانی مادر دختر این خبر شنیده اراده کابل
نمود و چون به ... رسید خبر مردن دختر آمد و احمدشاه تابوت آن دختر
را بفرستاد و این ملکه زمانی در اضطرار ... بماند و ... 
را هم ... الحاج ... ملکه زمانی ... قبول ...

مذکور چون از بند راجه بلور سنگ بدر رفت از قسم جواهر و اشیای بهای
نفیس جواهری که شنیده و کیلو رطل ... که پانزده لک روپیه قیمت آن مقرر
بود در همراه داشت و در نواحی سیالکوت به سیکهان
گرفتار گشته هر چند همه اسباب و اشیای همراه آن بود همه بردند
و مقید ساخته ... آن ... را گرفته ... باز گردید و این راجه
محبوس ... راجه این همه کوهستان است و ... راجگان ...
راجه رنجیت دیو ... بوده ... آباد
شهر ... گرده رسید و کار ... جبرکان ... شهر
و بار دیگر ... احمد آباد از ... روانی یافت ... اکنون در
امیران زرها و اسپان و ... و جواهر در این راه ... داد ...
کرد ... این شهر ... راجه رنجیت دیو ... سکهان ...
محبوس کردند و ... شهر ... راجه ... چند ...
بدست سکهان ... از ... بود ... این شهر
ویران گشته و اکنون ... قدر ... قدیم ... است ... وقت راجه
در آبادی زیاده ... بود ...
و ویران شده ... شهر ... بود ...
... رفت راجه رنجیت دیو ... راه ... دروازه ...

پیدا ...

۷

سمت جنوب میزان معین کرده بود و اکنون تبت مسکنه بود ... آن ... و ...

جبال در بیست کرده که توپ تا مدتی راه آب ... میشود رفت و اکنون

... را ... تبت ... سرحد ... و ... تبت ... مینشیند

و تبت مسکن اکنون این شهر به ... صاحب ... خود ... مسکن ...

... و ... و ... کوه ... تبت مسکن تمام ... را ... چون ...

چون ... آب ... را ... میرود ... و ... مشهور ... است

اوست ... تبت مسکن تمام دارد ... را ...

... و ... آنها ... است ... را ...

و این تبت ... و ... چون که اکنون ... است ...

... ولایت ... و ...

... و ... جبال ... و ... است ... را ... میشود ...

... را ... که ... اینجا ... و ...

... چون ... و ... میشوند و در نزدیکی چون

و ... تبت ... تمام ... و ...

... تمام ... آن ... میرود ... ها ...

و این رود در نزدیکی ... و ... و ... میرود

آباد ... و ... اینجا ... میشود و ... و ... میشوند

درین رود همه سال آب جاری بود و در موسم بارشات چندان

طغیانی پذیرد که عرض آن تا ده کروه میرسد و از عجایب آنجا یکی آنکه

شنوایی ندرد و درین صوبه اکثر مواضع در زمینداری قوم راجپوتان است

چه هنود و چه اهل اسلام مانند قوم هندوستان راجپوت که قصبه چیران

که چهار هزار خانه و چهار صد دوکان دارد و موضع منگلسان دکهروله

دوست کوره مانند آن بسیار مواضع در زمینداری ایشان است

و مانند قوم سلهریان راجپوت که درین دو سه چند مواضع زمیندار

دارند و تا سرحد دکشنوار و کوهستان و تا حد ... اکثر جا مواضع

این قوم است سرور شیر بیست خدیوی در زمینداری راجپوتان موضع

سهروته که رایج عامه است در زمین بلند بر لب رود خانه اوجه

واقع شده و از سهروته ده کروه و از قصبه کاشیه که بر لب دریای

راوی است دوازده کروه و این زمین که در میان دریای راوی

و رود خانه اوجه واقع شده بسیار حاصل است و اقسام غله

ربیع و انواع برنج انجا بسیار پیدا شود و نهر بسیار هست و این زمین

اندرونی گویند و زمینی که در نواحی سرور واقع شده زمین بلند

و سنگستان و سایه آب است عموما بان ... و تا حد دکوت

ستان ... زمین است و اکثر جا ... است و زراعت

[illegible]

جارای میشود داشته [illegible] گویند [illegible] این زبان [illegible]

[illegible] سخت بود [illegible] [illegible] گوشت [illegible]

[illegible] بسیار [illegible]

[illegible] خود میآید [illegible] شهر [illegible]

مغرب [illegible] است [illegible]

[illegible] است [illegible] بنا [illegible]

[illegible] باشد [illegible] نوشته اند [illegible]

[illegible] شهر [illegible] الشیخ [illegible] است که از

[illegible] شهر [illegible] است

[illegible] جای [illegible] است

[illegible] شکل [illegible]

[illegible] متصل [illegible]

[illegible] آید [illegible]

این [illegible] بسیار [illegible] نواحی [illegible]

[illegible] شهر [illegible]

[illegible] است

[illegible] است [illegible]

و نه هزار و ده دام یک و نیم صد سوار است و چهار صد پیاده این شهر در

دریای راوی واقع شده و دریا در این حدود داشت کشتی پایاب آن شهر

شده و نهرها مرتب و بر طرف برده‌اند و مثل این شهر کمتر جایست سیراب

و میوه و گل و دل پسند است و بر سر دریای آب مانند کشمیر جاریست

و یک نهر در میانه شهر جاریست در موسم برسات طغیانی کند

و از یک طرف شهر بان طرف شهر نتوانند رفت و در این فصل از

هر نوع زراعت ربیع و خریف بغایت خوب شود و ورود

... در نخیل و دیگر مقولات بسیار ... و در انجا گذشت

... در کاشغر ... و ... موضع ... بورکه مجمع دریای راوی

از ... دریای شیعه باشد است و ... دو گروه ... دارد

و از توابع این کشمیر ... و آهن ... شهرهای خوبست و نزدیک

... و ... است ... در ... 

که ... آب از آنجا جاریست گویند که این ... از عمارت سلطنت

... است ... این دوآبه در میان دریا

بهت و چناب واقعست جیم ... و اول علامت ...

و تا ... علامت ... است طول این دوآبه از کوهستان

... تا ... صد و پنجاه کروه و عرض مختلف

...

از لاهور

از لب آب تا بیرون شهر که ده هزار متصل تا دریا از بیست و پنج مرده و دو صد و
شصت گوشت به چهار کرده بیست و یک محله است همه تابع لاهور در شهر این
این دو ولایه اکثری مسلمان و اکثری اهل حرفی است و بازار لی بسیار است
و بعضی کلمه با لباه و بعضی در این دو ولایه اندک است لیکن اشهر بیت اردو با
چهار جانب چکره مقدار سه هزار خانه و دو صد دوکان تخمینا آباد است تخمینا
نهایی که شهر شیر شاه بود منسوب به دولت و اکنون از بسیاری زمان
رو به آبادی است و دیوان محکم چند که دیوان زیب شکر بود و بسیار
او موقوف و نام خانها به عمارت پخته در نهایت اللطف بنا نموده و بعضی
جنوبی شهر باغ نیز با تو صد و خوار رفته بنا کالف آنجا ساخته
و دکانهای پخته زینه دار بیرون باغ درست مسجد که بزرگ است شهر بیست
بنا نموده المیرزا دستاه است و در ابرار صد آنگاه بنا ساخته و اندرون
شهر قلعه حاکم نشین است به عمارت پخته کهنه و دیگر خانهای نو
اندرون شهر ساخته اند و گرد شهر حصار پخته بود و اکنون
از اکثر جاها خراب شده و بیرون این حصار شهر آبادی بود اکنون
ویران است و سکنهای این شهر را سوخته و تاراج کرده بودند
الحال مقدار سه هزار خانه و دو صد دوکان تخمینا آباد است و بیرون

شهر بجانب شرقی مزار شاه [illegible] است که در اینجا [illegible] مشهور است

و نمودار [illegible] چندین خانهای سجاده [illegible] و مرقد چندین شهدا [illegible] از آثار این بزرگ

موجود و پای چهار صفه [illegible] آباد بعرصه [illegible] کرده و این گنبد [illegible] کرده

جلال [illegible] است آباد نموده و بقاهای قوم [illegible] رایج است اگر چه عمارت عام دارد

اما آبادی رونق پذیر است و بقدر دو هزار خانه و صد دکان آباد و اندرون

قلعه جدید حاکم نشین با عمارت پخته [illegible] و منقش و خانهای چوب [illegible]

[illegible] و یک مسجد کهنه و پخته اکنون تعمیر [illegible] کرده از عهد [illegible] قلعه

[illegible] است [illegible] خانی رایج که در عهد [illegible]

در ایام صاحب [illegible] ملک [illegible] و این قلعه اگر چه خام بود اما در ترتیب

و تعمیر این نهایت پخته کاری بکار برده بودند و از دور بغایت خوب

مینمود و دیوار حصار کنگره دار بود والحال از اکثر جاها خراب شده و اندرون

قلعه آبادی است و یک مسجد وسیع با عمارت [illegible] است اکنون

از چند سال رو بویرانی است و در میان این قلعه و قصبه [illegible]

رودی خشک است که در موسم برسکال جریان [illegible]

در میان دامن کوه در عهد انگریزان غایت رونق داشت و [illegible]

و دکانهای [illegible] پخته و شایسته موجود بود اکنون اکثری

خراب شده و از انگریزان و آن [illegible] بازار [illegible]

که صد و چهار دکان باشد در جانب شرقی و بسبب خوشنما واقع شده
که تشبیه به بهشت افزوده گردید. آبادی دلکش بجانب پست در این نواحی
پست و بلند و هموار بجانب جنوب و شمال دو رود و خشک است
آنکه بجانب جنوب پست باشد که آب جاری در آن ماند و آنکه بجانب شمال
از بالا باشد که آب کم و از سیلاب هر دو رفت چون پایان شهر هر چه
خشک گردد و بلندتر ... کرده که گذشته ... آب از ...
و در آن گشوده ... بود در زمان قدیم این رود و چشمه جاری بود که ...
... ماکاه در ... خداکاه در رسید و خواست که ...
ملازم ... گرد و گفت آهسته باشی تا دیگر امروز ...
مرا بر زدی ... ملازم ... خواهد شد فی الفور آب خرد
رفت و از آن روز بار تا اکنون پایانی ... آب جریان
... شمال ... است قریب بجانب ... در سطح ... مقدار
... آدمی ... درازی ... در نواحی این قصبه ...
... آب نایاب است و اگر چاه بکنند آب در ... عمیق ... پدید آید
و در بعضی جاها مفقود و مردمان دیهات تالابهای خام ساخته‌اند و در
که ... آب باران و نوارها در غایت ... را است کرده ...
در آن ماند ... گرد آید و همه سال از آن آب ... خشک ...

بسیار سنج می‌برند و مواضعی که بر مقابله دهکده از دریای پنجاب است

آب در پایان طوفان با همراه بیارند در زراعت این تمامی صحرا بهم در میان پوشیده ها

واقع است بارانی است و از این حدود تا نواحی بهنبر دیده رسانند تا مجمع

جنوب همه جنگلها از آب نایاب و مردمان این ملک نجابت دارند گذشته غیر

و سفاک در بهرون باشند خصوص ساکنان پوه قبائلی که قوم بیار دو (۲۰۰) جست اند

واکثر معمور به دیده دور و دزد در جنگ شده بسبب قلت آب و کثرت درختان

و بیشه‌ها در غایت استحکام و غنیم بر ایشان یکایک دست نتوانند یافت

و در وقت پادشاهان افواج سلطانی بارها به دفع این گروه متعین شده اند

و کارها کرده بازگشته و ایشان نواحی سیالکوت و گجرات تا جنت

تاراج نمایند و ریاست شده در دفع ایشان به غایت سعی بلیغ نمودن و

چندین بار خود رفته و در میان جنگل که سوار نتواند رفت پیاده شده

در آمده جنگلها بریده و ملک ایشان را سوخته و تاراج کرده و در اکثر

سپاه جنگلی همواره متعین می‌ماند و مبلغ بسیار خرج بریدن جنگل کنانیده

و اکنون به نسبت سابق البته شورش ایشان کمتر شده و در حوالی

بیشه‌های درختان در غایت انبوهی است که این قوم به وقت ورود

دشمن بدان بیشه‌ها پناه برند و کسی بیگانه بدانجا نتواند رفت و در این

حدود درختان نی که در صحرا افزون است و لیکن قسم گزیده کمیاب

[illegible]

بحر است بزرگ است در غایت نفاست و بسیار است بر سر دریای جیحون
واین دریا چون از کوه برآید شره لخت شود واین برکه در میان این دو
واقع شده و بعضی نهرها بریده روان گشته اند و بسیار مطراد و شرنگ است
واقسام شالی و تنگک بسیار در میان شده و درختان مغرک نیز هست و از آنجا
شهر است مشهور بر کنار دریای جیحون و در میان کوهها که کوه مقدار
خانهای بسیار قریب به هفتصد و در آنجا ماهی بسیار باشندگان اقوام مختلف
و بیشتر ترک و ... از انواع حبوبات و غلات ربیع و ...
موافق ملک و نواحی جیحون ... در غایت ... و مردم
شهر ... دریا ... واقع است و بجانب مشرق در
شهر ... دریا قلعه ایست ساخته از سنگ و گچ مشتمل بر دوازده برج
و دو دروازه و اندرون آن عمارت ساخته و برای ...
بقولی ... دریا ... ساخته ... بوقت
... بجانب مغرب و جنوب ... باغ است
که در آن از هر نوع درختان میوه دار فراوان ... و این باغ یک ...
... و معمول ... کنار دریای
جیحون ... این ده دریا ...
و ... که ... کوه ... میان کوهها برآمده ...

و بعد چون این دریای آب که آنرا نیز سند می گویند بیند دا و آب

دریای چناب از غایت تندی و تیزی و تندی با هم بر دو آب

نمی آمیزد و در مجاری چندین جدا گانه معلوم میشود و مابین این دو نهر

مسافت است و جای محصول ... سند

طول این دوابه از شهر جهلم تا ... و از ملتقای بحری است دو صد و

سی و دو کروه و عرض محاذی است از شهر جهلم تا اتک نود کروه و از

... دامن ... تا کالی باغ شصت کروه و در میان ... تا ... غار بحال

سیه کروه ... و جا م ... در عرض ... کرده و ... سیصد

کروه و در میان این دوابه لعل کوهستان است و جزئی در عقاب و ...

و قدری ریگستان که آنرا ... گویند و در ریگستان آبادی کم است و آب

نایاب و در این دوابه شهرهای بزرگ کم اند مگر دیبات و قصبات

و چیزی قلاع جنگی نیز هست از آنجمله دو قلعه شاهی است که مانند آن

تمامی در پنجاب نیست یکی قلعه اتک بنارس و دیگر قلعه رهتاس

قلعه اتک ما ... اکبر بادشاه است در غایت استحکام بر ... ثنی

دریای سند ... دیوار ... در میان دریا است و آب از دیوار

آب از قلعه در میان دریا رسانیده است که دایم در آن آب باشد

و عمارت قلعه از سنگ و گچ است و چنان ساخته اند که ... است

... احکام

استحکام یک قطعه سنگ معلوم میشود و دو دروازه دارد یکی شرقی و یکی غربی
و عدد برج تخمینا پنجاه عدد باشد و یک دروازه خورد هست که آن را
موری دروازه گویند و اکنون مسدود است و خانهای مردم رعایا
تخمینا چهار صد خانه آباد است و دوکان تخمینا صد عدد باشد و بیرون
قلعه نزدیک دروازه شرقی قبر بزرگی هست و بنا در این قلعه در سنه ۹۲۳ واقع
شده و این قلعه سرحد ملک پنجاب است و چون بدست حاکم پنجاب شده
افغانان برین ملک تصرف نتوانند نمود و پیش از پادشاهان دهلی
بدست افغانان بود و با استظهار آن سر ملک پنجاب می تاختند
و ملک کشمیر نیز در تصرف داشتند چون در سنه ۱۲۳۹ از تصرف ایشان
بدر رفت و بدست سکهان افتاد ازین سبب رنجیت سنگه بر
افغانان چیره دست آمد و پیشاور و کشمیر نیز بگرفت و دست
افغانان ازین ملک بالکلیه کوتاه گشت و زیاده از هزار مرد سوار
از سپاه سنگهان در قلعه می باشد و کشتیهای گذر در حکم ایشان است
و مقابل این قلعه آنروی آب قصبه خیرآباد است در آنجا نیز قلعه
جنگلی هست و آن هم در تصرف سنگهان است و تهانه محکم در آن قلعه
متعین است قلعه مذکور این جا در میان ریگستان تهل واقع است
و در غایت استحکام هوا از همه جا آب غنیم یکباره بران دست نتواند

پشت بالای این تنده خوب بسر بلند خالی بوده و قبر او اندرون قلعه است
و مرود قلعه برها دیگر خام است و برج قلعه سر درنه و اندرون بیست عدد
باشد و یک مسجد پخته اندرون قلعه است و آبادی نخونها بمقدار چهار و پانچ
صد خانه و دو دکان [illegible] رسا عدد و یک چاه است و سنه قلعه خندق
بعمارت خشت پخته اما [illegible] و گرد اگرد قلعه تا چند کرده آب خوب است
و پیش ازین در تصرف افغانان بود و در سنه ۱۲۳۴ [illegible] شده امرا
بحصار گرفت و تا یک و نیم ماه سور جنگ شد و در زمستان چاه های
خام که [illegible] آب برآورد و آخر افغانان به تنگ آمده صلح کردند و از قلعه
بیرون آمدند و چند قریه عالیه سردار اوشان مقرر است و از اینه دین کناره
از دریای سند بمقدار ده کروه قصبه است آبادی آن بمقدار دو هزار خانه [illegible]
دو دکان است بانی قصبه مردی بود افغان دین نیاز نام داشت و قبر او
بعمارت پخته و منقش اندرون شهر واقع و یک قلعه دارد بعمارت
خام و از قلعه [illegible] خشت پخته عدد [illegible] و بجانب مشرق شهر باغ است
بعمارت خام و از قلعه [illegible] بیست و هفت کروه قصبه است لکی نام بمقدار
شش هزار خانه [illegible] و دکان آباد و افغانان قوم [illegible] و [illegible] زکی و
بارکزی و [illegible] در این شهر ساکن و قلعه حاکم نشین اندرون شهر
و دریای سند [illegible] کروه فاصله از آب با مغرب رویه زیر قصبه جاری

و نیز

وتبل بند کیب و در نواحی شهر دهقانان فرمانفرما و توت و این بسیار دو دارد ده

کروه از قلعه شیره فقط که در این است زمین بسیار سبز و سیراب دارد و دریا [illegible]

[illegible] ده [illegible] هر ده تبل چهار کروه آباد بقدر چهار هزار خانه و دو صد دکان [illegible]

شاه محل حسین که از میرزایان [illegible] الحق [illegible] مدبر دن [illegible] مشرق [illegible]

عمارت پخته در سواری این قصبه آباد اند این بزرگ تعلق دارد و دایره

اسماعیل خان که معروف و مشهور است السوانی ویران است و بعضی درخت و بیشه

ازان شاه [illegible] وازین دایره دوازده کروه قصبه [illegible] است بمقدار یک و نیم هزار

خانه و یکصد دوکان آباد و تعمیر دارد و معمور عمارت تمام شهر دوازده برج [illegible]

[illegible] کروه از کالی باغ قصبه است [illegible] نام در دامن کوه واقع آبادی آن

بمقدار یک هزار خانه و دوازده دوکان باشد اسب بسیار شده و تیر پیدا شده و

نمک و [illegible] و اسپ و سوف درین دوابه واقع است و میان [illegible]

و این ملک مشهور و معروف است اسپ عراقی مانند پیدا شود خصوصا [illegible]

سون که بغایت خوش صورت بود و قامت بغایت تند و تیز [illegible]

گیب قصبه ایست بمقدار یک هزار خانه و هفتاد دوکان آباد [illegible] ده نیم کروه

از شهر [illegible] تالابیست خشک که در موسم برشگال بغایت عجیب بوده

گذشتن ازان دشوار بود و برلب آن تالاب قلعه ایست بعمارت [illegible]

معه چهار برج و اندرون قلعه یک چاه و دو کروه از [illegible] ده میان [illegible]

قلعه ایست موجگره نام به غایت استواری که بسبب بلندی آن یکبارگی
بر دولت نتوان یافت عمارت بنیاد اندرون پخته است و بیرون قلعه حمام
و در بیرون قلعه چاهیست مربع مانند دوازده عدد در کنار دریای بهت
شهریست که بهیره نام بر کنار جهیلم آبادی ندارد دو هزار و دو صد خانه و
پنجاه دوکان تخمینا بوده باشد و چون سکهان پیش ازین در تصرف آن شهر
ملتان گرفته بودند دیوان ساونمل در آنجا حاکم بود درین نزدیکی بیرون شهر
قلعه ساخت و مسجد پخته که در شهر بود و حویلی که زمینداران را مسمار نمودند
و عمارت آن قلعه صرف کرد و چون تیمورشاه ملتان از سکهان بگرفت
این قلعه نیز به تصرف مظفرخان درآمد و باز ملتان سکهان بگرفت و بیرون
شهر مکانیست که هیر و میان رانجها باهم عاشق و معشوق بودند
و قصه آنها در میان مردم پنجاب مشهور است و این شهر تخمینا [illegible] میل
و [illegible] مقام خشک است و مولد رانجها شهر هزاره بود و اکثر مهاجر از ... بالا
جنوب دو کروه قصبه ایست معروف بمقدار چهارصد خانه و پنجاه دوکان
تا ... و ... دیوار از شهر ... و حمام دریای بهت شمال رویه
دو کروه روان گذر در آنجا واقع است خوشاب شهریست معروف آبادی
بمقدار دو هزار خانه و دو صد دوکان باشد و جنوب رویه ... است پخته
و کروه ... قلعه جعفر ... چهارده کروه از

خوشاب

[illegible]

خبوشان راه دو منزلی میان تبس واقع است سرحداری بلوچان

و افشاران بسیار دارد دو صد و پنجاه [illegible] آبادی قصبه دو هزار

خانه و بیست و پنج دوکان و یک قلعه و یک حمام و چهار پنج محال بارانی و

درین دو ایه کانهای نمک است و زمین نمک [illegible] شوره و

زمان سندی کان نمک را [illegible] نمک [illegible]

و درختهای بسیار مثل درختان گردو و قیسی [illegible] است و آب چشمه‌های

این کوهستان [illegible] و مردمان این قصبه اکثر به [illegible] نمک مشغول

باشند و نصف نمک خود میبرند و نصف حاکم میدهد و حاکم آن نمک را بار

[illegible] هفت [illegible] روپیه میکرد و [illegible]

و درین کوهستان دهات آباد است مانند لوت سیانی و حیران و شیرداون

شهر بیست و دو جا آباد بمقدار سی [illegible] خانه و یا [illegible] دوکان [illegible]

برای تجارت نمک درین شهر آیند و رزق و آبادی این شهر بسبب نمک

بسیار است دارای [illegible] و [illegible] طبق و پیاله در کابل

و هواعد آن از نمک میسازند و از [illegible] میبرند [illegible] دریای [illegible] قصبه

جهانیست با آبادی هفتصد خانه و صد دوکان و آبادی این شهر [illegible]

سودای نمک است [illegible] کشتیهای بار [illegible] شهر [illegible] نود [illegible] کلان

بیرون شهر [illegible] و [illegible] بر اسپان [illegible] بار [illegible]

کشمیر بود و غیر از آن از محصول آن به حاکم جمع شود به سبب این
شهر دریای بهت و جهلم خوانند و به جانب ...
اتک بنارس و دریای اتک گویند ... در اینجا واقع است و
کروه از این ... است و این قلعه بنای شیرشاه سور است
در ... که ... بادشاه از ... شد و ... ایران
بود ... شیرشاه و این قلعه بر سر حد تعمیر یافت و دوازده
هزار سوار با جواهرخان که از غلامان بزرگ بود و به حلیه شجاعت
و سخاوت آراسته در این قلعه متعین شود و تا لشکر مغول یکایک
به شتاب نتوانسته آمد گکهران که در آن وقت سرکش بودند ...
نتوانسته شود و این قلعه در میان کوهها واقع است و از غایت استوار
و بلندی‌اش مانند کوهی به نظر می‌آید و دور این قلعه دو نیم کروه است و عرض دیوار [illegible]
بیست و چهار دست و چنان از سنگ و گچ بر آورده‌اند که یک لخت
سنگ معلوم می‌شود و دوازده دروازه دارد که هر دروازه از غایت استوار
قلعه جداگانه است خصوصاً دروازه خواص خانه و ... و کابلی و ...
چنان عمارت استوار و بلند مضبوط نموده‌اند که از بیرون و اندرون
بر آن دست نتوان یافت و چون ... بادشاه بار ... هندوستان
بگرفت و پسر او اکبر بادشاه ... است بر ... سند ...

یافت

یافت این قلعه را محصور کرده بودند و در سفرنامه اخته به مرتبه تسخیر او
نیز داشته و اکنون به سبب مرور دهر اکثر بناها و دیوارها مخروب
گردیده است و اندرون قلعه کنار سپاه و در گوشه دیده می شود بناهای
شمالی به قدر یکصد خانه و یکصد دکان و دو ابوان پا برجاست و دیگر
تمامی قلعه ویران و دو کاروانسرای سنگی ... افتاده اند
و مسجدی که بر سر راه بسوی دروازه شرقی بوده و دیوار قلعه
از این طرف ... استوار و بسته است ... به قدر بناها
خواهد گردید و سوای این گشت در جمیع جوانب قلعه ...
بناهای دیوارها از اثر کهنگی خاکستر است و ...
مالس بنیاد است و لیکن به سبب ... است
دیوار قلعه ... موسم ... 
و بیرون دروازه ... 
که همواره جاری بوده و ... 
... است و ... 
... 
... چنان که ... 
قلعه ... دیوار ...

قلعه مرادس سمت کوه ... که بالای ... مردار ... طبیعت ... سنگ ساخته‌اند

که بالا نیز هیچ پادشاهی اندرون این قلعه نشده مگر آنگاه که جمشید او را

تا در آمد و بعد ... قلعه را گرفتند و از این سبب هیچ پادشاهی

اندرون قلعه نیز نیامد آورده‌اند که آب انبار در میان میدان سر ...

پادشاهی ... است ... حوض ... است و مردمان این قلعه آب از

... آن ... چاهها از اندرون قلعه ... که در میان یک

لخت سنگ بریده‌اند اما آب کمتر می‌شود و یک ماه پانزده روز دار

در غایت ... نگاه ... به پایان آن نتوانند رسید و دود سیاه ...

آید و ... به جهنم ... است ... یک لخت سنگ سیاه و

اکنون این چاه خشک است و آب ندارد و در ویرانه است و سمت

کوه ... کوه بالنسبه پست و این کوه بغایت بلند است

و بالای کوه ... بالنسبه ... است و این کوه نامش ... است

و ... جانوران بسیار در آنجا باشند و گاوان و گاومیش بسیار

نگاه دارند و ... آینده و رونده ... و در نواحی این کوه

چشمه‌های نمکین و شوره است که خوردن آب آنها بسیاری از

امراض بلغمی خصوصا ... که ... پیدا آید بغایت نافع ... خوردن

این آب در حال اسهال آرد و دفع فضولات و رطوبات غریبه نماید

[illegible]

و مردم در ...

۱۲۹

ومردم دره‌های اردکی بهشت از مسلمانی دور و دست به الحاد زده‌اند

و در مرزهای این ناحیه چشمه‌ایست که آنرا الماس گویند. عنایت زرفی

و این چشمه عجب معروف است که میگویند آب چشمه دارو یکی را است

و آن الماس ... است در ... که در چشمه ... و آن این

چشمه الماس است و مردم بسیار به قصد شفا بآنجا میروند. و چشمه‌ها

چشمه گرد ... و بسیار صواب ... بیش ... مرد و

عالی ... مقدار ... آبادی دارند و ... ساحت ... بیش ... میکنند

پیوسته ... است ... و قواعد ... نسبت ... شده ... ملک

هم ... مردمان این ملک همه مسلمانان و اکثر ... قرآن

و این دو آبه ... که از ابتدای کوهستان ... تا ... بنا است

همه مساکن و آبادیهای مسلمانان دیده میشود ... 

... و همواره با ... از ... الحول ... 

روی ... تا ... متابعت ... و چون مردمان

دارند ... دره‌ها ... کوههای ... در بعضی اماکن ... 

... و سبب ... آب ... که ... آنها ...

دست نتوانند یافت. و لباس مردم این دو آبه مختلف است آنچه

در ... باشند ... کوهستانیان و ... 

والحق در حدود [illegible] و چهار [illegible] ساکن اند محروم و [illegible]

و آنانکه [illegible] [illegible] [illegible] به طور

و [illegible] بلوچ [illegible] [illegible] در

[illegible] پیداست زبان [illegible] مناسب [illegible] افغانی

و [illegible] صاحب ملتان و [illegible] آب دادن زراعت [illegible]

[illegible] به نواحی [illegible]

[illegible] بلوچان [illegible] [illegible] عمل [illegible]

و [illegible] [illegible] و [illegible]

[illegible] از آنجمله تابع [illegible] دو محال و تابع ملتان چهار

محال [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

غافل نماند که این اوراق محض تشریح احوال ملک [illegible]

[illegible] فرمان [illegible] لیکن چون از قدیم [illegible]

[illegible] حکومت [illegible] [illegible]

محکوم مانده [illegible] احوال [illegible]

خرمانی ملک مذکور بوده اند مختصری مبرهن و واضح باد که این فرقهٔ هنود
بموجب مجاری کتب شاستر که مدار دین ایشان بر آنست آفرینش
ابنای جنس خود از مبدا با مبدع دانسته اول هم بنای دین و مذهب
خود را از تمامی ادیان سابق میشمارند و استخوان دور از عقل و بعید
از فهم که مردمی از انها بحسب ضرورت به بعضی مقامات مرقوم خواهند
گردید در بعضی بیان میکنند و شیخ ابی الفضل از کتب ساوی که بر فرستادن
ایزد بچون تبدیل شده اند مطابق آن انشاء دانی نمیدهد بلکه عقید
بی وجود علم ... نزاع مذهبی و تعصب دینی ملحوظ میشود
و از سیاق وقایع نگاری دو تربیت ... آنچه در کتب
شاستر ایشان مرقوم است بتحریر در آرد که در نسب زبان
احوال آفرینش جهان روایت مختلفه که تشریح آن موجب
تطویل کلام و باعث تضییع اوقات میگردد مرقوم معلوم اند
نمین راقم اوراق درباب قبل ... کتابی معتبر و معتقد
جمله فرقه هنود است و همه ایشان استماع مجوای آنرا موجب
نجات اخروی میدانند و صاحب کتاب خلاصة التواریخ بترجمهٔ آن
کتاب اتحاد ... نماید و استنباط بیان طراز میگردد و آن چنین است
که چون مشیت ایزدی با اقتضای آن گردید که سطح روی زمین موجود

بنی نوع انسان زیب گیرد و زینت پذیر شود به پیرایه دیانت که فرشته است
از مقربان بارگاه صمدیت و مشاغل تخلیق خلایق سپهر نشود که ابداع
خلق نموده پس برحسب حکم خالق مطلق از دوش راست خود مردی
شبیه من نام و از دوش چپ خود زنی ست رویا نام را بیرون
آورده آن پرورده و بالا برد که منعقد سخت و از آنها همچنان نسل و تولد
و تناسل بگذشت اجزای زمین که تا می رود بیتی از او پرداختها نمود و
آبادان گردید و در میان این مردمان مردی شوبید نظر برنها … داده
که زیر اثر زمینه بهای مینمایند و بهینه بود و در بسم سید در مردم به … است
و مردمان می آموخت و این برهان بید خوانان از اولاد وی نسل هستند
الغرض در آن وقت همه کسان بجز عبادت خدای عزوجل دیگر کاری
نداشتند و همه با بردوشش راست و آئین نیک زندگانی مینمودند و
… با سیتی بپیوست و حسد و عناد و شنود تا آنکه بسی از مردم از منش
کینه کرده مردم … و دیو از … بها داده … سر برده و در میان
مردم میانجی شده و گروهی را از ایشان از راه راست بدر برده و این
مردم از صحبت بدان رسیده به جور و ستم و خونریزی و زنهار … و اغاز
کردند و هر چند سرهمان عبادت … و ایشان را پند … مینمودند
هیچ فایده نمیکرد و گفته کس قبول نمیشنودند و همچنان در عصیان و نافرمانی

می افزودند تا عباد و زهاد و ازین شراب ان تنک آمدند تا هر دست
نیاز بجناب قیوم و منظور او بعضی پیش برداشته تا پیش و تضرع
آغاز نهادند تا آنکه بشن که فرشته ایست از مقربان بارگاه ذو الجلال
شکل [illegible] بر مانند مردی خوب نمود خود را در دیار هند [illegible]
و عابدان از دیار هند روئیه توجه بحضرت بشن آوردند که [illegible]
بجا آوردند و او را تعظیم نمودند و ستایش نمودند و دعا و اعتذار نهادند
پس بشن بعجز امیز کلمات رفت [illegible] رو دی خود را بحضرت
رخصت [illegible] داشته بشن بعد از استماع [illegible]
گشته مطلوع تبلیغ ایشانرا بحضرت ذو الجلال معروض کرد [illegible]
و متعال فرمان آمد که [illegible] از وجود خود [illegible] که [illegible] است و فرمان [illegible]
جهانیان قیام نماید پس بشن دست [illegible] نمود [illegible] در
حال مردی خوب روی [illegible] ابرو کمان و چشم [illegible]
[illegible] میان [illegible] قد مانند سرو سهی و ماه تابان
نیزه در دست و زرهی در بر خرامان خرامان بر آمد و دست بر میان
بسته روبروی برهمنان و عابدان سر فرو افکنده منتظر فرمان بایستاد
ایشان چون بر روی آن فرشته منظر دیدند نام [illegible] بر زبان [illegible]
و [illegible] بجناب ایزد متعال [illegible] زبان بحمد و ستایش

ایزدی پرست دند پیش گفت ایزد را برای فرمانروایی هند برگزیدیم
و انتری از راجهای ورانشکده و ملوک هندوان هر دو از نسل او پدید آمدند
عابدان و زاهدان از استماع این مژده جهان افروز بغایت خورسند
و خوشنود گشتند پیش همگان علوم نحو و صرف و منطق و عبادی و حکمی
سریری از عاج و پیروزه ترتیب داده در پیش او نهادند و تاجی
از یاقوت که ابی به و جبری از سیم و طلا بر مایه درست کرده در پیش
روی او نهادند زانو زده او را بران تخت نشاندند و دیگران همه در
پیش تخت او سجده تعظیم بجا آوردند و باواز بلند او را مهاراج گفتند
و راجه هرشه یعنی پادشاه زمین نام کردند چون اول ملک هند بود در
و عدل او بود و زمین را از لوث ستمکاران و پلیدی بدان پاک
و همه ظلم و ستمگران زمین را از سست باد و دیوتی گفتند چنانچه نوزد
نسبت متوردا ایران نسبت با میچ ورد به زمین از رحمت او
نظارت پذیرد و رونق پر گردید الغرض راجه پهرت روی زمین را
بگرفت و سیر کرد و بساط داد و عدل در زمین بگسترد و جهان از فراوا
آبادان شد تا کسی مرتبه را کار از برای خود کردی و دیگری او را
وران بایمردی و یاوری ننمودی و ازین سبب کار روان سخت شد
و اعتبار نماند و در کیلیگ بود راجه بنابر نظم و نسق امور جهانیان و

ابنار

اشتهار شمرده اند که این مردم را چهار گروه منقسم گردانیده تا اینها چهار گروه
شخص عالم را بمنزله عناصر اربعه باشند اول برهمن و این فرقه بیشتر از این نیز
جهل حدّ بوده را بجز ریاضت داد تا ایشان در میان مردم پیدا شوند و همیشه
در میان کوه و صحراها باشند و بجز عبادت و ریاضت کار دیگر نکنند و دیگر چهتری
و این کسانی بودند که در مهم سلطنت و امور ریاست و مملکت مشغول
بودند و این لشکریان و فرمان روایان بودند که از این گروه بجز این
امور کاری دیگر نبود و راه خویشتن را بنا بر این پیشه قرار داده و نگهداشت کار
مملکت از ایشان بوده و گروه سیوم بیش یعنی تاجران و سوداگران
که عمل سوداگری و کشتکاری نمایند و از این پیشه تجاوز ننمایند چهارم سودر
یعنی پایکاران و اهل کاران و مزدوران بوده و دیگران در جای [illegible]
چون این تدبیر پرداخته شد هم او را که [illegible] فرزندش در دیار هند
هیچ یکی بزرگتر از او پدید نشود چنانچه افواج و عساکر او بر دریای
[illegible] عبور نموده [illegible] روش نمایند
با داد و عدل و نیک بختی و بزرگواری و جوانمردی و خدا پرستی بودند
و او را سامرت نیز گویند که سامرت چند کس بودند از ملوک هند
که مدت روزگار ایشان جز خدا کسی نداند و از ایشان
هیچ ملکی بر سیرت و روش ایشان که سراسر راستی و خدا پرستی

بود بود و اول ایشان راجه [illegible] و آخر ایشان جد گشتر که [illegible]

باندوان بود [illegible] راجه جد گشتر آخر دور ثالث دانسته‌اند و رابع

بود [illegible] پسر او [illegible] نام و پسر او [illegible] بود و پسر او [illegible]

و پسر او [illegible] بعد از پسر [illegible] نام [illegible] و او [illegible]

کرده بود بعد از آن ترک سلطنت کرده به جنگل رفت بعد از [illegible]

[illegible] چون خلل [illegible] یافته بود به جای او راجه شد چون عمر او [illegible] رسید

[illegible] نام [illegible] کنند به جای پدر راجه شد چون

عمر او [illegible] رسید [illegible] نام داشت او به جای [illegible] پدر شد

در زمان او [illegible] شد [illegible] بعد از پدر او حاکم شد و [illegible]

[illegible] سال به جای پدر راجه شد پس از وی [illegible] نام فرزند [illegible] حاکم گشت

و بعد از [illegible] نام [illegible] گشت و [illegible] نام پسر [illegible] جای

نشین پدر شد و او [illegible] بعد [illegible] پسر [illegible] نام

[illegible] گشت و او بعد از پدر راجه شد و [illegible] پسر او [illegible] نام

او هم به جای پدر نشست پس از وی پسر [illegible] نام بعد از پدر او راجه

او پسر [illegible] نام حاکم گشت و او جانشین پدر گشت و او

نام سلطنت خود [illegible] دوازده [illegible] جنگ کرد چون از

جنگ فارغ شد آب [illegible] بصورت زنی برآمده پس راجه [illegible] آمد

ورا او [illegible]

و راجه او را بخواست از و پسری ترتن نام پیدا شد که بعد از پدر راجه
گشت و او را پسری [illegible] اس نام [illegible] بعد از پدر راجه گشت و بعد
از آن که او از عالم رفت پسر کلانش [illegible] و او دختر [illegible] را شوهر کرد [illegible]
[illegible] نام داشت بخواست از و راجه [illegible] حاصل گشت و در خانه او
[illegible] نام پیدا شد و بعد از پدر بجای نشاند گشت و از دست [illegible]
نام متولد شد و او بعد از پدر حاکم گشت او دختر [illegible] که بابی [illegible]
گوروان [illegible] بود [illegible] آن را [illegible] پسری داشت
[illegible] نام که او را [illegible] بعد از پدر راجه شد و او پسری را که [illegible]
[illegible] نام داشت [illegible] خود ساخت و دختر راجه بهار را بخواست
از و پسری او [illegible] نام که بعد از پدر راجه شد و او [illegible]
پسری داشت که بجای پدر راجه شد و او دختر راجه [illegible] سنگواری نام
بخواست از پسری [illegible] نام متولد گشت او را راجه [illegible] می
خواندند و این راجه [illegible] دختر راجه [illegible] نام را
بخواست از و سه پسر حاصل شدند [illegible] و [illegible]
[illegible] که پسر کلان بعد ترک دنیا کرده درویشی اختیار کرد بعد
از راجه [illegible] پسر میانه [illegible] راجه شد و این راجه [illegible]
راجه کلان شد او [illegible] بعد [illegible] که [illegible] آن [illegible]

و ازو دو پسر صاحب شدند یکی چترانگد دوم بچتربیرج و چترانگد را در ایام جوانی لشکر
بجانب دیگر شمار هلاک ساختند و بچتربیرج جانشین پدر شد و او دختر راجه
بنارس را که انبکا و انبالکا نام داشت بخواست و بچتربیرج بی آنکه فرزندی ازو
متولد شود از عالم رفت و ستیه مادر او بسیار غمگین گشت و گفت
که نسل راجه برهم می افتد پس ستیه بیاس را بیاد کرد و همچو
بمحض یاد آن بیاس حاضر شد گفت ای فرزند برادر تو بچتربیرج
از عالم رفت و ازو هیچ فرزندی نمانده و ازو دو زن و یک کنیز مانده
میخواهم که از ایشان فرزندی حاصل کنی پس بیاس دیو فرمود
تا هر سه را که بچتربیرج برهنه شده از پیش او گذشتند و همانطور
آبستن شدند چون زن اول راجه بر وقت دیدن بیاس دیو
خایف شده چشم خود پوشیده بود ازو پسری نابینا زاید نام
دهرتراشتر نهادند یعنی نابینا زن دومی از دیدن طلعت بیاس دیو
رنگ زرد گشته بود از شکم او پسری بوجود آمد که تمام بدنش
زرد بود و باسم پاند موسوم ساختند یعنی زرد رنگ و پسری
سیومی از پرستاری ولادت یافت چون پسر کلان نابینا بود
امر حکمرانی به پاند که میانه بود قرار یافت و او بزور شجاعت تمام
ملک را مطیع خود ساخته ملک را بنور عدالت منور گردانید

از انجا

از آنجا که طبعش شیفتهٔ وحدت بود و آثار وفات بجد اقلیم مشغول
بود روزی بعبادت معبود و بقصد نخجیر ایلغی بصحرا رفته بود دید
که آهوی با مادهٔ خود صحبت میدارد راجه تیری بر او انداخت آسیب
از مادهٔ خود جدا شده بر زمین افتاد و آن آهوی عابدی بود که
خود را بشکل آهو مشتغل گردانیده با جفت خود مباشرت میکرد
در حالت نزع بر زبان آورد که از جناب ایزد آن آرزو میدارم
که تو هم مانند من بوقت صحبت بخوابگه خود بی سبب مرگ بشوی
راجه از وقوع این واقعه غمناک گردید و از دعای آن عابد که در پیکر
آهو بود به یقین دانست که هنگام صحبت داشتن با زن خواهم
مرد لهذا ترک جهانبانی کرده به جنگل صحرا بعبادت و ریاضت مشتغل
گردید اما از بی اولادی دلش می سوخت و بغایت ملول میبود
چون برهمنان همراه او در صحرا رفیق راه طاعت او بودند روزی با
زوجهٔ کلان خود که کنتی نام داشت گفت که هر کسی که از جهان
بی اولاد میرود جای او در نرک یعنی جهنم میشود و در دین ما
جایز است که اگر شخصی اولاد نداشته باشد یا قادر بر مباشرت
نبود از تخم برهمن حصول فرزند نماید چنانچه بدیرم لاد و لد بیرو و اصلاح
بزرگان تو الدین و برادران من از بیاس دیو گشت آنها عورت

گفت که از تیغی پرسر من زننده ممکن نیست که با مرد بیگانه صحبت دارم
و ما از عابدی بتریاضت افسونی آموخته ام که از عالم ملکوت هر کس را
که خواهم طلب داشته فرزندی حاصل نمایم راجه خوشنود شده اجازت
داده آن عورت پاندو در آن کلبه در شد و راجه بر دروازه بپاسداری
قیام ورزید تا مطلع رسیدن آدم در اینجا نباشد بقدرت ایزدی
اثر آن از اندرون کلبه آبستن شده برآمد و راجه را مژده داد
بعد نه ماه پسری زائید نامش جدهشتر نهادند بار دوم بهمین آئین
پسری آورد نامش بهیم سین داشتند نوبت سیوم ارجن نیز بهمین
روش وجود یافت از زوجه دوم راجه مذکور نکل و سهدیو
بطریق توامان بوجود آمدند و آنچه برادر در حسن و خوبی و قوت
معروف بی احتیاط برآمدند و در صحرای میماندند و کار حکومت دهرتراشتر
برادر کلان پاندو که نابینا بود سرانجام میداد و زوجه دهرتراشتر نیز
آبستنی شده بعد انقضای عرصه دو سال مضغه گوشت که سخت
تر از آهن بود از شکم برآورد دهرتراشتر متحیر شده خواست که آن
مضغه را بر اندازد بیاس دیو حاضر آمده فرمود که این مضغه فرزندان
قوی هیکل بوجود خواهند آمد زنهار این را ضایع نکند صد لخت شدند
هر لخت را در کوزه روغن جدا جدا انداخته باحتیاط نگاه داشتند
و گفته بیاس دیو

[illegible]

[illegible]

چون دو سال برین برآمد بقدرت خداوند جل و علا از هر کوره پسری برآمد چنانکه
این صد پسر مذکور یک پسری دیگر از ... و دیگر ... پیدا شد که همگی صد و یک
پسر بودند و کلان‌تر از همگنان جرجودهن بهادر شجاع و قوی بازو بود
عابدان و زاهدان که در بیابان رفیق و رفیق راجه پاندو بودند بعد از مردن
راجه پاندو پنج پسران او را در هستناپور رسانیدند مردمان هستناپور
در بودن پسران پاندو تشویش ... واقع شد خصوصاً جرجودهن پسر کلان‌تر
دهرتراشتر مردمان را گفت که چون راجه پاندو به سبب نفرین عابدی
ترک صحبت زنان کرده بود اینان چگونه فرزندان راجه پاندو باشند
درین وقت سروش غیب آواز داد که اینان پاندوان هستند ...
فرزندان راجه پاندو اند ... از نطفه ... عالم ... آمده ...
... آواز ... پاندوان ... نقاره و بوق از
غایب برخاست تمامی مردمان هستناپور به شنیدن این آواز ... شدند
پاندوان را قبول کردند ... که هم پدر ایشان بود به سبب مرحمت
بر پسران ایشان انداخته ... و معلمان دانش ... تعلیم
ایشان مقرر نمود پاندوان بمقتضای دانش خداداد ...
تمامی بید و دانش ... برخواندند و ... تیراندازی ...
... آموختند و این هر پنج برادر با هم ... اخلاص داشتند

کرده و فرخنده کیفیات جنگ روح و پیچ قالب سلطنه الفد و جدشستر
برادر کلان را بر چهار برادر خود مقدم و ولی نعمت خود گذاشته بهیم
از این معنی آزرده نفرت میکرد و جرجودهن پسر دهرتراشتر از حسد بدو
وقت طعام بهیم سین حسد ورزیده در صدد اندفاع او گردید بار بارقصد
کشتن او زهر داده و بر فعالت در حالت خواب دست و پای بهیم سین
استوار بسته در دریای گنگ انداخت اما چون حفظ الهی نگهبان
ارادهٔ دشمن بیجاست ناگاه بهیم سین جدشستر را بجمیع وجوه فهمیده
و قابل دانسته بولیعهدی خود مقرر نمود و کار جهانبانی در قبضهٔ اقتدار
آن فرخ نفس نمود جرجودهن پسر او بر پیشینی نعمات تنگ شده به پدر پیغام نمود
که ما را از فرمانفرمائی بی بهره و نیز محروم گذاشته جدشستر را بسلطنت برگزید
من تاب اطاعتش ندارم و جان و زمان خود را میکشم دهرتراشتر بپاس
خاطر فرزند و منظور داشته نصف ملک به جرجودهن داد و به جدشستر
گفت که باید تو هستناپور را به جرجودهن گذاشته همه برادران خود در
شهر برماوت رود جدشستر حسب الامر دهرتراشتر راه انجا گرفت و
جرجودهن سالار خود را بدان جانب مامور نموده حکم داد که پیش از
رسیدن پاندوان عمارت از صمغ و قیر و ریسمان و چوب دارک تعمیر کنند
و هرگاه پاندوان در آنجا رسیده اقامت گیرند ناگهان آتش در دهند

آنها
تا آنها سوختند شکسته شدند فرمان شاهجهان چوبین حسب الامر بعمل
آمده بود و بطریق مسطور تعمیر شده بودند و پاندوان بعد رسیدن در آن
مکان از روغن و قیر آن خاندان واقف شده نقبی در محله درست
کرده بودند و در همان شب اندوخته خود آن عمارت را آتش زده از راه
نقب بیرون رفتند و زنی با پنج پسران خود باتفاق در آنجا آمده بود در آن
آتش سوختند کسان جرجودهن سوختن پاندوان با والده اینها تصور
کرده ملک اینها بجرجودهن رسانیده موجب فراغت [illegible] شدند و پاندوان
بعد برآمدن از آن مهلکه در صحرا رسیده سیر و سیاحت کنان لکشمه بعد
رسیدند راجه درپد خواهان دادن دختر خود داشت بجهت طلب
رسیده [illegible] بدستور [illegible] جشن عالی ترتیب داده بود
ماهی طلائی بر چوبی کلان که در میدان استاده کرده بود بسته و یکی
هزار روغن زیر آن چوب بر دیگدان نهاده و کمانی در غایت
بزرگ [illegible] متصل آن داشته شرط نموده بود که هر کس آن کمان را
زه کرده ماهی را بر [illegible] چوب به تیر زده در روی [illegible] انداخته دختر
در عقد زوجیت او باشد تمام راجهای که در آن جشن حاضر آمده بودند
از عهده این شرط عاجز آمدند و پاندوان بصورت گدایان در یک
گوشه تماشا می بودند ارجن که [illegible] تیراندازان روزگار بود برخاسته

و آن کمان را زه کرده تیری بر آن ماهی زد و ماهی از آن چوب جدا شده

در دهن روغن افتاد و آنگاه دختر راجه دروپد را که دروپدی نام داشت

از میان چندین راجهگان و امیرزادهها برده بجای خود گرفت تمام راجها

چون به قوت و جرئت ارجن متحیر ماندند و کسی طاقت آن نیافت

که با او دم مقاومت زند با پانڈو ایشان هر پنج برادران حسب الامر والده

خویش دروپدی را متصرف شدند و برای هر یک نوبت هفتاد

روز مقرر گردید چون این خبر بشنابور رسید که پانڈوان مقید سلسله

حیات اند دختر راجه دروپد برده بدربار دهلی خود مرخص نموده را

حسب الامر وی ارکان دولت پانڈوان را نزد خود طلبید نصف

سلطنت پدرانه مقدون داشت و دولت را از سر نو تقسیم نمود

نصفی به جرجودهن پسر خود مسلم داشته نصفی به پانڈوان داد و دور

یکدیگر عهد سوگند درمیان آورده عقد مواصلت درست کرده شد

پانڈوان رخصت یافته برکنار دریای جون شهر اندرپت آباد

نموده اقامت گزیدند راجه جدشتر با برادران احکام حکومت پرداخت

و دولت و ملکت بسیار بهم رسانیده جگ راجسو که ابدا او را

میسر نشده بود به وجه احسن با تمام رسانیدند جگ راجسو با صطلاح اهل هند

عبارت از آنست که انواع اطعمه چندین هزار برهمن میدهند و ظروف

طلا و نقره

ظهور و تقریبات حیات ما راست بیانند اقسام نباتات و انتظام اغذیه

و مطبوخ و اجناس تعلیمات در زمان ام الاعضا عرضه داشت اندازه

حال گشتند بسیار زنده و محدث تبریز از شهر ایلات این جنس آن است که را بخیالی

روی بیابان جمع آمده تمامی امیر و عمارات را از آب نشسته و تلفیق

وادی شکوه بدست خود را بجا آورند و این عبادت حسب راه دست

که عالم بر حسب آن چه جاری باشد را به چند شعبه کم فرمایند و ایشان که

با طاعت زود و عام بود و این جنس حسب الخواه با انجام رسانیدند

از دیدن جنس آمده شریک کار بود و از دیدن شدت دولت

با چند شعبه مراد دست و قسمت دید به بند و تیار کیا آورد و به تنها

مادر آمده بار فرزند خود را بر ایشان در میان نهاد و ایشان چنین صحیح

داد و گفت این قبایل را راست شد و حال از وی در گرفت با ایران

را به چند شعبه از اندر گشته و شهر سنا بود طلبیده چند روزی

سخن مجلس قبایل ترتیب داد و چون قضای ایزدی بر آن رفته بود

که چند شعبه با برادران خود آورده و دست او بار کرد و با همه عقل

و سیاست در غیب او آمده شروع به قبایل چه شعبه خیز و تنبیه

از تقوی و اجناس که در تصرف خود داشت همه را در باخت سبب

ایران هر چهار برادر خود را در رویه زوجه هیچ برادر بود در با

بعد از آن جوهر وجود بمن گفت که یک بار دیگر نیز ساخت اگر چند نفر
بروند هر چه مال و ملک باشد تمامت از آن او باشد و اگر در این مرتبه
نیز با پیشش نیاید دوازده سال بعد برادران در صحرا بگذارند
و سال سیزدهم در محروسه بنفر لیق اتفاقا بسر برد اگر در آن سال
ملاحظه شود باز دوازده سال در بیابان بوده باشند چنانکه حضرت
او عصمت بود بدین شرط باز سه دفعه تا در این مرتبه نیز این
بار است که جوهر وجود بیرون خواهند شد لذا بحسب الفرمان و عهده رخصت
سال
شده بعد برادران و رو بیده راه صحرا در پیش گرفت و دوازده
در بیابان حجاز و شفت گذرانیده و در سال سیزدهم به شهر بیرابشه
رسیدند و نام خود را تبدیل نموده نوکر را چو بیرابشه شدند چون سال
سیزدهم نیز منقضی شد جوهر وجود بنا پیغام کردند که ... است دیانت
بجا آورد از غایت غروری که داشت قبول نکرد و باز پیغام
نمودند که اگر زیاده بماند برای معیشت امور و تحصیل و ... قوت
هر سی جبرا در هیچ موضع که تشکیل ... دانند ... بوده باشد
عنایت فرمایند تا به آن طالع باشیم و کار به جلسه بر خاطر نکشد
جوهر وجود از روی ... بالغ که داشت ... نرسید
رسیده بود با آنکه ... آن قدر بجاحت کشیدند و هیچ موضع

فناعت

شفاعت خواتین دستانه صلح قبول شده و حزم جنگ را جایی
والا مرتبت ولایان عالی شکوه را بجای استمداد طلب نمود
رایت عنبر شمیم خوبیان و منشیان خود را که از عربان بدو پایان آمد
بجهان بودند با استعانت طلبید نشست گوینده هر دو طرف لشکر
بیابانان و عساکر دلیران تهنیت رکیب جانان جنگ و مختاران مجمع
دفع آنها شده نمود و دست کشت که خیمه کنون متابعت را شتاب
نموده بهره سب من معاینه جنبت و دیدن سخن بیندهان
جهد بیهوده در جبر از فرسته سخن بهشت و از آن غافل بیک نمود و بدانم
وجه و آمده و آتش بهار ای نکویی و آنکه بکرده مرحله از اعتقاد ایشان خاطر
انکه هرکس که اوائل اختر سپس در آن نوع جانب جمع می‌بخشی باشد
از آن دو یا ده که عبارت از مشابه جمع باشد جهت پاید سید آن کار
بیار آمده زهی وصد جنگ را جمال و بست کرده مقرر نموده با شجاعان
لشکر خود سلاح حرب آراسته رو به پیکار آورده نخستین بهم پیمان
به بدان آمده معرکه صعب زد که زمین در صفحات رزمی افتاد و کار
بران مرهم کرده شده جنگ ضرب جنبش اعراب با سپاه بر سر هم
ساخت و همچنین از جانب بیابان شیرژیان و زنگانه که شرف مرحله
آورده سلک جمعیت اعدا را از هم گسیخت و از انتظار وقت

چون جنود افواج نصرت ترتیب نمود و حلقه [illegible] را آراسته

و در عقب هر فیلی چند سوار و پس هر سوار شتر و پیاده مرتب گشتند

تا هر جا که صید [illegible] بلند اندازند سواران و پیادگان از

دنبال برآمده کار پرداز نمایند از صبح تا سه پاس روز شکار نموده

و هنگامه گرم ماند چون نماز [illegible] به ادای [illegible] مشغول شد از غرایب

[illegible] آنچه به مشاهده [illegible] کرده [illegible] چند [illegible] غریب [illegible]

[illegible] تیر [illegible] گرد و برادران

و خویشان [illegible] راه [illegible] شده [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سوار

[illegible] سوار [illegible] و [illegible]

[illegible] سوار [illegible] پیاده [illegible]

[illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] سوار [illegible]

[illegible]

و شهر مشهد رفت و در چهار یکبار آمدند از آنجا به پانزده کس هیچ
هیچ بر در بابت ایشان مشغول بودند که زنده ماندند و باقی همه را در
عرصه سیصد روز بعد مدت در آمدند چنانچه کتب تواریخ مملو
مثل اینکه بجهت عظیم از خوانین و روایات ایشان بعمل آمده تا
حال هم این شاه را ضرب المثل محاربات عظیم است با جمیع
برادران بیشتر بیان اینکه کالی ما افغان را از یاد برآورده کامیاب
درست و نیک که دیدار از حد نظام عالم و ریاست خصوصاً
از کشته شدن برادران و حقیقت ایشان بسیار از بسیار نفیس
میگیرد و میخواست که ترک علایق [illegible] و تدارک این
ایشان بجا داشت شاه قدرت در دم ایشان تمام شد که در مرقوم
مجروح افتاده و رفتن از ریاست باقی دو شب بخفت و اندر
دو برادر از ده بار داشته متقدم مراتب حرمات روا دید
جهانبانی رحمت ایشان کرده بیشتر بر نصیحت او کار شد شده از آنجا به
نیشابور آمد و از کشته شدن حر خود و دیگر برادران عذرها
بخواست و به اجازت بیشتر سبب دو او شد جهانداری
کرده با اتفاق هر چهار برادران که کار زمانه هر دو قلی هر یک
مشهور است اتفاق کرده و [illegible] نسخه آورده خود را داد

خبر یافته بود ایشان زمین را مطیع خود کرده اند [illegible]

[illegible] که [illegible] سپهسالار [illegible] محمد [illegible] گرفته شده [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible] شده و [illegible]

اهل [illegible] [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] را [illegible]

[illegible] شده [illegible] و [illegible]

[illegible] نمایند [illegible] اسب [illegible] و [illegible]

[illegible] شده [illegible] استقبال [illegible]

[illegible] و [illegible] [illegible]

[illegible] و [illegible] اسب [illegible] شده و [illegible]

[illegible] با [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] استقبال [illegible] و [illegible]

[illegible] اسب [illegible]

[illegible] و [illegible] فوج [illegible]

[illegible] اسب و [illegible] با استقبال [illegible]

[illegible]

اطاعت میکردند و ارادهٔ رعایا برای آن بود که سر از انقیاد بر تافته انحراف
ورزند تا آنکه از جمیع جوانب بیت ... سر عالم محکوم و فرمانروایان جهان ملک
مطیع و منقاد گشته و نقود و اجناس بیرون از حد قیاس اندوخته بر سم
پیشکش برآوردند بعد یکصد سال بعد از دست راجه جدهشتر رسید
موروثی و آفرینش گردید و راجه جدهشتر به تقدیم راجسوی جگ
باین ... آنقدر خیرات به جهان و صدای اطراف ممالک
که از آن روز حیات مستغنی گردیده عالمیان در عهد او نهایت امن و امان
در عاشرت بسر بردند و باران به رونق خواهش مردمان از آسمان
نازل میشد و قحط و بارو ... و رسم دزدی ... برهنه دغا و
وفا با ... مرتفع گشت چون سی و شش سال بدین منوال
با عدل و داد منقضی گشت روزی با ... بیمین مرور تمام دست
بر بازوی خود زده گفت که این بازو ... که ... جدهشتر را
باعث ... گشت و ... استماع این سخن غمناک شده
در یاد ... از آن تا ... از آنجا ... خود کشته
... و ... عبادت و ریاضت اشتغال ورزید
و بعد سی سال برکنار ... و ... جهان
گذران را ... و راجه جدهشتر مدتی بعدالت و کامرانی

... سیاهی نموده [illegible] ایشان یافته چون خاطر
از تعلقات گسسته با خود قرار داد که ترک فرمانروایی کرده
توشه راه آخرت بسازد [illegible]
که [illegible] برادران [illegible] و [illegible]
داده و [illegible] مستقر [illegible] مقرر نموده [illegible]
مقرر است که برادران [illegible] بیعت او [illegible]
باتفاق یکدیگر از شهر [illegible] راه صحرا پیش گرفتند مرد و زن [illegible]
آنها میرفتند و [illegible]
[illegible] و [illegible] برادران [illegible] در [illegible]
بجانب شرق روان شده [illegible] و آن حدود [illegible]
آمدند و تمامی آن ملک را گشته به [illegible] رسیدند و از آنجا [illegible]
بجانب [illegible] نموده [illegible]
نمودند و پس از چندی [illegible]
برادران و خویشان را کشته بودند [illegible]
که آن را [illegible]
مانند [illegible]
[illegible] و پنج سال از [illegible]

و جمع مدت حکومت پاندوان سی و شش سال و راجه جدهشتر بود

خلاصه مهابهارت سی و شش سال

... اشومید یاگ چون پاندوان بعد از عقوبات

برادران ترک دنیا و مافیها نموده و پریچهت پسر ابهمن ابن ارجن را

جانشین خود ساخته و متوجه کوه ... شدند ... و ... بجهت

برف ... چون ... پریچهت نشست

پاندوان پریچهت بر تخت ... نشست و مانند راجه جدهشتر ... و

به عدل و رعیت پروری مشغول شده بسیار شکار دوست بود و

شکارگاهها ... رفتی و از احوال رعایا و سپاه و ... بسیار

آگاهی داشتی و در روزگار او ملک هندوستان آبادان بود و

مردم شادان که پس از ... چون شصت سال

از پادشاهی او گذشت روزی به شکار رفته بود در بیشه ... گشت

ناگاه آهوئی برآمد و پریچهت در پی او اسپ انگیخت و او را

تیر زد آن آهو با آنکه زخم تیر داشت ... و پریچهت

در پی او می تاخت و در آن ... تشنه ... ناگاه

آن آهو از نظر او پنهان شد و تشنگی بر راجه غالب آمد از تعاقب

آهو باز مانده ... طلب آب ... سراسیمه هر طرف ...

اتفاقاً اندرشی برآستانه درویشی افتاده دید سر بجیب مراقبه
فرو برده بیان محو محبت خالق بی‌همتاست که از دنیا و مافیها
فرو بسته هیچ خبری ندارد ناچار از اسپ فرود آمده از درویش خوردنی
طلبید آتش [illegible] درویش که مدهوش باده فنا و عشق الله بود
اصلا ندانست که چه کسی است و چه میگوید ناچار که سوخته نایره
عطش بود از بی‌توجهی درویش بغضب درآمده ماری
مرده که در آن حوالی افتاده بود به نوک کمان برداشته در
گلوی درویش انداخته به مسکن خویش برگردید درویش همچنان
بر [illegible] ریاضت قیام میداشت و مار در گلوی اویش آویزان بود
بعد از چند روز پسر عابد که تا چند در گوشه بعبادت مشغول بود و بدید
که آن پسر از تخم این عابد و از بطن آهو ماده بود و حکایت این قصه مشهور است
و بر سر مثال آهو شاخ داشت از این سبب او را رشی سرنگی گفتندی
بعضی [illegible] اتفاقاً در آن روز از عبادتی که در پیش داشت فراغت
یافته به شوق تمام بخدمت پدر رفت پدر را آمد و چون مار را بگردن پدر
آویزان دید بسیار خشمناک شد و بجناب مجیب الدعوات
مناجات کرد که هر کسی که این مار در گلوی پدرم انداخته بعد هفت روز
از زخم دندان تچک مار بعالم فنا [illegible] دعا کرده [illegible] بود

و [illegible]

و صحبت [illegible] مشغول بودند غرض بعد از این ما و از جمله [illegible] و [illegible]

[illegible] بودند [illegible] از استغراق عبادت با فراغت [illegible]

[illegible] نهایت [illegible] شد و گفت [illegible] را [illegible]

[illegible] و دعا [illegible] بسیار [illegible] [illegible]

از [illegible] خویش [illegible] را به [illegible] فرستاده [illegible] استماع

[illegible] و [illegible] عابد حال [illegible] را [illegible] داشت [illegible] دعای [illegible]

[illegible]

[illegible] از [illegible] [illegible]

[illegible] که [illegible] [illegible]

[illegible] داشت [illegible] استقامت [illegible]

[illegible] از [illegible] و [illegible] [illegible]

[illegible] و [illegible] موجود داشت الغرض [illegible]

[illegible] و [illegible] [illegible]

[illegible] از [illegible] خویش [illegible] گشت [illegible] از راه [illegible]

[illegible] خصوص [illegible] حیات [illegible]

[illegible] بود با [illegible] واقف شد ما [illegible] و کجا میروی [illegible]

شنیده ام که [illegible] دعائی [illegible] ده [illegible] خواهیم [illegible]

تا او را بجانم با فسون خویش باز زنده سازم باز گفت تو آن کار توانم

گفت تو اینقدر صبر داری تا توقف کنی تا من این درخت را بخود مشغول

گردانم و تو او را با فسون خود باز زنده گردانی پس تحجب هم آن شیخ

اندر خشت بود تا ساعت گشت شیخ و شخص را با فسون خویش ابو

حالات او بی مستعر و مرد اسب تحجب از رستاده انفعال و در مرد اسب حیرت

فرو رفت و گفت ای حکیم هر چه بخواهی از من بطلب و رنج خود دور دار مجهود

اختیار کردن نیز آن اگر از من راجع نزدیک رسیده است با فسون تو

هر کز از تقدیر خلاص نخواهد یافت حکیم نیز دل خود خیال کرده او را لاطائر

نزد او احتیاط اقتضای اقتضا چون قضا آمد طبیب ابله شود و آن

دوا در علاج گوی گمره شود که موت بدیر با فسون من با شیری نشد و اگر بالعرض

با شیری هم شده باشد که را چه بقدر جو صلاحیتی مراعات کنند بلکه پس

نفس را امید نسیه از دست دادن از عقل صواب اندیشی بسیار

بعید است پس با تحجب گفت که هر چه بهتر میدانی بیده تحجب

قطعه جواهر باو داد و گفت که هر چه از دو درخواست خواهی بعد ملک

تعمیر تحصیل خواهد رسید و نیز با تو شرط میکنم که در هیچ امری مشکل

دیر نیاید و هر خواهی بعد بیاید توقف حاضر شده مقدم آن خواهم کوشید

القصه کتاب بعید اخذ جواهر بموطن خود مراجعت نمود و تحجب بخاطر جمع

روانه پیش کرده بیچون به هستناپور رسید دید که راجه و مردمان محفوظ

نبودند گویش با ایشان گذشت چاکر رفته واقعه را بسوا [illegible] حال

رسیدن آتش [illegible] احوال [illegible] بهمان مشغول

ساخت [illegible] سوخت [illegible] مرتب شده [illegible]

[illegible] صورت [illegible] رسانیده

[illegible] دست [illegible]

[illegible] صورت [illegible]

[illegible] راجه [illegible] واقعه [illegible]

[illegible]

[illegible] آتش [illegible]

[illegible] راجه [illegible] عجیب [illegible]

[illegible] ستون بود [illegible] بسیار [illegible]

و ستون [illegible] ستون بود [illegible]

[illegible] ایشان بود [illegible]

[illegible] حالتی [illegible]

که مردمان هستناپور [illegible] خواب [illegible]

چون [illegible] ستون [illegible] سوخته بود مردم از شهر بیرون

آمدند و پسر راجه نوشهر بردند و مرد و زن میگریستند و قتی راجه را که سوخته
خاکستر شده بود و باز استخوان در آب گنگ انداختند و ماتم او بجا آوردند
مدت سلطنت راجه پریچهت شصت سال بود

چون راجه پریچهت بمرد ارکان دولت جنمیجه پسر او را
بسلطنت نشاندند و او نیز چون پدر بداد گستری و رعیت پروری
میکوشید و دست ظالمان را از مظلومان کوتاه میداشت پس از
چندی راجه بر راجهای شمال لشکر کشید و با ایشان جنگها کرده ملک
ایشان گرفت و همه را مطیع و منقاد خود کرده بهستناپور باز گشت و بآرام
بنشست روزی برهمنی که اتنک نام داشت بدیدن راجه آمد راجه احترام
او بجا آورد و خدمت نمود برهمن گفت ای راجه چه نشسته خبر نداری
که با تو بسیار تعلق داشتند و هیچ فسادی نداشتند جنگ کردی و مردم بسیار از جان و
مال و ویران کردی و از کار مهم که تو را ضرورست خبر نداری راجه گفت آن کار
کدامست برهمن گفت که پدر تو مرد به نادانی [illegible] مار تچهک
او را بگزید و تو خون او از ماران نمیخواهی راجه از گفتار برهمن آب
از دیدگان بریخت و همه علما و برهمنان افسون خوانان را طلب کرد
و احوال را بپرسید و با ایشان در باب کشتن ماران مشورت
کرد و گفت میخواهم که بنیاد ماران را از جهان برآرم و جگ مار [illegible]

برهمن

بدین بهانه بیرون شدم و میزبانان سخن را به قبول کردند و بفرمودند تا محلی بزرگ
ترتیب نمودند و سبب رسانیدن دزدان و میهمانان گرد آمدند و مجرای
دیگ قرار دادند و آتشی بزرگ [illegible] فرسنگ [illegible] افروختند
[illegible] آغاز [illegible] خدا [illegible]
[illegible] چه بدانند [illegible] آتش [illegible]
[illegible] آمد [illegible]
یک [illegible] یازده [illegible] یک [illegible]
[illegible]
و [illegible] بعضی [illegible]
و [illegible] بودند [illegible]
گوشت [illegible] بود و بعضی [illegible] و بعضی [illegible]
[illegible] بعضی از [illegible] یک [illegible]
[illegible] مرده [illegible]
[illegible] بستند [illegible]
سوختند [illegible] روان شد [illegible]
[illegible] آتش [illegible]
[illegible] میخواندند [illegible]

و چون بیامد دانستش را بجهد بگرفت و جنود اندر نهاد گرشنیاران است
پناه برده بر بسیاران [illegible] افسون اندر [illegible] حاضر شود و [illegible] گرشنیا و او
[illegible] و [illegible] محمود [illegible] و از او [illegible] زمین
و آسمان افتاده [illegible] راجه گفتند که ایلچی [illegible] حاضر آوردیم
و هم اکنون [illegible] راجه [illegible] شد [illegible] کاه بر [illegible]
[illegible] نام داشت پیش راجه [illegible] بایستاد و راجه پرسید که ای
برهمن چه میخواهی [illegible] برهمن گفت اگر پیمان کنی که هر چه بخواهم بدهی میگویم
[illegible] راجه پیمان داد و سوگند خورد برهمن گفت [illegible]
که [illegible] راجه گفت
این [illegible] برهمن [illegible]
[illegible] راجه [illegible] ناچار شد و برهمنان افسون
خواندن [illegible] و کار
[illegible] برهمن را [illegible] شفاعت ماران داشته بود و قصه آن بسیار
دراز است و در کتب هنود مسطور است و اکنون که از روزگار
راجه جنمیجی چهار هزار و شش صد و چند سال میگذرد [illegible] ماران
در مملکت هندوستان [illegible] پس راجه این جنگ
نخواست [illegible] برهمنان و عابدان و درویشان [illegible]

بجهد دل و دماغ روزگار عجب می‌برد و درویشی [illegible]

را چه بیابد و از جهد و تضرع و عبادت الله به کوشش میکرد

را هم از عباس پرسیده که با خدا و ملکان وجود داشته بود

معرفت و دانش [illegible] دنیا چون [illegible]

هزاران ریخته‌اند [illegible] چندین وجود [illegible]

از پا در آورد آخر چو همه ماندند عباس گفت

آن قدر [illegible] بود [illegible] رفت و آن [illegible] بود

گشته باشند و آن را در [illegible] و [illegible] و لیکن [illegible]

[illegible] را [illegible] گفت باشد [illegible] با وجود [illegible] خدای

عز و جل و چندین قوت چرا تقدیر [illegible] دیگر [illegible] گردند

[illegible] گفت [illegible] چه [illegible] آخر باشد و آن

[illegible] از [illegible] بوند و از جهد [illegible] سخت [illegible]

با تقدیر او پای استقامت نیست و کسی نتواند

گذشت [illegible] چه [illegible] خدای [illegible] در باره

[illegible] عز و جل [illegible] بزرگ [illegible] قدر [illegible] است

اگر میتوانی [illegible] بار [illegible] را [illegible] گفت [illegible]

[illegible] عباس گفت که [illegible] روز [illegible]

اسپی نیکو دنبال بود که تو خواهد آورد باید که اورا
تجربت و امتحان باید نمود و چون سوار شوی و اورا
سوار شوی باید که بصحرا تازی و اورا بجای خواب
برفت آن اسپ ترا به سیاه پادشاهی خواهد برد
و آنجا زنی تو برد خواهد دید باید که او را یاد کنی
و آن توان زن بجانب آورد و برگشت و
کار تو درین شب آن تو بوقوع خواهد آمد
این گفت و از نظر وهم غایب شد راجه متحیر ماند
و جانور در آن حالت خبر داده بود که اگر
اسپ را راجه آورد و راجه سخن برهمن فراموش
کرد چون اسپ را دید عنان بگرفت و
سوار شد آن اسپ بمجرد سوار شدن راجه
بجنبید راجه هر چند خواست که بایستد
باز نه ایستاد و ... مردم
... ناگاه از کوه ...
... آن زن در
...

بگمان

جمال او گشت و مادر راجه بخانه اسپ سوار
شد و بخانه آورد و راجه نیز قبول کرد و به حسن آن زن
شیفت راجه بجان میکرد و روزی راجه کرده
برهمنان بسیار خواندن و عابدان بسیار [illegible]
مهمانی کرد و انواع طعام بسیار پیش ایشان نهاد و در خواست
بخورند ناگاه آن زن با زیب و آرایش تمام از پرده
برآمد و بیکبار برهمنانی که در آن مجلس اکثر را اختیار نماند
دل باختند از دست داده و مانند زنانی که به دیدار یوسف
علیه السلام دستها به جای ترنج بریده بودند از پا در افتادند
راجه دید که چنان حال به دیدار او برهمنان را شد
و نظر سوی تا به [illegible] عاشق شده بسیار رنج کشیدند
چون برهمنان را [illegible] مردم بر راجه [illegible]
کردند و راجه پشیمان شد و [illegible]
بدان زن [illegible] ناگاه [illegible] بسیار شد و راجه
گفت [illegible] که [illegible]
گناه کرده و ترا بقتل این [illegible]
[illegible] کرده راجه [illegible]

وگفت گفت تو راست آمد ومن مردی گناه
بزرگ کرده‌ام اکنون چاره بفرمای که بدان
کار کنم شاید که خدای عزوجل مرا ببخشد پیر گفت
اگرچه این گناه بس بزرگ است ولیکن چاره
این است که هرچه خواسته در بیت المال
داری همه بدرویشان و محتاجان بخشی و
کتابت مبایعات که بر رویه ذکر
کیوانی و بانده وان و دیگر راجماعت دیشان
و درویشان خدا اندیش و برهمنان
و غربا بدان بازده بیشتر منه رنج
بیت مسیح یقین بشنو راه جهاندار بجان
قبول کرد و بهمانگاه بفرمود تا هرچه در خزانه
او بود به فقرا بخشیدند و مبایعات که از بسم
جهان گذشته بود جمع کرده بود بشستند و آنچه
مبایعه در سینه را بیاسی تصنیف کرده است
و در میان مردم رواج داده بود در زبان ب

[illegible] در [illegible] کار [illegible] با [illegible] در [illegible] لی [illegible]

[illegible] وزرا [illegible] [illegible] سلطنت [illegible]

[illegible] مدت سلطنت این [illegible]

[illegible] و [illegible] احوال ایشان مفصل [illegible]

آنها

[illegible] مدت سلطنت [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] مدت سلطنت

[illegible] سال [illegible] او [illegible]

[illegible] سال

[illegible]

[illegible] سال [illegible]

[illegible] سال [illegible]

[illegible] سال [illegible]

[illegible] سال [illegible]

[illegible]

[illegible] سال [illegible]

[illegible]

[illegible] سال [illegible]

[illegible]

[illegible] سال [illegible]

[illegible]

[illegible] و از سال [illegible]

[illegible]

[illegible] از سال [illegible]

[illegible] ماه و از سال [illegible]

[illegible] ماه و از سال [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

چون [illegible]

[illegible]

[illegible] سال [illegible]

[illegible] سال [illegible]

[illegible] سال [illegible] و از نسل او [illegible]

دو سال [illegible] پسر او [illegible] سال

و [illegible] پسر او [illegible] سال [illegible]

و از نسل او [illegible] سال [illegible]

[illegible] سال [illegible] و از نسل [illegible] پسر او [illegible]

[illegible] سال [illegible] و از نسل او پسر او [illegible] سال

[illegible] و از نسل [illegible] پسر او [illegible] سال [illegible]

و از نسل پسر او [illegible] سال [illegible]

[illegible] سال [illegible]

[illegible]

[illegible] سلطنت [illegible]

[illegible] سال [illegible] پسر او [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible] سلطنت [illegible]

[illegible] سلطنت [illegible]

[illegible] سال [illegible]

[illegible] پسر او [illegible]

[illegible] پسر او [illegible]

[illegible] پسر او [illegible] سال

و [illegible] پسر [illegible] سال و [illegible] ماه

[illegible] پسر او [illegible] سلطنت [illegible] بیست سال و دو ماه و روز

پسر او [illegible] و [illegible] سال و چهار ماه و روز پسرش

پسر او را [illegible] سال [illegible] پسر او را [illegible]

[illegible] سال و [illegible] ماه و [illegible] پسر او را [illegible] سلطنت

و [illegible] سال و [illegible] ماه و روز پسرش و پسر او را [illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] مدت سلطنت او [illegible] سال

[illegible] مسعود [illegible] سال [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] مدت سلطنت او چهارده سال

[illegible]

[illegible]

[illegible] سال

[illegible]

بهجری [illegible] دو صد و [illegible] رسیده است اهل هند تاریخ [illegible]

راجه [illegible] شصت [illegible] هندوان [illegible] بیست صد و

[illegible] سال از [illegible]

[illegible] اهل هند [illegible]

راجه [illegible] بیست و [illegible] راجه

[illegible] سال پانصد و [illegible] بیست [illegible]

و [illegible] بسیار [illegible] روزگار [illegible] تناسب آمده و

[illegible] راجه [illegible] تصنیف کرده [illegible] تصنیف [illegible] بود

[illegible] راجه [illegible] در راه [illegible] و [illegible]

[illegible] از میان [illegible] پادشاه

[illegible] فرمان [illegible] پادشاهان [illegible]

[illegible] راجه [illegible] دکان [illegible] بیست [illegible]

[illegible] شکسته [illegible]

[illegible] شکسته [illegible]

[illegible] حکم [illegible] راجه

[illegible] راجه [illegible]

[illegible] راجه [illegible]

تا آن نسخه را بیابند چون [illegible] هیچ [illegible] رسیدند [illegible] و [illegible]

معانی [illegible] آمد را چه [illegible] شد و حکمت [illegible] آن طلسم [illegible] [illegible] آن

در دولت [illegible] [illegible] [illegible] کرد [illegible] بشنیدند [illegible]

از آن سه و دو [illegible] از طلسم ساخته اند [illegible] بر آن گفت [illegible] و ناگاه [illegible]

از آن جمله مقصود [illegible] و گفت ای [illegible] هیچ این گفت را چه [illegible]

[illegible] ماند و پرسید که آن چه [illegible]

[illegible] گفت و همچنین هر یکی از آن سه و دو [illegible] حکایتها [illegible] او را [illegible]

میان [illegible] و [illegible] حکیم [illegible] و [illegible] نام [illegible]

حکایتها [illegible] کتابی [illegible] حکایتها [illegible]

از جمله [illegible] کتاب [illegible] [illegible] و [illegible]

[illegible] نام کرده و آن کتاب اکنون در این ملک مشهور است و آن را بفارسی ترجمه

کرده اند القصه این جمله حکایت [illegible] بوده و [illegible] کنند [illegible]

نام [illegible] و او [illegible] بود و [illegible] [illegible]

[illegible] پادشاهان [illegible] [illegible] خرد [illegible]

[illegible] رفته و [illegible] [illegible] [illegible]

که کنند [illegible] [illegible] گرفت و [illegible] [illegible]

در [illegible] [illegible] [illegible] آدمی [illegible] [illegible]

آن [illegible]

از این پیشه تو از آتش [illegible] بسوخت تو وقت باز در عالم فرشته شدی

خواهی آمد تا بار دیگر [illegible] سیمین به صورت [illegible] آبی که خواهی

[illegible] بود [illegible] بماند روزی [illegible] که بهران آب [illegible]

[illegible] آواز داد و گفت [illegible] بگویند که [illegible]

[illegible] سیمین [illegible] فرشته ام [illegible] آن [illegible] گفته اند

[illegible] راه [illegible] که امر تو راست

[illegible] دیو [illegible] ناگاه [illegible] خدا عزوجل

دیو [illegible]

[illegible] به صورت [illegible]

[illegible] باشد [illegible]

[illegible] به صورت [illegible]

[illegible]

[illegible] دو [illegible] آتش [illegible]

[illegible] به صورت فرشته [illegible] آواز داد [illegible]

صورت [illegible]

[illegible]

دیگر دارم [illegible] عالم

باقی خواهد ماند این نعمت عجیب آسمانی هرگز [illegible] نکرد راجه [illegible] رسید که اگر
این بکرماجیت که قوت [illegible] باشد [illegible] بهتر [illegible] باشد و سلطنت
با بکرماجیت [illegible] [illegible] [illegible]
نکشد [illegible] پس [illegible] راجه او را [illegible]
[illegible] دیدن ماجرا [illegible] را باشد [illegible]
بهرتهری [illegible] بکرماجیت را [illegible]
از هندوی [illegible] راجه [illegible] بکرماجیت [illegible] راجه و ولایت مالوه
بکرماجیت داد و خود ترک سلطنت نمود بکرماجیت بر اقبال [illegible]
سلطنت [illegible] بهرتهری [illegible] [illegible] وزارت
مستقل کرد [illegible] راجه بهرتهری همواره با زنان مشغول بود
بکرماجیت او را از [illegible] منع [illegible] موجب [illegible]
[illegible] بکرماجیت [illegible] راجه بود [illegible] خاطر
[illegible] بجهت [illegible] نشسته [illegible] هندی [illegible]
بهرتهری آمده میوه [illegible] خوردن آن [illegible] راجه [illegible] سلطنت
نمود [illegible] اختیار کرد [illegible] آن را [illegible] زنده [illegible]
[illegible] این بهرتهری ترک با دشمنی کرد
[illegible] کسی [illegible] که [illegible] بکرماجیت [illegible]

86 ۹۱

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible] این [illegible] خود را [illegible] مردم و [illegible]

و [illegible] حق [illegible] از آن [illegible] است [illegible]

[illegible] مردم [illegible]

[illegible] دولت [illegible]

[illegible] خواست [illegible] بایست [illegible] دست [illegible]

برادر [illegible] جواب [illegible] بایست

[illegible] الحق [illegible]

[illegible] گفت [illegible]

[illegible] بایست [illegible] از [illegible] رفت [illegible] رفت [illegible]

مردم [illegible] بایست [illegible]

[illegible]

[illegible] جواب [illegible] بایست [illegible] چون [illegible]

[illegible] بایست [illegible]

[illegible] بزرگ [illegible] بایست [illegible]

[illegible] رفت [illegible] است [illegible]

[illegible]

[illegible] او را [illegible] شد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
پسر او [illegible] بعد از وی چهل [illegible] سال و دو ماه
[illegible] پسر او [illegible] سال
و از پسر او [illegible] سال
و یازده ماه [illegible] پسر او [illegible] سال
سال [illegible]
[illegible] سال [illegible] پسر او
[illegible] سال و [illegible] ماه و از پسر
پسر او [illegible] سال [illegible]
[illegible] چهار سال [illegible] و از پسر او
پسر او [illegible] چهل [illegible] سال [illegible]
و از پسر او [illegible] سال
و ده ماه و از پسر او [illegible] سال

[illegible]

[illegible]

[illegible] سال [illegible] سال [illegible]

[illegible] زبان روان [illegible]

[illegible] کرد [illegible]

[illegible] سال [illegible]

[illegible]

[illegible] سال [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سال [illegible]

[illegible] سال [illegible]

[illegible] سال

[illegible]

[illegible] سال [illegible]

[illegible] سال [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سال [illegible]

سلطنت [illegible] فرمان [illegible] در اصل [illegible]

[illegible]

[illegible] سلطنت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سال [illegible]

[illegible] سال [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بیست [illegible] ساله [illegible]

پسر [illegible]

[illegible] ساله [illegible]

[illegible] ساله [illegible] ماه [illegible]

[illegible] بیست [illegible]

[illegible]

[illegible] ساله [illegible] ماه [illegible] پسر [illegible]

[illegible] پسر [illegible] بیست ساله [illegible]

[illegible] ساله [illegible] ماه [illegible]

[illegible] هشت ساله [illegible] پسر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

گفتار در بیان [illegible] چون [illegible] مدت [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible] کرده

چون [illegible]

[illegible] آخر [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ان شاء الله تعالی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] و تمام [illegible]

پسر [illegible] در اینجا [illegible] [illegible] و آنها [illegible] او

[illegible] خواهد بود و پادشاه [illegible] از فرزند [illegible] بر [illegible]

[illegible] پیشه [illegible] [illegible] [illegible] که [illegible] بود

[illegible] در ساعت [illegible] بود آن شخص [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] آن شخص [illegible] [illegible] راست [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] تو [illegible]

[illegible] [illegible] چون [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] او [illegible] [illegible] وقت است [illegible]

[illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] که او [illegible] در دل [illegible] [illegible] افتد و [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] راست [illegible] [illegible]

او را [illegible] [illegible] چون [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] آن شخص را [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] بود [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آن شخص [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

پنجم

پتهورا را حاکم میداند و بجهت اینکه از راجهای هند بیشتر بود و مانع عزم

[illegible] نمیتوانست سلطان شهاب الدین غوری [illegible]

بعزم تسخیر دهلی آمده جیپال [illegible] در [illegible] را [illegible]

[illegible] مسلمانان [illegible]

[illegible] چون [illegible] او [illegible] باقی [illegible]

[illegible] افتاد [illegible] جیچند والی قنوج

[illegible] راجه [illegible] آمد [illegible]

[illegible] ایستاده [illegible]

[illegible] پتهورا [illegible]

[illegible] پتهورا [illegible] از [illegible]

[illegible] پتهورا [illegible]

پتهورا [illegible] قنوج [illegible]

[illegible] پتهورا [illegible]

[illegible] ساخته [illegible]

[illegible] پتهورا [illegible]

[illegible] از [illegible]

[illegible]

[illegible] ناگاه [illegible] فتح [illegible] و در آن [illegible]

[illegible]

[illegible] مشغول بود تعاقب [illegible] و کار ملک بانجام [illegible]

[illegible] راجه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] است [illegible]

[illegible] راجه [illegible]

[illegible] است [illegible]

رای [illegible]

[illegible] آمدند [illegible] شده [illegible]

[illegible]

[illegible]

تا آنکه دولت [illegible]

[illegible]

[illegible] سلطنت [illegible]

[illegible]

[illegible]

سلطنت

[illegible] شکست خورده و بعد [illegible]

[illegible]

[illegible]

سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] قتل [illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

از سلطان [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] تمام [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] زندان [illegible]

[illegible]

[illegible]

بگرچه بعد از [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و تشخیص آنها از کتب تواریخ اساتذه ماتقدم مثل کتاب حبیب السیر
و مآثر الملوک و تاریخ یمینی و تاریخ الفی و تاریخ ابن اثیر
و تاریخ بناکتی و جهان آرا و خلاصة الاخبار و طبقات ناصری
و تاریخ گزیده و خلاصة التواریخ و تاریخ حبیب تصنیف سلطان
احمدشاه تا حال و واقعات آن نموده می‌آید اول شرح

باید دانست که چون معاویه بن ابی سفیان
زیاد بن امیه را والی بصره گردانید و حکومت خراسان
و سیستان را که در عهد خلافت حضرت عمر فاروق در تصرف
اهل اسلام بود نیز بدو تفویض شد و همان سال زیاد بود و زیاد
عبدالرحمن بن سمره آنکه کابل فتح و وقف کرده و بجای او ربیع
مسلم بن ابی ... که از امرای کبار عرب بود از عزل سمره کما
قابل فتح و دفعه آنکه مدتی سیستان مشغول بود و محاسبه غزا کرده
و ورود او برای هر دو را نگوید که سیستان ... ولایت ... متعلق
و مشهور تاریخ نموده است ... از مردم آنجا بار دیگر قصد اسلام شد
... امیر معاویه ایالت خراسان به سعید بن عثمان داد
... او را معزول نموده عبدالرحمن بن زیاد را حاکم آنجا کرد
... بعد معاویه سلم بن زیاد را به حکومت آنجا نامزد

۱۹۱

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

چون اولاد افغان بسیار شدند از تنگنای کوهستان
برآمده سوادات [illegible] بجانب [illegible]
و [illegible] کردند [illegible] برآمدند [illegible] حاکم [illegible]
[illegible] بجانب [illegible] بجز [illegible] داشت
وقتیکه [illegible] افغانان [illegible] از سر [illegible] مسکن خود [illegible]
بسیار [illegible] بجانب [illegible] کوهستان [illegible] افغانان
جنگ [illegible] شرقی [illegible]
[illegible] افغان [illegible] شده [illegible]
[illegible] بسیار [illegible] است [illegible]
[illegible] شد [illegible]
[illegible] بود [illegible]
[illegible] شود [illegible]
[illegible] آمده [illegible] القرنین
[illegible] آمده [illegible] بجانب [illegible]
[illegible] بود چون [illegible] آمد [illegible]
درجنگ [illegible] افغانان [illegible] شده [illegible] بسبب [illegible] راجه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سر خود بود

[illegible] و افغانان در آن

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

و تبعید و وحشت از ترتیب سلطان [illegible] از آن سبب [illegible]

[illegible] و [illegible] مملکت [illegible] مستعد [illegible] او را [illegible]

[illegible] و تعلق [illegible] وحشت [illegible]

[illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] سلطنت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] رجوع [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در باب تسخیر قلعه‌ها [illegible] کشیده و [illegible] با جنگجویان [illegible]
تا مدت [illegible] سال [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] و [illegible] که [illegible] و [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] و [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] امور [illegible]
کفایت [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible]
و [illegible] رعایا و [illegible] با [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] و [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] و [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible]

در ان سپاه [illegible] و [illegible] غزنین [illegible] جمع شده بود

بجانب غزنین [illegible] همت نموده [illegible] لشکر [illegible]

و [illegible] کابل [illegible] غزنین [illegible] صاحب [illegible]

و در ان جنگ از سلطان محمود که در ایام صبا [illegible]

و [illegible] بنیابت ظهور [illegible] و چون [illegible]

[illegible] در جنگ بنهایت [illegible]

[illegible] سلطان محمود [illegible]

[illegible] قسمت [illegible] و در ان [illegible]

و [illegible] از [illegible] غیب پیدا شد و [illegible] لشکر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سده [illegible]

[illegible] و [illegible]

سلطان ناصرالدین سبکتگین غزنین و سلطان غوریان که قول

[illegible] و [illegible]

[illegible] بود که [illegible]

هندوستان [illegible] قدیم [illegible]

[illegible]

٩٤٥١

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] زوال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] احمد افغان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در آمد

[illegible] [illegible] [illegible] و خواندند [illegible] [illegible] [illegible] الدین [illegible] را

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

بیست [illegible] سال بود [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آن [illegible] [illegible] [illegible] بود [illegible]

ابوالعباس فضل بن احمد اسفراینی [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

بموجب وصیت او [illegible] سعید [illegible] بجای [illegible] نصب کرده [illegible]
و [illegible] اموال امیر [illegible] شد و [illegible] که در [illegible] بود [illegible]
[illegible] ابوالحسن [illegible] رسالت [illegible]
فرستاد و پیغام داد که [illegible] از [illegible]
و [illegible] طریق [illegible] ابوالحسن [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] مصالحت [illegible] که [illegible]
و [illegible] از [illegible]
[illegible] قسمت [illegible]
[illegible] ولایت [illegible] خراسان [illegible] امیر اسمعیل
[illegible]
[illegible] بجانب غزنین
[illegible] نمود امیر اسمعیل هم از [illegible] بلخ [illegible] حرکت
کرده در [illegible] میدان [illegible]
[illegible]
[illegible] و کوشش بسیار شد [illegible] شکست [illegible]
[illegible] شکست [illegible]
[illegible]

چو [illegible] و بکدیگر [illegible] در [illegible] مجالس [illegible] مکاتبه میرسید که اگر

[illegible] بالشکر بیا فتح و من بیامدت [illegible] بشمار [illegible] شدم [illegible]

[illegible] بر [illegible] اسمعیل را سالار [illegible] کرد [illegible] ازتلقین

[illegible] محمود [illegible] بسلامت [illegible] و عشرت [illegible]

تا [illegible] بیاید [illegible] محمود [illegible] بیت [illegible] بر [illegible] مجلس [illegible]

[illegible] مسعود [illegible] محمود [illegible] مسعود [illegible] از [illegible]

[illegible] محمود [illegible] طرب [illegible]

[illegible] و [illegible] که [illegible] او [illegible]

مسعود و محمود [illegible]

[illegible] شوکت [illegible] گشت [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] و [illegible] کرد [illegible] و [illegible] از [illegible]

[illegible] لشکر [illegible] و [illegible]

[illegible] و قضاة و [illegible] گشت [illegible] او [illegible]

[illegible] بوده در سال اول [illegible]

و در ولایت سیستان [illegible]

[illegible] بود [illegible] آن [illegible] رسیده [illegible] بود [illegible]

[illegible] سلطان مسعود [illegible]

[illegible] چون سلطان محمود [illegible] فراغ یافت [illegible] او [illegible]

[illegible]

اطلاع یافت و عزل بلکاتکین و در زمان منصب امیر الامرائی
خراسان از آل سامان به ابوالحسن تفویض یافته بامیر منصور ولایت را
به منکوتکین داده در جواب نوشت که امارت بلخ و هرات نیز
شود و ادعام الپتکین شد و این حالت بسیار بر الپتکین گران آمد
قلعه در مناسب گشت سلطان ابوالحسن سیمجور را بامارت
بخارا رخصت داد و در نامه حقوق نیز بخود داد و ... اتفاق کرده
منصور بجواب ... آن التماسات اثر نبود و ابوالحسن را در بخارا
بازداشت سلطان ... بود و بکتوزون را نیز
بمدد فرستاد و نامه در این باب بامیر منصور نوشت و ... بامداد
و والی ... بود و سلطان ... اگرچه ... مستند
امیر منصور ... اورا ... از جهت ... و حیله
... امیر ... داد و ... بر ... گذاشت
دیگر ... بدر ... میان بکتوزون و امیر
منصور ... پدید آمد و او ... بکشته ... و
عبد الملک ... در ... آل سامان سال
... مدت ... و ... سال ... ... و
رسید و ... از ... مالک ... و ... سامانیان ... 

و در میان او و انندپال صاحب ولایت را دوستی و یگانگی پدید آمد

و در آخر ذیقعده سنهٔ [illegible] سلطان محمود از بلخ بهرات رفت

و از آنجا متوجه هندوستان شده قلاع چند فتح نموده بغزنین

بازگشت و [illegible] پای تخت [illegible] و [illegible] نموده

وزیر او را [illegible] و امام ابو القاسم [illegible] خدمت [illegible] نموده

موقوف [illegible] در ماه شوال سنهٔ [illegible] عزیمت

هندوستان نموده با ده هزار سوار [illegible] پیشاور [illegible]

[illegible] با دوازده هزار سوار و سی هزار پیاده و سیصد زنجیر فیل

بمقابلهٔ سلطان شتافت و روز پنجشنبه هشتم محرم سنهٔ

[illegible] در میدان مصاف [illegible] که آتش جنگ [illegible] شد

[illegible] سلطان محمود [illegible] یافت و [illegible]

[illegible] پانزده تن [illegible]

پنجهزار کس از لشکر [illegible] بقتل رسید و غنایم بسیار

بلشکریان سلطان افتاد و از آنجمله [illegible] حمایل [illegible]

که در گردن اسیران [illegible] سلطان [illegible]

قیمت [illegible] حمایل [illegible] جیپال را [illegible] هزار دینار

زر [illegible]

بازگشت

بازگشت و بعد از چندی راجه را با دلیران و از چند [illegible]
آزاد و آن باج و خراج بر ذمه او مقرر شود و ملک [illegible] باز [illegible]
سالی برهان [illegible] خانان [illegible] شاه [illegible]
[illegible] و سرداران [illegible] شود [illegible]
و [illegible] ملک [illegible] و [illegible] بالین [illegible]
[illegible] شود [illegible] و [illegible]
[illegible] چه [illegible] بود [illegible] و [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] و [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] بود [illegible]
[illegible] شود [illegible] و [illegible]
[illegible] شود و [illegible] را [illegible] امیر [illegible]
[illegible] و دیگر [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] محقق شود [illegible] و سلطان [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] شمشیر [illegible] ساخت [illegible]
[illegible] کشیده [illegible] اقربین
[illegible] اشتغال [illegible] مغلوب [illegible]

[illegible] روز چهارم که پادشاه [illegible] چهارم سپاه [illegible] را [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible] آورده [illegible]

[illegible] مشغول گشت و [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] وقت [illegible]

[illegible] راه [illegible] از پیش [illegible] رفت و [illegible]

و [illegible] آن [illegible] با سپاه [illegible]

[illegible]

وسواران پیاده شده از هر طرف در آمدند راجه چون راه گریز
ندید جود و تیغ خنجر الکون از نیام بر کشیده بود داد مردانگی داد
و بسیار و بسیار سپاهیان سلطان را بکشت و در آخر بزخم نیزه کرد منزه و زان
تیغ آخته از مرد ... ریاست تیغ مخاصمت و باشد و دست بر سپاهیان
رفت و تمام سپاه و رسیدن آنجا بدست سپاه سلطان
افتاد و از انجا در مرکب دست و بشتاد و لجوب ... بود و سلطان از آنجا
بازگشت و چون درین سفر از حاکم ملتان که ابو الفتح بود و ام
داشت و سپاه او خوض ... باز داشت امیر ناصر الدین قباچه سپاه سلطان
در رفت ... با سپاه به طور ... و مقید بود تا به سبب
... که قبض آن کرده بود بر مقام ملتان سبب بر فتح او گماشته
در تسخیر تمام ملتان گشت و داد و کسر ... شده ... بر
... او را ... اندر باب سپاه ... سپاه ... شد و در
منا و دستور راه سپاه سلطان گرفت سلطان بر او نشست
و جنگ در ایستاد و سبب حمله سپاه ... راجه بهزیمت رفت
و سلطان تعاقب نمود تا باب ... بسیار و ... پیدا
نیافت سپاهیان آنجا ... حصول که دید و راجه بیاب ... و ...
سپاه و ... نسبت ... گریخت سلطان تعاقب او ...

باز داشته بجانب ملتان که حاکم آن ابو الفتح داود بود توجه نمود و تا هفت

روز آن بلده را محاصره نمود و در جنگ غالب آمد داود چون

آثار عجز در خود یافت از راه مصالحت درآمد تعهد نمود که هر سال

بیست هزار دینار زر سرخ داخل خزانه سازد و از مذهب الحاد

دست باز داشته با بواب احکام شریعت پردازد و سلطان

قبول التماس نموده و بغزنین مراجعت کرد در این اثنا

قاصدان از پیش حاکم هرات رسیدند و از آمدن لشکر ایلک خان

و دلیجار او و خرابی ایشان در بلاد خراسان خبر آوردند سلطان

به تعجیل عازم غزنین گشت و رتق و فتق مهمات ملتان

و ... [?] که

یکی از بندگان هند بود و بدست لشکریان ابو علی سیمجور اسیر شده

مسلمان شده بود مرجوع فرموده بلوچ متواتر ... بغزنین

نهضت نمود و از آنجا با لشکر جرار متوجه بلخ گشت و جعفر

تگین که از امرای ایلک خان بود از بلخ به ترمذ رفت و ایلک خان

با استظهار قدر خان پادشاه ختن با پنجاه هزار سوار و لشکر بسیار

از آب جیحون گذشته در چهار فرسخی بلخ فرود آمد و سلطان

با امرای خلج و افغانان و با پانصد فیل کوه پیکر به ساحل دریا

در میدان قتل از جانبین تو پیاپی خورد زده شد و نزدیک بود

که چشم زخم بلشکر سلطان رسد و ترکان در محاربه جرأت نموده

قدم مسابقت پیشتر نهادند سلطان جلال الدین از اسب فرود

آمد و روی ابتهال بر خاک مذلت نهاد و عذر درگاه حضرت

ذو الجلال [illegible] و اعتصام و برخاسته [illegible]

[illegible] که [illegible] سپاه [illegible] آورد

[illegible] مجموع [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] ملوم [illegible]

[illegible] بردند

[illegible] نهادند [illegible]

از آن معرکه [illegible] شمرده از آب جیحون

عبور نموده روی بخراسان نهادند در تاریخ [illegible]

از [illegible] ترکان دلیر شده عازم تعاقب گشتند اما از کثرت

سرما و صعوبت راه [illegible] شده [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] در عقب ایشان [illegible] متواتر نمود و [illegible]

[illegible] غظیم [illegible] سرما سخت درگرفت چون [illegible]

پادشاه [illegible] کثرت [illegible] آتش [illegible]

سلطان از روی مطایبه به دلقک فرمود که بیرون رو و غلام
تا بشنود چه سبب است و بگوید انتهای شنیدن صوت و سطوت نوبت
که دلقک را با هیچ از کرنا و نقاره روایت است که اگر خواهید بر بینید منشوم دلقک
به دربان بیرون رفت و بازگشت و عرض داشت سرپا میگوید که
اگرچه دست من به دامن مقربان حضرت نمی‌رسد اما دولتخواهان و
بندگان را امشب اکنون [illegible] توجه [illegible]
سلطان با مقربان درگاه تیمار آن خود خواهند که سلطان
از نجم‌الدین اگرچه بظاهر مطایبه درگذرانید به باطن متأثر شد و تا
مراجعت بهم شد از التفات و رعایت جانب ارباب
بیت و در آن مدتی رسید و خبر آورد که سولیبال که سلطان او را
در اقطاع به نیابت گذاشته بود طریق فرار پیش گرفته
عامل سلطان را از آن دیار بیرون کرده
با امرائی که در آن حدود و اقطاع وجود داشتند حکم فوج
تا رفته آن بدذات را تادیب نماید و خود نیز علی الصباح
عزیمت نهضت فرمود امرا سولیبال را گرفته به درگاه حاضر کردند
سلطان چند روز به مصادره [illegible] و یکی از قلاع
محبوس ساخت و دو بچه‌اش را در حبس برد و نیست

سلطان

سلطان بعزم آنندپال حاکم لاهور عزم جزم فرموده بامرا فرمان
فرمان داده آنندپال چون ازین آگاه شد سراسیمه گشت و از راجهای
هندوستان استمداد نمود ایشان بتقاضای دولت خود را ه تبعیت
ملک نموده بعضی از جوانب بجانب کابل کرده و بعضی نیز بجای
درخواست امداد نمودند و بدانجا از انجا با راجه جیپال در عهد
امیر ناصرالدین اجتماع نموده و تجمع نمودند جمعیت لشکر وافر
سپاه هندو پیش آنندپال بقلعه بهند پیوسته بود با استظهار افواج
بیشمار از اطراف و دیار لشکر و دیار از راه هر یک و مستورات نیز
با لشکر هندو پیوستند و جمعیت لشکر و در حوالی پیشاور فوج بفوج
فرود آمده دست داده و در مقابل لشکر سلطان ساخته و تا چهل روز
هیچکدام در جنگ اقدام نمی‌نمودند و هر روز از سپاه هندو مدد
از هندوستان می‌رسید و لشکر هندو جمعیت بسیار افزود و طایفه قوم
کهکران که مشرکی قدیم بودند با راجه و تیغ و بوسیده
چون کثرت سپاه هندو بسیار شد و بعضی را که بر لشکر اسلام خوف
و احتیاط در دل افتاد سلطان صاحب امر حزم و کاردانی بود و جانب
لشکر خندق حفر نموده با سپاه و تمامی سلاح مسلح نمود که ... تیرانداز
تیرانداز ... حکم شد که از لشکرگاه بیرون رفته با جنود

جنگ را چون آسان سازند و حیله‌های سپاهیانه ایشان را ندانسته بجنگ

شتاب آورده و سپاه را بجهت کثرت خویش و قلت مردم ایشان [illegible]

ساخته حمله آوردند و توپ و تفنگ بر جوانان مجاهد دست نشان نمودند چنانچه

کسان زیادی در خندق [illegible] لشکر [illegible] راست

سپاهیان یکدیگر دست به شمشیر و نیزه برده حمله آوردند و با وجود

احتیاط بیست هزار کس از پیاده و سوار از خندق عبور نموده

در میان سپاهیان درآمدند و جنگ‌ها [illegible] یک هزار [illegible]

سپهسالار سی هزار کس را از لشکر سلطان شربت شهادت

چشانیدند و کار بجایی رسید که سلطان از شهر [illegible]

از معرکه قتال [illegible] آورده جنگ را موقوف ساختند و [illegible]

ناگاه [illegible] صدای توپ و تفنگ

[illegible] روباه [illegible] مردم [illegible] را [illegible]

برقرار [illegible] بسیار [illegible] سپاه [illegible]

بیهوده خود در هزیمت پنداشتند [illegible] عبدالله

خان باشی [illegible] کس از لشکر عرب و [illegible] سپاه

هزار سوار از ترک و عجم و افغان به تعاقب بداندیشان [illegible]

برانگیختند و تیغ [illegible] دست [illegible]

از آن

ازلی نظر نمود و راه عدم عبور و سبب تغییر عمل ما قایم بسعادت
سپاه و مملکت با اعتماد و منظور و منصور لشکر با برکت و ...
چون ... آمده ... خلافت ...
... با لشکر ...
سلطان ... و ...
[illegible]
چون ...
لشکر ... خلافت ... سلطان ...
[illegible]
[illegible]
و ... آن ... کافر ...
[illegible]
... سوالک ...
... قلعه ... کافر ...
با اصحاب ... قلعه کافر ...
از ... بر ... اسلام ... جمیع ...
... قیام نمود ...

منهدم گردید بعضی گویند آن بت را خراب ساختند گویند که از بتی قطعه
هفت ... بیشتر رسیده و بیست هزار آلات زرین و سیمین و زر
طلا بی مقدار [illegible] هزار من نقره خام و بیست من انواع جواهر مرصع
و اوانی سلطان درآمد و دیگر غنایم برین قیاس توان کرد و چون
سلطان [illegible] بازگشت و دستگیر غنایم و اموال که درین سفر
به دست آمده بود در صحرایی وسیع ساده [illegible] مجلس ترتیب
داده و اکثر از بسیار بر مستحقان و فقرا روا داشت و بخشش [illegible]
روزی چند [illegible] و نشاط گذرانید و در [illegible] لشکر جانب غور
کشید و آن مملکت فتح کرد و پادشاه آنجا را محمد بن سوری [illegible]
پنجه [illegible] گرفت و ملیسی زهرآلود [illegible] در مجلس سلطان [illegible]
درآمد چون [illegible] سلطان [illegible] آمد و آتش [illegible] شهرها
متفرق ساخت و قتل و غارت بی اندازه [illegible] واقع
بی اندازه [illegible] گشت و در قلعه غور [illegible] همچنان [illegible]
و درین [illegible] بسمع سلطان رسید که در نواحی [illegible]
[illegible] داشت و [illegible] بیشتر ازین [illegible] سال [illegible]
[illegible] آمده سلطان از غزنین [illegible]
[illegible] که امر [illegible] و [illegible] دست [illegible] جانب [illegible]

[illegible]

بود تا روی به هندوستان نهاد چون نواحی پنجاب مضرب مهر رایات
شهریار گشت سلطان ابو المظفر و ... مصلحت
در باب انندپال راجه لاهور آمد بود خواست ... را ساحه
... تنبیه ممنوعات فرستد ... نامه نوشت که باید شیخ
... او را در رکاب ظفر انتساب باشد تا ...
از صدمات افواج قاهره محفوظ ماند ... سلطان
[illegible] ... نقض ... مهر ...
از ... و ... و نوشته و عمران ... 
و ... سلطان ... و ... مملکت ... تا ...
... ساخته و ... نماید که ...
... شعر و ... قرار ... و ...
... و ... اطاعت و انقیاد ... گشت ...
... ساخت ... کسر اصنام ... آن ...
و ... ملک ... و چون ...
... سلطان ...
... را ... اجابت ... از ...
عطف عنان فرماید ... احسان ... سال

... دو سه روز طول خواهد کشید چون ایل ... [illegible] مجدد را خبر ...

سوار شده ... [illegible] ... واصل ... میان سلطان

خواهد ... [illegible] ...

... [illegible] ... سلطان چون ... [illegible] ... اطلاع یافت

در جواب نوشت که غرض ما ... [illegible] ... که ...

... [illegible] ... خواهم ... [illegible] ... سنگسار از جهان

برخیزد ... [illegible] ... نشانی

از طریق ... [illegible] ... چون ... [illegible] ... سلطان

... [illegible] ...

... [illegible] ... فرستاده و پیغام داد ... [illegible] ...

... [illegible] ...

مقصود خواهد شد باید که ... [illegible] ... فراهم آمده ... [illegible] ...

... [illegible] ... شاید ... [illegible] ...

... [illegible] ... سلطان ... [illegible] ...

خبر دادند ... [illegible] ... سواران ... [illegible] ... اسبان ...

... [illegible] ... طرف ... [illegible] ...

... [illegible] ...

نظام

[illegible] یالی تجارت و قتال هم داشت و [illegible] جنگ نکرده بود و [illegible]

[illegible] در مقابل [illegible] از حد [illegible] بجنگ [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] جاجیه [illegible] دولت [illegible] قوت [illegible]

[illegible] چهار [illegible] مشغول [illegible] انگلیس [illegible]

[illegible] بود و سلطان [illegible] شده [illegible]

[illegible] آمدند و [illegible] جانب [illegible]

[illegible] خاطر [illegible] آن [illegible]

[illegible] سلطنت [illegible] اول [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] و در

[illegible] اسیر [illegible]

[illegible] لشکر [illegible] مفتوح

[illegible] شد [illegible]

[illegible] و [illegible] سلطنت [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] سلطان

[illegible] عقب [illegible] و [illegible]

[illegible] اختلاف [illegible]

و در آن زمان شیخ [illegible] یافت و سلطان [illegible] باز گشت و [illegible]
باز دست [illegible] لشکر [illegible] شهاب الدین [illegible] بود [illegible] و دولت را [illegible]
بود و در آن [illegible] سپاه [illegible] سلطان [illegible] آورد و [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] قلعه [illegible] داشته
[illegible] سلطان را [illegible]
بجای [illegible] صحرا را آب [illegible]
[illegible] بسیار [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] بسیار [illegible]
رسید [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] داشت [illegible] میان او [illegible]
[illegible] شهر [illegible]
[illegible] ولایت [illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
بهار [illegible]
فتح شهر قنوج کرد و [illegible]
[illegible] صد هزار سوار [illegible] از سپاه [illegible] رکاب سلطان [illegible]
و بیست هزار کس [illegible] خراسان [illegible]

[illegible]

چون سپاه الغ بیگ پاره شدند در نیمه کش شهر را محاصره کردند و اهالی قلعه کردند
نمودند و در راه مردم رعیت بسیار تاراج شدند و از غزنین تا قندوز
تمام ملک به راه است و از جهت وزارت مولانا عبدالله ملک
و از قندوز برادر سلطان ابوسعید را بیاورد و آن را تسلیم خود نمود
بخشش خود نمود و سعادت خویش در آن دید که سلطان
خود را طلب کرد و پادشاه سلطان عزت داد و وقتی که ده هزار
و سوار نمود و با فرزندان و اتباع خود از قلعه فرود آمد و بنیاد
سلطنت سرافراز شد و مرحمت بسیار به سعادت و نعم
خوارزمشاه و سلطان آن ملک را بدو تفویض نمود و ابو سعید
مرحمت هیچ نمود و راه آنجا حصار را مردم سپاه خود سپرده بجنگ او
فرستاد و اهل قلعه تا سه ماه افواج سپاهی را در ده هزار
و پنجاه هزار و سیصد و پنج هزار تا سی گشته شدند امان یافتند
و سلطان از آنجا به بابر که در آن دریا چون گشت و
آورده و اجرای آن کلمه به سرم داشت تا سه ماه دست یافتند
تا که سرمه سر و سرهای خود نفرستاد به رها کرد و
فرزندان خود را به تیغ آبدار از هم گذرانیدند و گنج آمد و از هم
گسیخته خود را گشت و پنجاه تن بر قتل و امان مدارا و درازی

چندان غنیمت و خواسته بدست سپاه سلطان افتاد که از
حد حساب افزون بود از انجمله بتخانه و زنجیر طلا که دویست من بود و سلطان
از انجا بعزم [illegible] نهضت فرمود راجه آن شهر بهیم دیو که [illegible] پناه برده
و بعد از آن متوجه [illegible] رایت برافراخت و [illegible]
به آن شهر رسیده [illegible] بغارت [illegible] و [illegible] تا [illegible]
و بتخانهای آنجا از شمار افزون بود و بتان آنجا از زر و نقره را
که اکثر آنها از یاقوت سرخ بود و بعضی از زمرد بود و هر یک صد
هزار [illegible] مرصع بجواهر آبدار بود [illegible] برابر ساخته بودند در
ویرانی آن شهر و قتل و غارت [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] چنانکه گویند که در آن بتخانه [illegible] از [illegible]
بتی بود که اعضای آن از یاقوت سرخ بود که هر یک قطعه از آن [illegible]
هزار و [illegible] از اعضای [illegible] قطعه یاقوت [illegible]
یافتند که چهار صد مثقال وزن داشت و [illegible] چندان [illegible]
افتاد که [illegible] بار کردند [illegible]
و سلطان [illegible] از بیست روز از آن شهر کوچ نمود و [illegible]
تاریخ الفی [illegible] که در آن [illegible] سلطان رسید
که در آن هوای [illegible] آب [illegible] که [illegible]

و مسافت

وضع است با قلعهٔ اصفهان مسیره ده روز و سلطان چون به الموت
روان شد و اتابک الغلغج که ... وسلطان مسیر وشتکا را گذرد
پرداخت و در آنجا متحصن بود که ... و اسماعیلیان حصار بعد ...
سال گذشته بود سلطان تخریب آن قلعه فرمان داد و ... آنجا بود
قلعه بود که تخم نام داشت ... بنا ... پیش آمد سپاه ...
محاصره آن نمود و پانزده روز مفتوح ساخت و اهل آنجا ...
... قلعه ... جمعی کشته شدند و ... با آتش
... طریق ... بیش ... از قلعه ...
... مقتول شدند و سلطان از آنجا متوجه
قلعه ... گشت ... آتش ...
... سلطان ...
... قسمت کرد و از آنجا
... معاودت ...
... ایشان ... اجابت
... فرمود ... سلطان ...
... سلطان ... آمد
و ... لشکر سلطان ... مسافت ...

این فیل از فیلهایی است که [illegible] از هندوستان به سلطان رسانید
ولی فیلبانان [illegible] همراه سلطان [illegible] تمام
[illegible] شده [illegible] فیلبانان [illegible] بشمار [illegible]
سلطان [illegible] این فیل [illegible]
[illegible] بسبب [illegible] دست [illegible]
عجایب آمد و [illegible] و سیصد و [illegible] دیگر [illegible]
خارج [illegible] سلطان [illegible] مسجد
[illegible] عمارت آن مسجد [illegible] سنگ [illegible] تمام [illegible]
[illegible] بزرگ [illegible] جنبد [illegible]
عمارت آن مسجد را بانواع زینت [illegible]
که نظر [illegible] از [illegible] فلک [illegible]
آن مدرسه [illegible]
موشح کرده [illegible] برای [illegible] مسجد [illegible]
و وقف [illegible] سلطان [illegible]
بدست [illegible] برحسب [illegible] در مجلس [illegible]
[illegible]
[illegible] برحالت [illegible]

در سال

در حال اندبار پنجم و سلطان در سنه ۴۱۷ فتحنامه با تحایف بسیار
که از جمله آن بود به بغداد دار الخلافه القادر بالله عباسی
که در آن وقت خلافت بغداد به او تعلق داشت از شنیدن
آن حکایت شادمان گشت و بفرمود تا آن فتحنامه را بر روی
منابر خواندند و مردم را استماع آن در بار وسیله ... تکبیر
کلمه حق و اسلام تا قیامت و تسمیت آباد شد و مسلمانان از
دست ... خوارج ... گرفته ... دست ... و خرد و بزرگ ... عید داد
ست و ... و بزرگ ... حاجتی ... و ... مشغول شد ...
سلطان ... که ... بیت الحرام ... خدمت
... و مردم از آن میان مناسک
تیغ ... سلطان و ... سبب ...
تا مردم ... بسعادت ... فایز شوند سلطان شیخ
ابو محمد ناصحی را که قاضی القضات ... امیر حاج ساخت
و خلقی کثیر از اعیان ... و اکابر ... اهل خراسان
به سعادت ادای مناسک فایز شدند و در همین سال خبر رسید
که راجه کالنجر ... راجه قنوج ... حمایت ...
... لشکر بسیار ...

او را نقض رسانیده سلطان از پیش مراجعت و بار لشکری مانند

سیلاب بیابان و موج دریا رو به هندوستان نهاد در راه لاهور که

شهر جیپال بود شهر را بدارالملک برگزید و چون سلطان بکنار

دریای جون رسید هندوان با جمعیت سی هزار سوار

و پنجاه هزار پیاده و هشتصد و چهل فیل در مقابل آمدند آب

رنگ کار ساختند و از زخم تیغ و سنان [illegible] دریا از خون ایشان

[illegible] را اقدام [illegible] نمودند تا آنکه پس از چند روز [illegible]

از [illegible] سلطان که امیر خود بود با ایشان قسم خورده به اجازت

از آب عبور نموده یک ماه که خود رو به لشکر شهر جیپال [illegible]

لاهور را [illegible] آورد و فرود آمده بردند و در طرفة العین

بشکستند شهر جیپال با فتح تمام از معرکه بدر رفت و لشکر

او به اکثر آن نواحی نیز تاراج رفت روز دیگر سلطان مهلت

در توقف ندید بسبب تجمع ایشان از دریا عبور نموده در [illegible]

بر آمده لشکر منصور [illegible] محافظ نمود [illegible] عام [illegible] شده

رفت خود از جناب پادشاه حقیقی درخواست [illegible]

[illegible] و [illegible] [illegible] هراسی در دل لشکر [illegible]

[illegible] غزنه [illegible] ایشان تنگ کرده [illegible]

۱۵۱ [illegible]

را مکرر هزیمت کرده‌اند و همه متاع و اموال ذخیره‌گاه بر جای مانده بود روز
دیگر سلطان بر آن قلعه یافته شکر واجب الوجود ادا نمود و سوار
و گشت از آنجا [illegible] جمع [illegible] و [illegible]
بسیار به دست [illegible] جواهر از اصناف [illegible] بالغ [illegible] مثقال [illegible] بود
و چون [illegible] سلطان از [illegible] غنیمت جمع [illegible] از آنجا
به غزنین مراجعت کرد و این فتح بغایت مشهور [illegible]
که [illegible] هندوستان [illegible] واقع شد [illegible] بسیار
[illegible] بت‌پرست [illegible] و در آنجا بتخانه [illegible]
سلطان به خرابی آن فرمان داد و [illegible] بیرون آمد تاریخ
بنای آن چهار هزار سال منقضی شده [illegible]
[illegible] تعالی معین گشت و در همین سال [illegible]
[illegible] تسخیر [illegible] کشمیر [illegible] سبب [illegible]
داشته [illegible] حکام [illegible] آن [illegible] بازگشت [illegible]
به شهر لاهور رسید و [illegible] جیپال که از [illegible] صدمات [illegible] سلطان
شکسته بال شده بود روی به هزیمت نهاد [illegible]
و سلطان [illegible] دولت در شهر لاهور [illegible] لشکر
با طراف و جوانب فرستاد [illegible] بجانب [illegible]

در آورده بعاملان صاحب تدبیر تفویض فرموده [illegible] را سلام

در جنب [illegible] رواج گرفت و [illegible] خطبه بنام خود کرده و بنای مساجد

و منبر فرموده [illegible] اول [illegible] بار [illegible] و در سنه [illegible] سلطان

باز [illegible] ولایت [illegible] نمود و چون [illegible] رسید آن

حصار را محاصره فرمود و [illegible] تا [illegible] و [illegible] طالب

مصالحت گردید و [illegible] بطریق [illegible] گذرانید

سلطان از آنجا کوچ [illegible] رسید [illegible]

[illegible] گرفته محاصره فرمودند [illegible] مدت

[illegible] قبول [illegible] قلعه [illegible]

[illegible] فرمود تا [illegible] از قلعه بیرون

کرده [illegible] سلطان [illegible] دست [illegible]

[illegible] آورده [illegible] رسید [illegible] شدند

اهل قلعه [illegible] گرفته [illegible]

و [illegible] دست سپاه سلطان [illegible] کردند و [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

قلعه [illegible] از آنجا [illegible] و [illegible] دیگر [illegible]

[illegible] انعام فرموده [illegible] سلطان

مسلک شده سؤال و جواب به طریق [illegible] گذرانید و

سلطان به جانب غزنین بازگشت و در سنهٔ [illegible] با پنجاه و چهار هزار

سوار و هزار و سیصد فیل به سومنات رفت و مردم [illegible] ظاهر از

بیداد علی [illegible] متظلم شده و سلطان به عزم دفع او از رود [illegible]

عبور نمود و [illegible] قدر [illegible] بازگشت [illegible] به استقبال [illegible]

آمده با سلطان [illegible] و علی [illegible] از آن [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] تعاقب او [illegible] گرفتار گشت

سلطان [illegible] از قلع [illegible]

کرده [illegible] سال سلطان را عزم تخریب سومنات

به خاطر خطور کرده و در عاشور شعبان سنهٔ [illegible] مذکور با لشکر جرار

[illegible] و [illegible] هزار سوار [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

بود [illegible] سومنات [illegible]

[illegible] بتخانه بود که [illegible]

چهار هزار سال [illegible] گذشته معبود [illegible]

که سومنات [illegible] و [illegible]

[illegible] صاحبان عالیشان انگریز [illegible]

کوچ نمود و در نصف رمضان بجلدی ملتان رسید و چون بپای بالنا

رسید بنا بر بی آبی در تشنگی بود که اکثر مردم از سر چشمه

در [illegible] کنند و چاهی از آنچه مردم بر داشته

بودند [illegible] بیشتر خالصه و از آب و علف [illegible]

[illegible] رسید [illegible] بود حسب الحکم عمارت [illegible]

تعمیر [illegible] ساختند و از انجا [illegible] ساخت [illegible] مساحت [illegible]

و قلعه [illegible] و در راه مفتوح شد ملک [illegible]

[illegible] گجرات [illegible] پامال اسپان آتش [illegible]

و غریبان سلطان از انجا [illegible] بسیار بر داشته چون [illegible]

رسیدند در کنار دریا [illegible] رسیده و [illegible]

[illegible] رسیده و [illegible] دیگر [illegible]

[illegible] مسلمانان [illegible] دیگر غریبان سلطان [illegible]

[illegible] قلعه رسیده [illegible] جنگ انداختند و

مردم [illegible] بر دیوار بود [illegible] تیر [illegible] ساختند و از سر باره فرود

آوردند و جنگ [illegible]

و [illegible] تکبیر گفتند [illegible]

[illegible] بود [illegible] بهشت مجموعه

بخط استاد [illegible]

بجنگ درست شدند و از آغاز صبح تا شب بین الفریقین حرب قایم
بود چون ظلمت شب میل غلبه کرد هر دو لشکر دست از جنگ
باز کشیدند روز دیگر سپاه سلطان آماده جنگ گردیدند و از هر طرف
مردان بجانب در آوردند و بضرب سنان و پیکان جانستانان
هندوان از نبرد درمانده بانگ برفتند و ایشان گروه گروه از بت
سومنات امداد میجستند و وداع کرده دیگر بعرصه قتال آمده داد
مردانگی دادند و براه عدم پیش گرفتند روز سیوم خلقی کثیر از
هنود از اطراف و جوانب با سپاه رو بایشان رسیدند و بیرون
شهر صفهای رزم جابجا بستند سلطان چون چنان دید فوجی از لشکر
مجاهدان بمحاصره باز داشته خود با سواران جانباز دست بسته حشم
به تلخی ستم میدان رزم بود رو بدان قوم نهاد و آتش قتال
در میان آن گروه گرم شده سر باوج فلک کشید و حرب بصعب رو داد
و نوبت [illegible] برفت و چون شکست بود در هر لحظه مدد
بانها میرسید نزدیک بود که شکست عظیم بر فوج سلطان رسد
سلطان مضطرب گشته بگوشه فرود آمد و خرقه شیخ ابوالحسن
خرقانی را بدست گرفته روی تضرع بجناب خالق الجبار آورد
و آن پیر را وسیله کرده نصرت و فتح درخواست و بار دیگر

[illegible]

معرکه جنگ در آمد بدلیری سپاه پرداخت و بسیار مانند مور از

جای بجنبند و جنگ [illegible] مانند دود [illegible] سر [illegible]

و اقبال نام اشارت فرمود قریب پنجهزار کس از [illegible]

علف تیغ بیدریغ شدند و بقیة السیف در هزیمت [illegible]

شهر [illegible] در بتخانه [illegible] بودند از رعب و هراس [illegible]

و باکم [illegible] قریب چهار هزار کس در کشتی ها نشسته [illegible]

امیر [illegible] کشتی [illegible] از مردان شمشیرزن [illegible] سر راه

ایشان باز داشته بودند و بیک ناگاه سر از دریا بر آورده [illegible]

و قلعه [illegible] و کجاوه های پیاده [illegible] توپهای

[illegible] بادبانهای کشتیها [illegible] در هم شکستند و [illegible] غرق

بحر فنا ساختند و سلطان با اعیان و مقربان بارگاه [illegible]

و تسخیر [illegible] نموده روی به بتخانه آورد [illegible] عجایب و بدیع

و غریب و مهندسان [illegible] کارداران عمارت طرفه صناعت

بکار برده بودند و پنجاه و شش ستون [illegible] ساخته

و در آنجا صنمی بود از سنگ تراشیده طولش مقدار پنج گز [illegible]

در زمین فرو برده [illegible] سلطان [illegible] چون نظر بر آن بت افتاد عمودی

که در دست داشت چنان از غضب و قهر بر آن بت زد که

[illegible]

بت حضرت دو نیم شکست و بقولی دو قطعه از آن سنگ
برداشته بغزنین بردند و در پیش جامع انداختند تا پای سپر مردم
گردد و یا سنگ [illegible] دیگر آن سنگ را افتاده بود و می گویند که
چون بشکستن آن بت حاجت او برهنه شد که بطریق هدیه
[illegible] بعرض سلطان رسانیدند که اگر این بت را
نشکسته و چندین [illegible] خزینه داخل [illegible]
[illegible] گفتند که از شکستن یک بت چه چیز
[illegible] گردد و [illegible]
[illegible] سلطان برآشفت و گفت تا اکنون مرا محمود
بت شکن یاد کنند نمی خواهید که نام من محمود بت فروش شنوند
و عاقبت گردد [illegible] تا تمامی [illegible] شکستند
با جواهر [illegible] شکستند [illegible]
سلطان آن بت کاواک بود که به تمام جواهر [illegible]
سلطان میدادند چندین حصه از آن دولت فراوان یافته
واقع آن واصل [illegible] امرا و سپاه کم دیده منات
نام بتی است که [illegible] آن بت بر داشتند و این شهر
و این بتخانه بنام آن اشتهار یافته در کتاب حبیب السیر

[illegible] شود و شیخ فریدالدین عطار گفته که ذات نام

بت [illegible] سومنات نام را جای که آن بتخانه بنا نموده و آن بت دران بنام

و [illegible] نام آن بت [illegible] بتخانه و شهر و [illegible] بنام سومنات اشتهار

یافته و در بعضی از اشعار شیخ ولایت [illegible] که گفته است

[illegible] بود از سومنات یافتند آن بتی که نامش سومنات

و سومنات را [illegible] گویند که سوم در زبان هندی بمعنی ماهتاب است

[illegible] منسوب بقمر است سوم [illegible] گویند و [illegible]

نات از [illegible] بمعنی صاحب و [illegible] جمیع علوم [illegible]

کنند و چون این بتخانه را سومنات [illegible] چنانچه [illegible] که [illegible]

منسوب است [illegible] بمعنی [illegible] صاحب [illegible]

[illegible] بتخانه و عمارت آن [illegible]

[illegible] گوشند و [illegible]

و در [illegible] و سومنات [illegible] سید [illegible] جمع شوند

و [illegible] و [illegible]

برهمن [illegible] آن [illegible] دارند و [illegible]

[illegible] و [illegible] است [illegible]

[illegible] و سومنات [illegible]

[illegible]

[illegible] دست [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ای

[illegible] آن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] صدای آن [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] آن [illegible] [illegible] [illegible]

آن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] آن [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] فی الحال [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

۱۲۹۱

[illegible] بعضی [illegible] بنهایت [illegible] از ترک

[illegible] گفت [illegible] خود [illegible]

[illegible] است [illegible] گوشت [illegible]

[illegible] آمده

[illegible]

[illegible] از [illegible] باشد [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] است [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible] درگاه [illegible]

[illegible] درگاه [illegible] باد [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] الحال [illegible]

[illegible] که [illegible] از [illegible]

[illegible] است از [illegible] باد [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible] درگاه [illegible]

[illegible] است [illegible]

[illegible] گفته بود رفته [illegible] سلطان

فی الحال

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

گفت [illegible]

[illegible]

گفت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شیخ ابو الحسن [illegible]

گفت [illegible]

[illegible] دوستان بارگاه [illegible]

آورده‌اند [illegible] سالها [illegible] هندوستان

رفت [illegible] محمود [illegible] شیخ [illegible]

[illegible] شیخ [illegible]

[illegible] خانقاه [illegible]

[illegible] گفت [illegible] شیخ [illegible]

گفت [illegible] اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم [illegible] محمود [illegible]

سلطان [illegible] شیخ [illegible] شیخ [illegible]

[illegible] شیخ گفت سلطان [illegible]

[illegible] اولی الامر [illegible] رسول [illegible]

[illegible] محمود گفت [illegible]

[illegible] شیخ [illegible]

[illegible] شیخ [illegible]

[illegible] محمود [illegible]

[illegible] محمود گفت [illegible]

[illegible] شیخ گفت [illegible]

[illegible] محمود

[illegible] گفت [illegible] محمود [illegible]

[illegible]

شیخ گفت بایزید گفت [illegible]

[illegible]

[illegible] شیخ گفت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] محمود [illegible]

گفت ای شیخ [illegible]

[illegible]

گفت شیخ [illegible] اللهم اغفر [illegible]

گفت [illegible] محمود [illegible]

بنشست با شیخ [illegible] محمود [illegible] گفت محمود

محمود [illegible] شیخ گفت [illegible]

[illegible]

[illegible] شیخ [illegible]

[illegible]

[illegible] اکنون [illegible] گفت [illegible] پادشاهی [illegible]

و اکنون [illegible]

گویند که سلطان [illegible]

خوب صورت است [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان

[illegible] کتاب

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] بهشت [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] حکایت [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] دوست

با نجابت [illegible] عزیز [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] سپاهی [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] و حکایات [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible] و [illegible] فرستاد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] در غایت مستی [illegible]

[illegible] گفت [illegible] عشق [illegible]

[illegible] گفت [illegible]

[illegible] گفت [illegible]

[illegible] عشق [illegible]

[illegible] در غایت مستی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] گفت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] مولانا [illegible]

[illegible]

از [illegible] و غرض [illegible] سلطان [illegible] گشت

در آن مملکت استقلال [illegible] گردید و آخر [illegible]

وفات یافت [illegible] شهر [illegible]

[illegible] و [illegible] سنه [illegible]

[illegible] وفات یافت و [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] و چند مدت سلطنت او [illegible] سال [illegible]

[illegible] جلال الدین سلطان [illegible]

[illegible] وفات [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] سلطنت [illegible]

[illegible]

[illegible] وفات سلطان محمود [illegible]

[illegible] اتفاق [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] سلطان محمود [illegible]

[illegible] بزرگ [illegible]

[illegible] ۹۱۴ [illegible]

[illegible] نوشته [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان محمد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان محمد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان محمد [illegible]

[illegible]

[illegible]

بود در وقت سبکتکین [illegible] بود [illegible] سلطان محمود [illegible]

[illegible] [illegible] بود [illegible] سال [illegible] سپه [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] سال اول جلوس [illegible] حسن

[illegible] [illegible] [illegible] ساعت [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] امیر مسعود [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] سال [illegible] مسعود [illegible] ولایت [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] ولایت [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] سال امیر مسعود [illegible]

[illegible]

[illegible] قصه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] امیر مسعود [illegible]

[illegible]

[illegible] امیر مسعود [illegible]

[illegible] امیر [illegible]

[illegible] ملحقات [illegible] گشت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] وصول [illegible] ولایت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

انجام کردند [illegible] بندگان درگاه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible] سپاه و [illegible]

[illegible] ساخته باشند [illegible]

[illegible] لشکر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سپاه [illegible]

[illegible] سپاه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] رسید [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

بوده‌اند تا هنگامی که نوبت به امیر مسعود بن محمود رسید [illegible]

محمود [illegible] ضعف سلطنت [illegible]

[illegible] پادشاه و [illegible] با [illegible]

از پادشاه [illegible]

سلطان محمود [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] از وفات

[illegible] سلطنت [illegible]

[illegible] پادشاهی [illegible]

[illegible] پادشاهی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

31

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] جنگ کردن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] سلطان [illegible] [illegible]
در یکجا مقام [illegible] بمقتضای ایام [illegible] سلطان [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] آن گروه [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] سلطان [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] وفات یافت

[illegible] وفات سلطان ابراهیم [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] سلطان [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] وفات [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] شاه [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] سلطان [illegible] شاه [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] شاه [illegible] [illegible]

[illegible]

شاه و ... مرحوم شاه ... رفت ... سلطان ... [illegible]

سلطان ... مرحوم شاه ... [illegible]

... مقاومت ... افغانستان ... [illegible]

... مرحوم شاه ... [illegible]

... مرحوم شاه ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

... شاه ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

... شاه ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

... شاه ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] و مدت سلطنت [illegible] فتح سلطان

بعد از وفات [illegible] شاه خسرو شاه [illegible] و غزنین باتفاق امرا بر تخت نشست

[illegible] گرفت [illegible] سلطان علاءالدین غوری با جانب غزنین [illegible] آگاه شد [illegible]

[illegible] جنگ [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] گرفت و مدت سلطنت [illegible] و وفات [illegible]

[illegible]

[illegible] سلطنت [illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible] باتفاق [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان شهاب الدین [illegible] دمشق [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان شهاب الدین [illegible]

[illegible]

بن سعادت [illegible] الدین [illegible] بن [illegible] شاه [illegible] کلانتر [illegible]
سلطان [illegible] محمود [illegible] الدین [illegible]
[illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] ساخت [illegible] نزدیک [illegible] سلطان [illegible]
سپه [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible] از [illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] از فرقه [illegible] کرده [illegible]
[illegible]
[illegible] اقبال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شکست سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] استقبال کرده [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] سلطان شهاب الدین [illegible] حکومت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان غیاث الدین محمود برادرزاده شهاب الدین [illegible]

[illegible] شهاب الدین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] با اسب خلوت

[illegible] سلطان

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible]

سلطان [illegible]

چون سلطان [illegible]

[illegible]

سلطان [illegible]

[illegible]

سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible] دنیا و آن [illegible]
و دست [illegible] از آن [illegible] و لا [illegible]
چون [illegible] شجاعت [illegible] و [illegible]
[illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible]
[illegible] دیگر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] کمال [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] جماعت و [illegible]
[illegible] مسجد جامع دهلی [illegible]
[illegible] جماعت و عبادت [illegible]
[illegible]
[illegible] ملحدان [illegible] کرده [illegible]

مسجد

[illegible]
و سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible]
باستقلام [illegible] سلطان
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] یا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ایام [illegible]

[illegible]

سلطان [illegible] شاه بن شمس الدین [illegible]

[illegible] نظام [illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible] اختیار کرد [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible] دوست [illegible]
[illegible]
[illegible] دوست [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سعادت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

و حکایات [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شود و در پیش امام قیام [illegible] ورزد و در این [illegible] قصوری [illegible]

[illegible] سلطنت [illegible] و [illegible] است [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] که [illegible] مدت سلطنت [illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] خلافت [illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۴۱ ۹

... اتحاد ... [illegible] سلطان ... [illegible]

[illegible]

سلطان ... [illegible]

سلطان ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

... دولت ... [illegible]

[illegible]

... عهد ... [illegible]

[illegible]

... وقت ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بیک فرمان [illegible] با دوست گرفت [illegible]

در تعیین [illegible] [illegible] گرفت [illegible]

[illegible] توقف کردی [illegible] گذشته [illegible]

[illegible] سلطنت اگر چه [illegible]

[illegible] گرفتن [illegible]

[illegible]

[illegible] گشت از

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

سلطان شمس الدین [illegible] نهضت [illegible] ایشان [illegible]

و تعجیل [illegible] بخلاص [illegible] کردند [illegible] از [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سلطان [illegible] پادشاه و سلطان [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] محمد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] همراه [illegible] شد [illegible] بود [illegible]
[illegible] رفت [illegible] کتاب [illegible]
[illegible] یافت [illegible]
[illegible] صحبت [illegible]
[illegible] رفت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] چون شیخ [illegible] حکایت [illegible]
[illegible] گفت [illegible]
[illegible]
[illegible] شیخ گفت [illegible]
[illegible]
[illegible] گفت [illegible]
[illegible] شیخ [illegible]
[illegible] صحبت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] عزیمت [illegible] [illegible] شد چون سلطان
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] عزیمت [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] ناصرالدین [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
چون سلطان [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] و ناصرالدین [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible] چون نامه [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] نوشت که [illegible]

[illegible] شود [illegible] ناصرالدین [illegible] چون

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] باب [illegible] نوشت [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] چون ناصرالدین [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible] سال [illegible]
[illegible] حال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دست [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آگاه [illegible]
[illegible]
[illegible] دست [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دست [illegible]

روز دیگر سلطان [illegible] سوار [illegible]
[illegible] گرد [illegible] و [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
سلطان [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] گرده [illegible]
[illegible] بشکست [illegible]
سلطان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible] آمده [illegible]
[illegible] انعام [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible] سال [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible]

سلطان نشانه و مصاف [illegible] [illegible]

[illegible] بالا و [illegible] سلطان

شکست آمد [illegible] که دشمنان را [illegible]

[illegible] سلطنت [illegible] راست سلطان گفت [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] که [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] و سلطان [illegible]

[illegible] گفت [illegible] قلعه [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

و با سلطان [illegible] آخر [illegible] چنان [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] ریاض [illegible]

[illegible]

و [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] حاضر [illegible]

[illegible] اکثر امرا و ملوک

بیعت او [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] سلطان گفت [illegible]

و [illegible] سلطان [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] الاعصار [illegible]

و دل سلطان [illegible] روز جمعه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] آسمان [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible] سپاه [illegible]

[illegible] سپاه [illegible]

[illegible] سلطان آمده [illegible] و استدعا [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] کرده [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

سلطان ملکوت [illegible] علاء الدین که [illegible] [illegible]

و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حدود

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

امیر علاء الدین چون شوکت [illegible] [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] علاء الدین

[illegible] [illegible] ملکوت که علاء الدین [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] علاء الدین چون [illegible] سلطان [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] سلطان [illegible] [illegible]

شاه بیابان را [illegible] گفت علاء الدین [illegible] سلطان [illegible]
و [illegible] بیابان [illegible] علاء الدین [illegible]
و نوشته [illegible] سلطان [illegible] سلطان گفت [illegible]
[illegible] بود [illegible] کشتی [illegible]
[illegible] کشتی [illegible] کشتی [illegible]
چون [illegible] کشتی [illegible] علاء الدین [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] وعده [illegible] شد [illegible]
[illegible] علاء الدین [illegible] گفت [illegible]
[illegible] گفت [illegible] دست [illegible]
[illegible] محمود [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] گفت
[illegible] علاء الدین [illegible] کشتی [illegible]
[illegible] الدین [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] علاء الدین [illegible] علاء الدین
[illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible]

[illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible]
سال [illegible] سلطان جلال الدین
نشسته جلال الدین با جمعی از سران [illegible]
[illegible] سپاه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رکن الدین [illegible] سلطان جلال الدین
[illegible]
[illegible] بزرگ [illegible]
[illegible]
[illegible] رکن الدین [illegible]
با الغ خان [illegible] الغ خان [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] دست [illegible]

گشتند و نتیجه [illegible] روز دوشنبه [illegible]

[illegible]

و [illegible] دوشنبه [illegible] گرفتند [illegible]

کردند [illegible] تنگی کردند و [illegible]

در میان [illegible] زمین [illegible] بسیار [illegible]

رعیت و سلطان [illegible] فتنه [illegible] و ولایت [illegible]

دست [illegible]

[illegible]

[illegible] رعیت [illegible]

[illegible] چهار [illegible] کسان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] کسان [illegible]

سلطان [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] سلطان و دولت [illegible] سلطان آمده و [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] علاء الملک [illegible]
[illegible] دولت [illegible] سعادت بود [illegible]
[illegible] آن مردم را خود [illegible] شریعت [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] خود را مانند اسکندر [illegible]
[illegible] که اسکندر [illegible] پادشاهان [illegible]
[illegible] ملک [illegible] که [illegible]
[illegible] نیابت [illegible] گذاشت [illegible]
[illegible] ملک [illegible]
[illegible] نیابت [illegible]
[illegible] علاء الملک [illegible]
علاء الملک گفت که اول سلطان [illegible] غرض [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] خود را [illegible]
[illegible] نظام الدین [illegible] شیخ گفت [illegible]
[illegible] سلطان
[illegible]
[illegible]

[illegible] سلطان [illegible] بود [illegible]
[illegible] بود و [illegible] نزدیک [illegible] قلعه [illegible] خان
آمده [illegible] سلطان [illegible] قلعه [illegible]
شکار [illegible] شکار رفت و [illegible] شکارگاه [illegible] الغ [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] سلطان
[illegible] شکارگاه بالای [illegible] بر کرسی نشسته بود و الغ [illegible]
[illegible] سوار [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] الغ خان [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] شکارگاه [illegible] قلعه [illegible]
سلطان [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] ملک حمیدالدین
سلطان [illegible] اسب سوار [illegible]
سلطان [illegible] الغ خان [illegible]
حمیدالدین [illegible] اسب [illegible] سلطان
[illegible] سلطان [illegible] قلعه [illegible] فتح [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] سوار [illegible]
[illegible] شاه [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ولایت [illegible] کتاب [illegible]

[illegible]

دوست [illegible]

[illegible] طوطی [illegible]

[illegible] طوطی [illegible]

[illegible] طوطی [illegible]

[illegible]

[illegible] طوطی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] طوطی [illegible]

[illegible]

[illegible]

بر تقدیر این امر [illegible] بر پای [illegible] شکست [illegible]
[illegible] کشته شد [illegible]
[illegible] بود [illegible]
[illegible] ساخته [illegible]
[illegible] شده [illegible]
[illegible]
[illegible] کرد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] کرد [illegible]
[illegible]
[illegible] کرد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] کرد [illegible]

۵

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] نامه [illegible] کسان نزد سلطان [illegible] و رفت

[illegible] سلطان [illegible] کسان [illegible] باز گشتند [illegible]

[illegible] گفت سلطان [illegible] بود [illegible]

[illegible] سپاه [illegible] شکست [illegible]

[illegible] جنگ [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] قلعه [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] رفت [illegible] بود [illegible]

[illegible] قلعه [illegible] گشت باز گشت [illegible]

[illegible] باد [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] خدمت سلطان [illegible]

[illegible] نامه [illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] نامه [illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible] رای [illegible] را [illegible]
[illegible] گسیل [illegible] سلطان
[illegible] محمد [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] خواه
[illegible] لشکر [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] آگاه [illegible]
از سپاه [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سپاه سلطان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سپاه [illegible]
[illegible] سپاه [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible]

سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible] سپاه [illegible]
[illegible] شکست [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سپاه بسیار [illegible]
[illegible]
[illegible] بسیار [illegible]
[illegible]
سلطان محمود [illegible]
[illegible]
سپاه [illegible] شکست خورده [illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible] شکست [illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] شکست [illegible] سلطان [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] سلطان [illegible]

سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] شیخ [illegible] شیخ [illegible]

مستمر بود و منظور ... صاحب ... مردان ... بخشی ... بسیار

و ... برین ... سلطان ... نشسته ... مجلس ...

سلطان ... گردید چون ... کافور ... سلطان

... بوده ... عالم ... گویند نسبت

... سلطنت او ... سال

چون سلطان علاء الدین بمرد ... کافور ... سلطنت ...

... پسری ... سکندر ... نام ... شاهی ...

شهاب الدین ... نام ... علاء الدین ... گشت ... پسران ... کشته ...

... کافور ... گشت و ... خضرخان ...

... گرد ... کشته ... در ... سلطان ...

... کافور ... خضرخان ... شادی خان ...

... علاء الدین ... سلطان ... کافور ...

... گردید ... مبارک خان ...

... سلطان علاء الدین ... مبارک ...

... ملک ... روز ...

... علاء الدین ... ملک ...

... کافور ... کافور ...

... سپاه کرد ...

...

[illegible]

[illegible] سلطنت [illegible] الدین [illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] آن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دریا [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شیخ نظام الدین [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] نشسته [illegible] خسرو [illegible]

[illegible] امرا [illegible]

[illegible]

[illegible] آوردن [illegible]

[illegible] خسرو خان [illegible]

نشست [illegible] خسرو خان [illegible]

[illegible] خسرو خان [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] خسرو [illegible]

خسرو خان [illegible]

سلطان [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible] خسرو خان [illegible]

[illegible]

[illegible] خسرو خان [illegible]

15791

[illegible] چون شب [illegible] بکار [illegible] سوی [illegible]

[illegible] پیش [illegible] بگفت [illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] خسرو [illegible] بگفت

[illegible] سلطان [illegible]

چون [illegible] بگفت [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] بگفت [illegible]

[illegible] و گفت اگر [illegible]

خسرو [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بگفت [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] پسر [illegible] سلطان

[illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible] امیر [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] و علاء الدین [illegible]

[illegible] جمشید [illegible]

[illegible]

[illegible] کی بود از غلامان سلطان [illegible]

[illegible] چون [illegible] خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بر درگاه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] غیاث الدین تغلق شاه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] قطب الدین [illegible]
[illegible]
[illegible] خسرو خان [illegible]
[illegible] بهادر [illegible]
[illegible]
[illegible] خسرو [illegible]
[illegible]
[illegible]

و چون سلطان [illegible] گشت و سلطان [illegible] اکثر اوقات بعبادت گذرانید [illegible]

[illegible] شیخ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible] پسر [illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible] و سلطان محمد [illegible]

[illegible] سلطان تغلق شاه [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible] شیخ نظام الدین [illegible]

شیخ [illegible]

[illegible]

پسر سلطان غیاث الدین بلبن پدر سلطان کیقباد و از قلعه بر آمدن سلطان بنا
و بسیار کرد سلطنت او بر نوعی که وقتی او شباهت و حکومت مشغول آن بادشاه
بر داشت و نگاه سپاهی از آن سلطان ناصر الدین و داد و پادشاهی سپاه و بنیاد چاکری
بر سلطنت [illegible] ناصر الدین بر رفت و با او جنگ کرده سلطان
پادشاه [illegible] ناصر الدین او را با سلطان
خود بسیار [illegible] سلطان [illegible] سلطان حکومت [illegible]
[illegible]
[illegible] شیخ [illegible] ابرار [illegible]
در [illegible] شیخ [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
نظام الدین [illegible] امیر خسرو دهلوی [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] وفات شیخ [illegible] کرده
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] شیخ [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان محمد [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان محمد [illegible] سلطان [illegible]
سلطان [illegible]

[illegible]

160 91

وفات سلطان [illegible] باشد [illegible] بود و صورت که

چون [illegible] آید [illegible] که آن شهر [illegible] کوهی

از پادشاه و سلطان [illegible] شیخ [illegible]

[illegible] سلطان آمده بود [illegible] قصر سلطان [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible] قصر [illegible] شیخ [illegible]

و چون سلطان [illegible] کشته بود [illegible] شیخ [illegible] قصر سلطان [illegible]

شیخ از قصر [illegible] آمد قصر [illegible] و بعضی گویند [illegible]

[illegible] بود با سلطان [illegible] و بعضی گویند که برقی از آسمان

آمد و قصر [illegible] و بعضی گویند که [illegible] سلطان [illegible] گویند

[illegible] بود [illegible] مدت

[illegible] و چهار سال و دو ماه

بعد از آن سلطان محمد شاه [illegible] پادشاه شد

[illegible] شهر [illegible] بود [illegible] شهر [illegible]

فاضل [illegible] بهشت و این سلطان محمد شاه

[illegible] در علم [illegible] و حکمت [illegible] تمام داشت

و با وجود [illegible] مشغول [illegible] بود و گاهی اراده [illegible] سکوت

[illegible] اسکندر رومی بودی و گاه در [illegible] سلطنت [illegible] اصحاب

[illegible] و ترویج امور [illegible] دین و اسلام و اقتدا

[illegible] و گاهی [illegible] نبوت [illegible]

[illegible] دنیا

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
سلطان گفت [illegible] نوبت [illegible]
[illegible] یک گروه [illegible] از [illegible]
[illegible] سلطان
[illegible] سلطان این [illegible] را باشاره [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
سلطان [illegible] شده گشته [illegible]
[illegible]
[illegible] این سلطان [illegible] چنان بود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ملک [illegible] ملک عمادالدین [illegible]
[illegible] ملک علاءالدین [illegible]
[illegible]
[illegible]

چون ایلچیان [illegible] سلطان گشته خبر آوردند

[illegible] سلطان [illegible] که در حضرت [illegible]

[illegible] پیش از آن حکم کرده

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

سلطان [illegible] کردی

[illegible]

[illegible] گشت و ملک [illegible]

[illegible] گشت و سپاه [illegible]

[illegible]

کرد و گفت [illegible] ملک [illegible]

[illegible] اگر [illegible]

[illegible] گشت [illegible]

[illegible]

[illegible] الحمد لله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

کرد و علی سکوت اختیار نموده ... با اهل و عیال ... کوچیده در
دولت آباد ... و مردمان ... دو ... دیگر ... کرده
بالطبع ... دولت آباد ... در ... کار ...
و از ... اکثر مردم ... دولت ... رسید ... که
رسیده ... قناعت ... دو ... تمام عیال ...
یافت ... به خبر ... دولت آباد ... شهر آباد ...
و ... آن ... بود ... برابر ...
... دور القرب ... پیش ...
... برابر ... بود و او را ...
... نمی ...
و اخر این کار ... رسید ... بسیار ... و وجود ...
... عراق و خراسان و ترکستان ...
اتفاق ... عرض ... بود ...
یک سال ... بسیار ... بود ...
و آن ... خام ... تا کار ... دیگر ...
... بسیار ...
صورت ... بسیار ... کوهها ...
خراسان تباه ... جنگ ...
که کسی ... رسیده بود ... رسید ...
... بود تا آن ... بسیار ...

[illegible]

سلطان بهلول در دهلی سپاه بسیار با او شد از حکام شهرها هر کسی به وی
ملحق شد و خلل کلی در امور سلطنت راه یافت بلکه [illegible] علی [illegible]
بود [illegible] عصیان شایع گردید و باج و ساو از ممالک منقطع گشت [illegible]
که حاکم ملتان بود [illegible] برافراشت و سلطان [illegible] آمده و
جنگ کرده او بگریخت و بکشت و مشهور است که [illegible]
قتل [illegible] از ایشان باز آمد [illegible] بازگشت و سلطان [illegible]
که برفت [illegible] سپاهی [illegible] شود و در آن [illegible] سلطان
و غلبت [illegible] عام [illegible] از جان [illegible] گشت و [illegible]
[illegible] عاصی شد و [illegible] سپاه [illegible]
[illegible] سواحل [illegible] سلطان ابراهیم [illegible]
[illegible] رفت [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] یکباره [illegible] و [illegible]
رفت [illegible] آمد و تاراج کرد [illegible] گشت و [illegible]
[illegible] شد و در آنجا [illegible] رسید [illegible]
[illegible] و [illegible] رسید [illegible]
[illegible] بود [illegible] رسید [illegible]
و [illegible] سلطان [illegible] داد و [illegible]

که سپاه شاه به تربیع سلطان روانی باخته بود با یکدیگر جنگی کردند و سلطان [illegible]
مغلوب شد و [illegible] های شهر [illegible] گرفتند [illegible] و ابراهیم [illegible]
از جنگی [illegible] بعد از [illegible] مغلوب شد [illegible]
[illegible] بحصار [illegible]
[illegible] و سلطان [illegible]
و [illegible] نسبت [illegible]
[illegible] آن عباس [illegible]
در باب [illegible] خلیفه [illegible] و خلیفه [illegible]
[illegible] حاجی سعید [illegible] خلیفه [illegible] و خلعت [illegible]
[illegible] سلطان با تمام [illegible]
[illegible] و خلعت [illegible]
و [illegible] حاجی سعید [illegible]
[illegible] نامه [illegible] جواب نامه [illegible]
[illegible] خلیفه [illegible]
[illegible] خلعت خاص برای سلطان آمد و سلطان با
[illegible] که امیرالمؤمنین [illegible] فرموده [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] حاجی [illegible]
[illegible] تاریخ [illegible] سلطان گفت [illegible]

[illegible]

بعد چون سپاه [illegible] سلطان [illegible] ترتیب کرده [illegible] سپاه [illegible] گرفت

و چین رفت و چین [illegible] تا [illegible] گشت و [illegible] سپاه [illegible]

حد ملک [illegible] کار [illegible] گشت [illegible]

سپاه [illegible] بدست [illegible] گشت سلطان [illegible]

[illegible] گشت [illegible] امارت [illegible]

[illegible] حکومت [illegible]

[illegible] ملک [illegible] حاکم [illegible] سلطان [illegible]

سلطان [illegible]

[illegible]

چون سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] سپاه [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] سلطنت [illegible] سال

چون سلطان [illegible]

امرای سپاه [illegible] شاه [illegible]

[illegible] امارت [illegible]

[illegible]

نامود و گویند که در مزار شیخ نسبت مردم ... گروه گروه برای زیارت او دهلی آمدند
و اینجا شیخ مشغول با مردم خود و تعلق شاه بود و شیخ با سلطان ... شد
و بعد وفات وی گذشته بر سر پادشاهی نشست و در آن وقت ...
... سال رسیده بود گویند که روزی سلطان از بازار دهلی میگذشت
... دهلی شور یافت اما چون سلطان در تته ... 
دهلی آمده پیش از آمدن سلطان فیروز شاه احمد ایاز ... 
و ... سلطان محمد شاه ... 
و خواجه جهان ... چون سلطان فیروز شاه
از ... آگاه شد نامه او نوشت و او ... 
... اگر ... احمد ایاز را ... سر از اطاعت باز کشید با ... 
بلی ... و چون سلطان ... رسید
با ... از دهلی ... و ... 
با ... عذر ... سلطان عذر او ... 
نوشت و ... در دهلی ... شیخ صدر الدین ...
شیخ بهاء الدین زکریا ... شیخ الاسلام ...
... شیخ ... 
... 
... 
و ... 

۱۶۴ ۹۱

[illegible]
چنین [illegible] شکست [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] احکام [illegible] حصار [illegible]
[illegible]
[illegible] حصار رسانیده [illegible] بسیار [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حال [illegible]
[illegible]
گشت [illegible] شگفت آمد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] دست بهم بسته فرمود [illegible] قلعه [illegible]

[illegible] دست بهم بسته فرمود [illegible] قلعه [illegible]

[illegible] یار گرفت چون [illegible]

[illegible] سلطنت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ملکان بعضی کتابهای [illegible] سلطنت باشد سلطان [illegible]

از زبان عربی بفارسی ترجمه نمودند [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] کتابهای در حکمت [illegible] کتاب [illegible]

شاه و سلطان [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] حاکم [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible] حاکم [illegible]

[illegible]

مالیات ... ملک ... بسیار بر سال قبول کرد سلطان

... بعد از ... رعایا ... سلطان ...

... و ... ساعد ... کار ... آن ...

... سلطان ... ملک ... جماعت

... رعایا ...

... رعایا ...

... خواستند ... بسیار ... سلطان

... سلطان ...

و دست ... [illegible]

... سلطان ...

دست ... [illegible]

... سلطان محمد ... کرد ...

... [illegible]

... [illegible]

... سلطان ... [illegible]

... [illegible]

رباط ... [illegible]

بود و سالار و [illegible] ولایت و [illegible] بود و [illegible] خود با فرزند

[illegible] دست [illegible] وقت [illegible] بود [illegible]

چون [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] دست [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] سپاه محمد شاه [illegible]

[illegible]

[illegible] و حاکم [illegible]

سلطان محمد [illegible]

[illegible] سپاه سلطان [illegible]

[illegible] سپاه سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان محمد [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible] دست بود [illegible]

[illegible]

[illegible]

کی فیروز شاه بن [illegible] برکسان [illegible] کرده
شکار [illegible] سلطان [illegible] فیروز شاه [illegible]
محمود [illegible] مدت [illegible] فیروز شاه [illegible] شاه [illegible]
مدت سلطنت او [illegible] سال [illegible] امیر تیمور گورکان معاصر بود
[illegible] وفات [illegible]
ترتیب [illegible]
عم خود [illegible] فیروز شاه [illegible]
[illegible] تغلق شاه [illegible]
[illegible] ابوبکر شاه [illegible]
خود را [illegible]
و کار [illegible] فیروز شاه [illegible]
با ابوبکر شاه [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible] ابوبکر [illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
ابوبکر را [illegible] شاه کرد [illegible] مدت سلطنت [illegible] تغلق شاه [illegible]

[illegible] مدة از آن سپاه ابوبکر شاه را [illegible]

کردند و نصیب جمیع قشون سلطان حسین با [illegible] سلطان

گشت و در پادشاه گردیده بود باز رفت [illegible] همه [illegible]

و در آن روز با دو [illegible] شاهانه بر سلطان حاضر شدند و حاکم [illegible]

گشته دیگر [illegible] شاهزاده محمد شاه [illegible] شاه [illegible]

[illegible] شاهزاده [illegible] سپاه [illegible] دعوی سلطنت کرد

و سلطان آنجا بیعت کردند [illegible] سوار و پیاده [illegible]

شاهزاده [illegible] تا رسیدن [illegible] سلطان

[illegible] شاهزاده [illegible] رفت و شاهزاده [illegible]

[illegible] بیست [illegible] جنگ سلطان [illegible]

[illegible] رفتند و باحکام [illegible]

[illegible] شاهی [illegible] سپاه [illegible]

[illegible] و قتل عام [illegible] مشغول [illegible]

سلطان [illegible] آگاهی یافت [illegible] شاهزاده [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] رفت و شاهزاده [illegible]

[illegible] از آنجا [illegible] سلطان

[illegible] رفت [illegible]

[illegible] سلطنت [illegible] شاه [illegible]

16791

چون سلطان ابوبکر بدست محمد شاه در دهلی [illegible]

بدست فیروز شاه [illegible] ملک [illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] در دهلی [illegible]

ملک [illegible]

[illegible] شرف الدین [illegible]

[illegible]

شاه [illegible]

[illegible] شاه [illegible]

[illegible]

سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

که سلطان [illegible] نوبت سلطنت [illegible] سال [illegible]

چون خسرو [illegible] بر تخت نشست [illegible] بگذاشت [illegible] بر تخت نشست

بیست [illegible] ماه [illegible]

[illegible] شاه میرزا [illegible]

شد و در روزگار [illegible] سلطان فتح شاه [illegible] برخاست [illegible]

و [illegible] یکبار [illegible] [illegible] بود که [illegible]

سرهنگان سلطان محمد شاه [illegible] بود [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] چون [illegible] سلطان

[illegible] رفت [illegible] خان و [illegible] خان [illegible]

سرهنگان بزرگ [illegible] بگذاشت چون اقبال سلطان

[illegible] بر سلطان [illegible]

سلطان [illegible] و [illegible]

[illegible] خان و [illegible] خان [illegible] سلطان

[illegible] گرفت و آن [illegible] نصرت شاه [illegible] خان

بن سلطان [illegible] شاه [illegible]

[illegible] اقبال خان نام [illegible]

نصرت

نصرت شاه و سلطان ناصر الدین ... [illegible] ... هر یک ... [illegible]

و ... [illegible] ... نصرت شاه ... [illegible] ... مخصوص ... [illegible]

سلطان ... [illegible] ... بادشاه ... [illegible] ... اقبال ... [illegible]

... [illegible] ... نصرت ... [illegible] ... خان ... [illegible] ... نصرت خان

... [illegible] ... نصرت خان ... [illegible]

... چون نصرت شاه ... [illegible] ... اقبال خان ... [illegible]

فیروز ... [illegible] ... تاتار خان ... [illegible]

... [illegible] ... شکست ... [illegible]

... [illegible] ... سلطان ناصر الدین ... سلطان ... [illegible]

... [illegible] ... سلطان ... [illegible] ... ملتان

... [illegible] ... اقبال خان ... [illegible]

... شکست ... [illegible]

... [illegible] ... خبر ... [illegible]

سلطان ... [illegible] ... امیر تیمور گورکان ... اقبال خان ... [illegible]

... [illegible] ... امیر ... [illegible]

... [illegible]

ملتان ... [illegible] ... و ... [illegible] ... فیروز ... [illegible]

دلی شتافتند بعد از آن کشمیر را در دست گرفت پسر محمد سید بودند
تیمور تا سه بگشت اقبال خان و سلطان ناصرالدین محمود
و تیمور از راه ریگستان رو به دهلی نهاد و قلعه میرت را محاصره کرد و
گشاد و بسیار مردم اسیر شدند و از آنجا به سپاهیان و شمار سپاه بگفت
هشتاد و ده هزار ... و شمار آنها ... زن و کودکان
روز ... همراه ... گشت ... دهلی رسید اقبال
و آنگاه جنگ گشت اسیران ... تیمور ...
کس ... تیمور ... اقبال خان ... تیمور ...
شاد ... تیمور ... و ... قتل ...
... بزرگ ... کشتگان را در ...
... تمامی کشتگان ...
... سلطان ناصرالدین ... گجرات
و ... تیمور با سپاه در شهر
دهلی ... و ... مردم شهر
... تیمور ... تیمور ...
و ... تیمور ...
و ... نمود
کرد

169 91

بازگشت و چون از نهر [illegible] گذشت [illegible] تیمور [illegible]

[illegible] گذشت و چون [illegible]

[illegible]

[illegible] تیمور [illegible] شهر را

[illegible] دریای گنگ شده اند

[illegible] بسیار کفار [illegible] در این مکان گرد آمده بودند تیمور

دلاوران [illegible] لشکر [illegible] بودند [illegible] شمشیر [illegible]

[illegible] ساختند و دریای گنگ [illegible]

[illegible] کوهپایه [illegible] شدند تیمور [illegible]

[illegible] تیمور [illegible] لشکر [illegible]

[illegible] و مسلمان شوند [illegible]

تیمور [illegible] خضر خان [illegible]

هندوستان کرده [illegible] حکومت لاهور و ملتان و دیبالپور

و خود بخراسان بازگشت و چون تیمور از هندوستان برفت

سرکشان [illegible] که گریخته بودند باز [illegible] سر [illegible]

[illegible]

بود و بعد از آن با افغانان منحرف آمده و آن سپاه را هزیمت کرده بجا
بدهلی آمده هزیمت شاه جهان کرد و دهلی بگرفت و شهر [illegible] را باد
نیز بگرفت سلطنت [illegible] و تا بیرون رفته و بنشست و کمال
حوالی دهلی را امرا اقبال خان بگرفت و دو بکرما را و در تصرف امرای
دیگر بجا بود و ولایت بگرفت [illegible] داشت و الا مرو [illegible]
و حوالی [illegible] تا نواحی سنده [illegible] خضرخان بود و [illegible]
[illegible] خان [illegible] و از [illegible] بیانه [illegible]
را بود و [illegible] بود [illegible] خان و سامانه غالب خان و بیانه شمس
داشت و [illegible] سرهنگان [illegible] خود [illegible]
و یکی [illegible] سلطان ناصرالدین [illegible]
دیگر بجا [illegible] ششم بار در دهلی [illegible]
[illegible] عاجز شده [illegible] خضرخان [illegible] با سپاه
و در وصل سلطان [illegible] نبیره [illegible]
و [illegible] اقبال خان لشکر [illegible] ابراهیم خان [illegible]
[illegible] و سلطان ناصرالدین را با خود [illegible]
[illegible] آمد [illegible] فتح نمود و دهلی بازگشت و سلطان ناصرالدین

همراه لشکر از اقبال خان بکشت و منشی [illegible] خان رفت
بین ابراهیم خان بجمعیت [illegible] بشتافت و از جانب [illegible]
سعادت [illegible] آمد [illegible] که [illegible] دست از [illegible]
بود شکست [illegible] بجمعیت اقبال خان [illegible]
شکست [illegible] بدست [illegible]
ازینجا با ابراهیم خان حاکم سامانه اتفاق نموده با [illegible]
بجنگ خضر خان [illegible] اقبال خان [illegible]
چون اقبال خان و خضر خان با هم رسیدند جنگ [illegible] شد
سپاه اقبال خان شکست [illegible] خضر خان
آوردند [illegible]
[illegible] اقبال خان بدهلی رسید [illegible]
[illegible] در سنه ۸۰۹ [illegible] ناصرالدین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بروزی سلطان با چند نفر بشکار رفته بود بخشی بسمت ... گشت و ...
پیاده گشت و در آن ... ملک ... مدت سلطنت او ...
بیست سال ... سلطنت ... شاه ...
ناصر الدین ... مدت ... و پنج سال ...
کرده بمسند سلطنت ... از خویشان ...
شمس الدین ... بود ... کرد و بیست ...
مدت ... سی سال بادشاهی کرده رحلت
چون سلطان ناصر الدین ... امرا ...
... بیعت کردند ... سپاه بسیار ...
... مدت ... با هم جنگ ...
و سپاه خود ... دست ...
... محبوس کرده ...
... بادشاهی ... نشست ...
... چون ... دست ...
... عمارت ... رواج کرده بود ... روزگار ...
نیکو سیرت با عدل و داد و شجاعت و سخاوت بود گویند که ...
... بود بیماری طبعی ... مدت سلطنت او ... سال و ... ماه

[illegible] سلطان مبارک شاه [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible] اکبر [illegible] سلطان [illegible]

حاکم کشمیر را گرفت غنیمت بسیار آورد [illegible]

[illegible] بود [illegible] در پای [illegible]

[illegible] با سلطان شاه [illegible] جنگ [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] شاه [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] جنگ کرد [illegible]

[illegible] شکست [illegible]

[illegible] با سلطان [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] شهر [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] چون سلطان [illegible]

[illegible] لاهور [illegible]

[illegible] بگرفت و از آنجا [illegible] رفته [illegible]

[illegible] جنگ [illegible]

لاهور [illegible] بگرفت [illegible]

[illegible]

سلطان دیده بود از انجا بجانب سورت رفت و در انجا بعلی آمده سپاه گران

جمع جمعیت ساخته بود [illegible] جالندهر جنگ [illegible] شد جمعیت [illegible]

[illegible] ملحق [illegible] بود [illegible] عساکر [illegible]

منهزمان سلطان بود و ملحق شد و شیخ علی بیک که از طرف

سلطان شیخ میرزا پسر تیمور حاکم کابل بود و طلب داشت شیخ علی در پنجاب

آمده دست بتاراج و غارت بگشاد و بسیار کسان را برده کرده بلاهور

آمده و حاکم دیبالپور با شیخ علی جنگ نموده شکست یافت سلطان

سپاه گران بجنگ شیخ علی فرستاد و او شکست خورده با خیل و حشم

بکابل بازگشت و چون سپاه او شکست یافت سلطان باز گشته

و در ان ایام سلطان با جسرت حاکم [illegible] جنگ افتاد و مظفر

گشت و جسرت بکوهها گریخته در حالیکه [illegible] ملک سکندر

حاکم انجا را گرفته و لاهور را محاصره کرد و شیخ علی با یک [illegible] کابل آمده

بار لاهور و ملتان خراب کرد ازین تاخت و تاراج بسیار تمام

خرابی کشیدند سلطان ازین حوادث آگاه شده بجانب

لاهور آمده و ملک [illegible] سپاه [illegible]

چون ملک [illegible] جسرت از لاهور بازگشت ملک

[illegible] ملک [illegible] بازگشت [illegible]

[illegible]

از آنجا که شیخ علی از کابل به لاهور آمده [illegible] کرد [illegible] در [illegible] لاهور

در لاهور گذاشته خود با [illegible] بر فتح [illegible] و سلطان [illegible] با جنگ [illegible]

شیخ علی [illegible] کابل رفته سلطان [illegible] شیخ علی [illegible]

[illegible] گرفته [illegible] سلطان [illegible] صلح نمود و سلطان [illegible]

بازگشت و سلطان ملک [illegible] وزارت معزول کرده کمال الدین [illegible] وزیر

کرد و این ملک [illegible] سبب سلطان [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

سلطان محمد شاه نشسته [illegible]

[illegible]

سلطان [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible] سپاه [illegible]

[illegible]

رفته رفته تا بحضور بادشاه رسید با خانخانان خطاب کرده [illegible] و دولت

را که شنیده بود بیک نسبت که کوکه کرده بجانب [illegible] خرابی بسیار [illegible]

نسبت تا بجنگ [illegible] صلح نموده بود از سلطنت [illegible] کرده [illegible]

نسبت [illegible] در [illegible] که او را [illegible] سلطنت خود [illegible]

داشت از این [illegible] که بار با [illegible] برای آن [illegible]

[illegible] در بازار [illegible] گشت ناگاه [illegible]

شگفت که نسبت که بادشاهی دهلی [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] متاع [illegible] را [illegible]

[illegible]

[illegible] گفت مال خود دادم [illegible]

[illegible]

[illegible] بادشاهی [illegible] افتاد [illegible]

و سپاه [illegible] گرد [illegible] خانخانان بسیار [illegible] آمدند

بعضی [illegible] از سلطان [illegible] گرفت [illegible]

از سلطان [illegible] سپاه بر سلطان کشیده او را [illegible] بحصار گرفت

و چون [illegible] گشت تا [illegible] برگشت [illegible] سال [illegible]

کار سلطان [illegible] او را [illegible] خود [illegible]

چون سبب [illegible] سلطان بیمار شده [illegible]

[illegible]

173 91

مدت سلطنت او پانزده سال یکماه و چند روز بود

... سلطان ... پسر سلطان علاء الدین ... در سنه ۹۰۵

[illegible] بسلطنت نشست ... [illegible] ... بیعت کرده

بیعت کردند و ... سلطان ... بعشرت ... [illegible]

احوال ... سپاه ... چون مستی ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... سلطان ...

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... سلطان ...

... سلطان ... [illegible]

[illegible] ... سلطان ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] مشغول [illegible]

[illegible] عیش و عشرت در [illegible]

یکی [illegible] دیگر [illegible]

[illegible] خود [illegible]

[illegible] سلطان

[illegible] سلطان [illegible] شکست [illegible]

[illegible] جنگ [illegible]

[illegible] شکست [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] حسین خان [illegible] شکست [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

سلطان [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] جنگ [illegible] حسین خان [illegible]

حسین خان [illegible] شکست [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] شکست [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] جنگ [illegible] آگاه بود

[illegible] جنگ [illegible]

[illegible]

[illegible]

تو بوده بمحبت نشستیم و این شعر بوده من در انگلیس [illegible]
و از رفتن جهان گذشته نکنیم [illegible] از یاد این [illegible]
[illegible] سعدوان [illegible] سادات [illegible]
[illegible] مسعود [illegible]
[illegible] بیست سال [illegible]
[illegible] مدت [illegible] سال و هفت [illegible]

ابن سعوان اصفهانی

[illegible] بوده [illegible] نام [illegible] گذار [illegible]
[illegible] ولایت [illegible] عالم [illegible]
[illegible] جگر [illegible]
[illegible] هفت [illegible]
[illegible]
[illegible] سعدوان [illegible]
[illegible] مدت [illegible] نام [illegible]
چون [illegible] جوان [illegible]
[illegible] گرفت [illegible]
[illegible] گشت سعوان عالم [illegible]

سعادت محمد [illegible] کار [illegible] کشیده [illegible] محاربت [illegible]

[illegible] سلطان علاء الدین [illegible]

حمید خان [illegible] حمید خان [illegible]

[illegible] حمید خان

[illegible] اعتبار [illegible]

[illegible] بعضی [illegible] حمید خان [illegible]

[illegible]

[illegible] حمید خان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حمید خان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حمید خان [illegible]

[illegible] حمید خان [illegible]

[illegible]

[illegible]

کرد [illegible] آنکه در دین [illegible] شکست [illegible] [illegible]

پسر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

و [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

و [illegible] بعضی [illegible]

سلطان محمود خان [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

آنگاه [illegible] محمود خان [illegible]

و [illegible] [illegible]

سلطان [illegible] سلطان [illegible]

و [illegible] سلطان محمود [illegible]

سلطان محمود [illegible] شکست [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] حسین خان [illegible]

[illegible] بود چون سپاه سلطان افتاد و زنان او که دختر [illegible]

[illegible] بود [illegible] به حضرت سلطان علاءالدین [illegible]

[illegible] نشست [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] شهر [illegible]

[illegible] سلطان علاءالدین [illegible]

[illegible] گرفته بود [illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

سلطان [illegible]

[illegible] از دست [illegible]

[illegible]

[illegible]

چون سلطان [illegible]

[illegible] بعضی گفتند [illegible]

[illegible] گفتند [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شکار [illegible] خان گفت [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] پسر [illegible] گفت [illegible]
[illegible] خانخانان [illegible]
[illegible] گفت [illegible] است [illegible]
[illegible] پادشاهی [illegible] است [illegible]
سکندر [illegible] سلطان [illegible] بود [illegible]
[illegible] گرفت [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] بود [illegible] است [illegible]
[illegible] سال [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] کردند [illegible] سلطان [illegible]
پسر فیروز شاه پادشاه شد ملک سرور [illegible]
سلطان شرف الدین [illegible]
سلطان محمد شاه [illegible]
[illegible]
[illegible] گرفت [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] سال [illegible]
[illegible] یک سال [illegible]

سلطان ابراهیم [illegible] پادشاه [illegible] و از پس وی فرزندش سلطان محمود [illegible] با [illegible]

و از پس وی پسرش سلطان محمد شاه [illegible] شاه شجاع [illegible] و از پس وی سلطان [illegible]

بایزید سلطان [illegible] آن [illegible] سکندر [illegible] و دو سال [illegible]

سلطان [illegible] سلطنت [illegible] شاه شجاع [illegible] گشت و این [illegible]

مردی [illegible] بود [illegible] شاه شجاع [illegible] کرد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شاه [illegible] بود [illegible]

[illegible]

و [illegible] شاه شجاع [illegible]

[illegible]

[illegible] شاه شجاع [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] و گفت که [illegible]

[illegible] گردند و [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] پسر [illegible]

[illegible]

ملک شاه ... سلطان ... پسر ... به استقبال ... [illegible]
... [illegible] ... شده ... همه ... [illegible] ... دست
... [illegible] ... [illegible] ... ضیق النفس ... گذشت
مدت ... سلطنت ... سال ... بوده
جلوس سلطان ابراهیم پسر ... پادشاه ... [illegible]
... [illegible] ... سلطان ... [illegible] ... نموده ...
... [illegible] ... که ملک ... [illegible] ...
... سلطان ... [illegible] ... سلطنت ...
... [illegible] ... سلطان ... [illegible] ...
... [illegible] ... کسان ... [illegible] ...
... [illegible] ... کسان سلطان
... [illegible] ... سلطان ... [illegible] ...
و عده ... [illegible] ... جهان ... [illegible] ...
... [illegible] ... که ... [illegible] ...
با سلطان ... جنگ کرد ... سلطان ... [illegible] ...
... جهان ... [illegible] ... گشت ...
... [illegible] ... سلطان ...
... سلطان ... [illegible] ... قبول ... [illegible] ...
... سلطان ... [illegible] ...
... سلطان ... جهان ... [illegible] ...

[illegible]

[illegible]

و بعضی ممالک را محافظت و زمستان بود چون کار این سلطان الغ
سلطنت به عمر پایه رسید حاکم شهر و رعایای خود و مردم عمل ها
بیت نفیسه را خلاف در نهاد چون عبور نمود با حصه [illegible] برخود [illegible]
همه ممالک را گرفت و دو نمایان [illegible] که حاکم لاهور بود و بعضی ممالک دیگر
[illegible] چندگاه از سلطان [illegible] رسیده بنیاد نهاد بر پادشاه کابل [illegible]
درگذشت [illegible] ممالک به [illegible] کشید و با سلطان ابراهیم [illegible]
او در گذشت مدت سلطنت او هفت سال بود بعد از سلطان [illegible]
از فرزندان سلطان [illegible] عمل [illegible] اختیار [illegible]
[illegible] یافت از [illegible] سلطنت [illegible] مدت سلطنت
او شاهان هشتاد و یک سال و پنج ماه در هندوستان [illegible] بود [illegible]
که تعیین آن زمانه چه چیز بود [illegible] که کسی از [illegible] کار [illegible]
[illegible] گرفت ممالک به [illegible] یکدیگر [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] سلطنت به تیموریان [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] ۹۳۲ [illegible] بابر از فرزندان امیر تیمور گورکان
بود و این تیمور از نسل [illegible] چنگیز خان پادشاه [illegible] بود که اکثر
ممالک را متصرف شده بود و در کتب تاریخ احوال او مسطور است
و این تیمور بعد از وفات پدر [illegible] ترک [illegible] کرده [illegible]

بود و نوشته بود ... فوج ساکن ... در سمرقند ... سلطنت ... [illegible]
... [illegible] ... گشته ... [illegible]
... [illegible] ... لرستان ... [illegible]
... [illegible] ... خوزستان ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

[illegible] شیخ [illegible] شکست [illegible]

[illegible] شیخ [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] شیخ [illegible] عالم [illegible] شیخ [illegible]

[illegible] [illegible] گرفت [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] احمد [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] عالم [illegible] کابل [illegible]

[illegible] کابل [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

هندوستان [illegible] القصه [illegible] القاضی

[illegible]

سلطان هندوستان می‌شنید که شهزاده وفات [illegible]
[illegible] هیچ [illegible] بنشست [illegible]
[illegible] شهر [illegible] دریای [illegible]
و پیال [illegible] نشست [illegible]
[illegible] سپاه [illegible] هر یک [illegible]
خود عصیان [illegible] حاکم لاهور بود [illegible]
که وقت ملک [illegible] تحریص کرد [illegible] سپاهی [illegible]
[illegible] پنجاب [illegible] خود [illegible]
[illegible] سپاهی [illegible]
[illegible] کرده [illegible] شده [illegible]
پنجاب بودند جنگ کردند و [illegible]
[illegible] سپاه خود [illegible] کرد [illegible]
[illegible] از دریای [illegible] کرده [illegible]
پنجاب [illegible] تا سال [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] از [illegible] خود [illegible]
[illegible] حکومت [illegible]

نصرت گرفت و عزم هندوستان مصمم نمود و از راه کابل و غزنین [illegible]

در قلعه قندهار آمده آنرا گرفت و [illegible] بابر پادشاه شده [illegible]

[illegible] گرفت و در قلعه [illegible] محبوس کرد و بعد از آن [illegible]

از آنجا کوچیده در سیالکوت فرود آمد و از آنجا همایون پسر خود را بجنگ [illegible]

[illegible] فرستاد و همایون آن قلعه را گرفته [illegible]

سلطان ابراهیم از آمدن بابر آگاه شده با صد هزار [illegible]

و توپخانه جنگ از دهلی برآمد بابر نیز از سیالکوت کوچ کرده در پانی

پت فرود آمد سپاه سلطان ابراهیم نیز رسیده [illegible] میان سلطان و بابر

[illegible] جنگ [illegible] صف [illegible] سپاه [illegible]

[illegible] پیاده [illegible] سپاه بابر [illegible]

[illegible] سپاه بابر [illegible]

[illegible] راست [illegible]

[illegible] سپاه

[illegible] در [illegible] صف [illegible]

[illegible] فیلان [illegible]

فیلان [illegible] گشته [illegible]

فیلان [illegible] گشته [illegible] فیلان [illegible] سپاه [illegible]

و بعد از آنکه چون واقعه ناگاه فیروز شاه سلطان ابراهیم آمد گذشت
سپاه با جمعیت بسیار در حوالی [illegible] سلطان بهزد سپاه سلطان در [illegible] کشته
و قتل بسیار [illegible] جنگ بسیار سپاه [illegible]
شش [illegible] لشکر بازیت سلطان [illegible] آمد [illegible]
باقی مانده بودند جهت آن [illegible] بودند [illegible]
[illegible] سلاطین [illegible] اتفاق [illegible]
سپاه [illegible] روزی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان ابراهیم [illegible]
سلطان [illegible] دست [illegible]
با سلطان [illegible] سلطان [illegible] الدین [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] الدین علاء الدین خلجی [illegible]
[illegible] الدین [illegible]
[illegible] محمد شاه [illegible]
[illegible]

به عهد سلطنت [illegible] رسیده و بعد از او به پسرش محمود شاه و بعد از آن به پسرش

شاه زمان [illegible] شاه شجاع الملک [illegible] رعیت [illegible]

[illegible] بارکزائی [illegible]

[illegible] از سرکردگان افغانان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

را با سکاتیه پت رفت و سپاه او [illegible] منع [illegible] واقعات [illegible]
[illegible] مسعود [illegible] شنیدن این خبر [illegible]
[illegible] از [illegible] نشست [illegible]
و [illegible] ملتان [illegible]
بسیار از روزگار سلطان محمد شاه [illegible] خضر خان [illegible]
سلطنت [illegible] حکومت [illegible]
کردند و شیخ یوسف [illegible] ملتان
[illegible] حکومت کرد [illegible]
[illegible] شیخ یوسف را [illegible]
خود را سلطان قطب الدین نام کرد و شیخ یوسف [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] سلطان قطب الدین [illegible]
حکومت کرد [illegible] سلطان حسین [illegible] نشست [illegible]
سلطنت [illegible] سلطان محمود [illegible]
[illegible]
[illegible] سال [illegible] سلطان حسین
[illegible]
[illegible]

نمود و تربیت کرد و مردم بسیار را بهره‌مند ساخت مدت سلطنت او هشت سال [illegible]

[illegible] بعد از فوت او [illegible] بمناسبت [illegible]

[illegible] از شهر بیرون کرده [illegible] حکومت [illegible]

[illegible] حکومت ملتان [illegible] ولایت [illegible]

سال [illegible] مدت [illegible] پادشاه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مدت سلطنت او [illegible] کابل [illegible] هندوستان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

همراهی سپاه [illegible] بجهت تسلط نمودن او رو [illegible] و رفت
[illegible] شد و دیس [illegible] امیر تیمور گورکان [illegible]
کامل [illegible] سلطان محمود [illegible] بجا گذاشت [illegible] ۱۴
[illegible] گرفت و [illegible] سلطان محمود بن سلطان [illegible]
سپاه [illegible] سپاه بجنگ [illegible] و سلطان محمود [illegible]
[illegible] رفت و [illegible] پیاده [illegible] گذشت [illegible]
[illegible] با امیر [illegible] عاصی شد و سلطان [illegible]
[illegible] کرده [illegible] گردید
از قلعه [illegible] سلطان [illegible] رفت [illegible] سلطان
[illegible] محمود [illegible] تاتارخان [illegible] لشکر گران
بجنگ [illegible] فرستاد تاتارخان قلعه [illegible]
[illegible] سپاه گران بجنگ تاتارخان فرستاد [illegible] جنگ کرده
تاتارخان [illegible] بجنگ سلطان [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] بحصار گرفته بود [illegible] جنگ
[illegible] جنگ سخت [illegible]
[illegible] بگریخت [illegible]
جنگ [illegible] سلطان [illegible] گذشت

نزد خود برده بجای خود پنهان ساخت همایون با کمند بالا رفته قلعه ملازمان
ولایت را غارت نمودند چون بجانب احمدآباد شد همایون پادشاه رفته کرده بود بعد
محاصره قلعه گشت روزی همایون بر پشت کوه رفته قلعه نشست جای
نزدیک قلعه دید که راهی در سنگ شد سی نفر با بیخهای آهنی پیاده شدند
و خود هم با همایون از سنگ بالا رفته بود و خود با آهنی ... را همراه
بالای قلعه برآمد و با آن قلعه را تسخیر نمودند چون شب همایون با
یکصد و ... مردم ... قلعه ... سپاه ... بود
و مردمان را کشته و خزانه و اسباب تمام غارت کردند ...
خزانه را در قلعه یافتند روزی یک سال سپاه از آن ... همایون
سر ... میرزا عسکری را ... ولایت
میرزا ... گجرات ... سلطان بهادر ... عقب
میرزا کامران ... گجرات رسید میرزا ... و ...
با ... همایون ... میرزا کامران ...
... همایون گفته بودند که میرزا هوای سلطنت ... همایون
... میرزا عذر خواست همایون ...
... میرزا محمد زمان ...
... گجرات آمده ... همایون
سپاه ... میرزا ... گجرات ...
با ... سلطان بهادر ... میان آمد

خبر سلطان بهادر به هزیمت رفتن و ... [illegible] به ... رفت چون در ایام گجرات

خود سکندر ... سوار شده در دریا ... که ... در دریا غرق شد

در ملک گجرات ... رفت پاک شد و همایون به آگره بازگشت چون ... سال 181

پادشاهی همایون ... نشست ... با شیرخان افغان ... جنگ ... 91

هزیمت شد و همایون ... رفت و قصه شیرخان ... که ... [illegible]

... شیرخان سوداگری ... اسپان ... [illegible] ... سلطان

... [illegible] ... اختیار کرد و ... [illegible]

... [illegible] ... عالم ... [illegible] ... چون ... [illegible]

... [illegible] ... شیرخان ... [illegible] ... جان ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible] ...

... [illegible] ... [illegible] ... خورشید

... [illegible] ... گفت ... [illegible] ... برخاست و ... [illegible]

... [illegible] ... گفت ... [illegible] ... [illegible]

گفت خوابی که دیدی ... [illegible] ... [illegible]

و ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible] ... [illegible]

پدر خود بنام فرید خان نهادند — فرزندی با شکوه کلان مینگریست

از پدر [illegible] طلبید و روزی از آن راه میگذشت [illegible]

[illegible] خان بسید بادشاه هندوستان [illegible]

[illegible] کرد [illegible] این است [illegible] شنید [illegible]

[illegible] غریب [illegible] بود چون فرید خان [illegible]

[illegible] جاگیرات [illegible] جمال خان

حاکم جونپور حسن خان را [illegible] است

[illegible]

[illegible] فرید خان [illegible]

در سال [illegible]

[illegible] فرید خان [illegible]

[illegible] در علم صرف و نحو [illegible]

[illegible]

فرید خان [illegible]

تا [illegible] سلطان ابراهیم [illegible] بادشاهی [illegible] گرفت

و در آن زمان که امرای [illegible]

[illegible] سلطنت [illegible] فرید خان [illegible] سلطان محمد [illegible]

و در شکار بود و رسید که درین وقت بر سلطان محمود [illegible]

[illegible] شیر خان رسید قطب خان [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] سلطان محمد [illegible]

و [illegible] شیر خان [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] شیر خان [illegible]

[illegible] شیر خان را [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] شیر خان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان جنید [illegible]

[illegible] شیر خان [illegible]

[illegible]

[illegible] شیر خان [illegible] شیر خان [illegible]

و در اینجا [illegible] سلطان محمد [illegible] سلطان محمد [illegible]

[illegible] شیر خان [illegible]

[illegible]

همیشه همایون [illegible] چنار [illegible] مرزا با محمود بنگاله را سر [illegible] گرفت

چون [illegible] همایون پادشاه شد و سلطان محمود بن [illegible] بنگاله

بود [illegible] بنگاله بدست [illegible] و [illegible] همایون پادشاه گردانیدا

شیرخان با سلطان محمود [illegible] با همایون جنگ میکردند

چون سلطان [illegible] شیرخان [illegible]

در [illegible] بنگاله [illegible] اطراف [illegible]

[illegible] همایون جنگ [illegible] شیرخان [illegible]

[illegible] قلعه [illegible] همایون [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] جنگ [illegible] شیرخان

[illegible] همایون [illegible]

[illegible] بنگاله [illegible] همایون [illegible]

[illegible] همایون [illegible] بنگاله [illegible]

شیرخان [illegible] جنگ [illegible] بنگاله [illegible]

[illegible] رفت [illegible] قلعه [illegible]

[illegible] قلعه [illegible]

[illegible] بنگاله [illegible]

[illegible]

[illegible] بودند [illegible] فرود آمد [illegible]

فرود آمده [illegible] سپاه [illegible]

[illegible] که پیش او بودند [illegible]

[illegible] رسیدند [illegible]

[illegible] کرده بودند [illegible]

مردان [illegible] بیست [illegible]

اندرون قلعه [illegible] سپاهیان [illegible]

و [illegible] بسیار [illegible]

[illegible] حمله کرده [illegible]

فتح [illegible]

[illegible] کرد [illegible]

و [illegible]

[illegible] بسیار [illegible]

کشته و سپاه بسیار [illegible]

[illegible]

[illegible]

شهر [illegible]

همایون را [illegible] خبر این کار کرد همایون [illegible] شکست [illegible]

[illegible] دست [illegible] پشیمان [illegible] بسیار [illegible]

[illegible] همایون [illegible]

[illegible] کنار [illegible] رسید شیر خان [illegible]

[illegible] همایون [illegible]

[illegible] تمام [illegible]

[illegible] شیر خان [illegible] همایون [illegible]

[illegible] همایون [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اسپ [illegible]

[illegible] همایون [illegible]

[illegible] همایون رسانید و دست [illegible]

[illegible] رسانید همایون [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

دست همایون بگرفت و از راه دشت بیرون کشید و سپاه [illegible] تیمور [illegible]
همایون [illegible] بنگاه [illegible] خواست [illegible] و در بنگاه [illegible]
[illegible] بسیار [illegible] خواست [illegible]
دیگر [illegible] همایون [illegible] نزد [illegible] همایون [illegible]
[illegible] از [illegible] علم [illegible]
همایون سپاه [illegible] همایون از [illegible]
[illegible] همایون [illegible] گشت [illegible]
[illegible] رفت همایون [illegible] خواست [illegible]
[illegible] سپاه [illegible] گشت همایون [illegible]
و [illegible]
[illegible]
[illegible] سپاه [illegible]
[illegible] تاریخ [illegible] سنه ۹[illegible]
[illegible] همایون [illegible]
[illegible] همایون [illegible]
[illegible] گشت [illegible]
صلح کرده [illegible] رفت [illegible]

لهار

ز دست میرزا کامران هالک عظیم شد یکسره پراکنده روی به هزیمت آورده و فرو
رود سکید همایون به جانب بحر رفته شکست خورده ... میرزا عسکری
شد همایون ... تاریخ ... دست ... شد ... شد
... که میرزا ... بر گرفته ... واقع ... یا ... بهر ... شد
عسکری ... شد ... کامران ... بعد ... شاه ... همایون
چون ... شکست ... کامران ... بعد ... دست کرد ... ی
... کرد ... شد ... که شد ... است ... شد ... عم
دران ... او ... بود ... به ... شد ... شاه ... شاه ... از
شاه طهماسپ ... شد ... بود ... با

چون شنید این حال با خود گفت از تب

همایون با شکست نزدیک بود ... که ... دریای ... عجم
... شد ... بود ... و ... شد ... کرده ... شد
... را ... تمام ... بر ... شد ... شد
... شکست ... شده و ... گروه ... شد
... شاه ... نهاد و ... و ... شد ... کرد
... شد ... شاه ... با ... پیش ... از ... سم
... که ... بود ... شهر ... شد ... با

همراهی ... شیرشاه و ابراهیم خان ... بود خضرخان ... حرکت ...
... شیرشاه ... آمده ...
... خضرخان ... [illegible]
بجهت ... بار دیگر ... شیرشاه ... ولایت ... بوده ...
چون ... دست ... حاکم ... بود
حصار ... شیرشاه ... دست ... [illegible]
... بوده ... شیرشاه ... [illegible]
... دست ... شیرشاه ... خان ... [illegible]
... شیرشاه ... [illegible]
... خان ... خان ... [illegible]
... شیرشاه ... خان ... [illegible]
... شیرشاه حصار ... [illegible]
... شیرشاه ... خان ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... شیرشاه ... [illegible]
... [illegible]

[illegible] شکست [illegible] شده [illegible]
[illegible]
[illegible] شیرشاه [illegible]
[illegible]
[illegible] شیرشاه [illegible]
[illegible] سپاه [illegible]
[illegible]
[illegible] شیرشاه با لشکر بازگشت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شیرشاه [illegible]
[illegible] سپاه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شیرشاه با لشکر بازگشت [illegible]
[illegible] بازگشت [illegible]

[illegible] شیرشاه [illegible] و محمود شاه [illegible]

[illegible] گویند [illegible]

[illegible] شیرشاه [illegible] گشت [illegible]

[illegible]

[illegible] خود گفت [illegible] باش

[illegible] شیرشاه [illegible] و درخواست شیرشاه

[illegible] گفت شیرشاه [illegible]

[illegible] شیرشاه [illegible]

و درخواست شیرشاه [illegible]

[illegible] گفت شیرشاه [illegible]

[illegible] و بعد از آن [illegible] باش

[illegible]

[illegible] که شیرشاه [illegible]

[illegible]

[illegible] شیرشاه [illegible]

[illegible] شیرشاه [illegible] کرد [illegible]

[illegible] شیرشاه [illegible]

[illegible]

علاءالدین خلجی بنگاه [illegible] دولت [illegible] کی [illegible] است [illegible] کی
و [illegible] کرده [illegible] بنگاله [illegible] پنجاب [illegible] کی
و [illegible] کی [illegible] نصب [illegible] بنگاله [illegible]
کا [illegible] بنگاله [illegible] و دهلی [illegible]
[illegible] کاروان [illegible] بنگاله [illegible] ملک
[illegible] کاروان [illegible] برای [illegible] مسافران [illegible]
[illegible]
[illegible] مسافران [illegible] و [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] و [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بنگاله [illegible] پادشاه [illegible] آمده [illegible]
تا [illegible] است که [illegible] رسید [illegible]
[illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] آورد [illegible] محاصره نمود [illegible] چون [illegible]
[illegible] دهلی [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]

بهرام میرزا [illegible] رفت اندرون حصار شدند تا گاه چند روز
شد [illegible] و دیگر [illegible] رفت سپاه [illegible]
[illegible] شاه [illegible] نزدیکی [illegible]
[illegible] سپاه [illegible]
حصار مفتوح شد و [illegible] شاه [illegible] تاریخ وفات او از
بعد از [illegible] مدت حکومت او بیست سال [illegible]
سال [illegible] شد [illegible]
[illegible] شاه [illegible] خان پسر بزرگ [illegible]
بود [illegible] سپاه [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] شاه [illegible]
[illegible] خان نوشت که من این پادشاهی برای [illegible]
چون تو [illegible] شاهزاده و در جواب نوشت که اگر [illegible] خان
[illegible] و عیسی خان را [illegible]
[illegible] بدست [illegible] شاه [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible]
شاهزاده [illegible] از [illegible] بگرفت [illegible]

[illegible]

لشکری [illegible] شاه و [illegible] پشت [illegible] شکار [illegible]
[illegible] اعلام شاه عادل خان گفت [illegible]
عادل خان [illegible] دوست [illegible]
[illegible] پشت [illegible]
[illegible] شاه [illegible] خان [illegible]
[illegible] شاه [illegible] عادل خان [illegible]
[illegible] شاه [illegible] شاهزاده [illegible] خان [illegible]
[illegible] شاه [illegible] خان [illegible] بگرفت [illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible]
[illegible] خان [illegible] خان [illegible]
[illegible] شاه [illegible]
[illegible] شاه [illegible]
[illegible] آمد [illegible] شاه [illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible] بگرفت [illegible] شاه [illegible]

کرد و بیگناه را بکشد و اسلام شاه قبول نکرد و قطب خان را با شهباز خان

لوحانی که پسر عم شیرشاه بود و یکی دیگر چهار کس را در زنجیر کشیده بقلعه گوالیار فرستاد و

در وقت شیرشاه که قلعه رهتاس بنیاد کرده همه در بند بودند اکثر هلاک شدند و سعید خان

برادر اعظم همایون آمد و اسلام شاه را ملازمت کرد چون سعید آمد اعظم همایون

را در پنجاب نصیحت او نپذیرفت اعظم همایون ملازمت خواجه خضر و جمعی ایشان

که در کومک همایون بودند شیر ... اعظم همایون در مقابل اسلام شاه

با جمعیت ... شهر ... سرکار ... اسلام شاه ... کرده

سپاه ... آمده ... شکست ... خواص خان با اعظم همایون شکست

پسر سعید ... اسلام خان ... کس ... با ... و

کردن ... خواص خان را ... گفت اعظم همایون ... 

... خواص خان ... 

شیرشاه ... روز بروز دیگر ... 

و عیسی خان با سپاه خود ... اسلام شاه

... اعظم همایون ... 

... هیبت ... سعید خان برادر اعظم خان ... 

... اسلام شاه ...

بیگیرد

[illegible] ما بین [illegible] ساخت و کشته [illegible]
[illegible] بازگشت [illegible]
[illegible] یکی از سرکردگان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] عاصی گشته [illegible]
[illegible]
[illegible] ساخته [illegible] سلطان [illegible] حاضر شده [illegible]
[illegible] حکومت [illegible]
[illegible] حکومت [illegible]
[illegible] یکی از سرکردگان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حکومت [illegible]
[illegible] گرفت [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بخود و فرزند توفیق ... شاه خود را گشت ... زن ابراهیم کرد تا بادشاه در
خود خواند گرفت و درین ... خان مخالف را با زن با گرفت چنانچه
گفت ... مستور ... سکندرخان پسر زن گشتن
... بادشاه شد و خود را سلطان محمد عادل لقب
سکندر را که پسر عم خان بزرگ بود از فتح معزول کرد و هرست ... را
حاکم آنجا ساخت ... خان با سکندرخان گفت که سلطان
عادل معزول کرد و فتح ... بخشیده ... که سکندرخان ... کرد
سکندرخان برخاست ... خان را ... بگشت و ...
سلطان محمد عادل کرد سلطان ... بگریخت و ... ابراهیم خان ...
... آنکه ... ابراهیم ... است و
بلمان آنکه ... سکندرخان ... گفت ...
که ... ابراهیم خان سور ... بیعت ...
... سکندرخان را ... گرفت و ...
سلطان محمد عادل ... سلطان محمد ... شاه
... و ... سلطان ...
... خان ... شکست ...
... ابراهیم خان ... سکندرخان سور

قرار

که خود به سلطان بجای پدر بود و چون آن مدت فوج سلطان را از هیبت خود دید
خود و سلطان را بر سر حکم کرد و سلطنت نشست سلطان محمود شاه را از
زر بسیار نام عظیم و تمام شهر بزرگ گشت و بعد از آن به سر کار او بزرگ شد
بود با چند یک سال در همه سلطنت کاری پیش نرفت و سلطان
و از سر سلطنت نشسته خود را سلطان نشسته نام کرد و بعد از آن
سلطان سکندر و سلطان ابراهیم هر چند بار دیگر دو کار را
هند و هندوستان همه زیر و زبر ساخت و همایون که از شیر شاه شکست خورده
با ایران رفته بود چون احوال سلطنت افغانان شنید و ملک
مالک هندوستان گردد و خان بود که بعد از شکست همایون
شد و چون شکست از شیر شاه گرفته با ایران رفته بود
بسیار چنانچه با ایشان و ایران از امداد او کار شد
ایرانی سلطنت خود نامه نوشت و همه همایون شاه را در سبب
در سند و مرو و سر دفتر و چند ای اوشان همه روی می باشد
در آن نامه یاد کرده بود که از سلطنت همایون بسیار همه
شناسی او را موجود هم سلطنت و سامان سبب از ایران یار شد که در
حاکم انجا اسباب بازی و دیگر از سلطنت و سامان

و چون بمشهد مقدس رسید و بادراک زیارت عتبهٔ امام علی ابن موسی الرضا

تشریف یافت و مدد خواست و چون بنزدیک شهر [illegible] رسید

شاه طهماسب فرزند خود را بدیدن او فرستاد و چون بشهر [illegible]

[illegible] عالی [illegible] با همایون دیدار کرد و خواسته [illegible]

[illegible] با [illegible] مرصع و کمر [illegible] کوس [illegible]

[illegible] تمام مرصع [illegible]

کسان همایون [illegible] شاه طهماسب [illegible] اسلام بود

و دیوان [illegible] همایون را از [illegible] ساخت و همایون

[illegible] کردن [illegible] شاه [illegible] شاه

[illegible] همایون [illegible] ایران [illegible] شاه طهماسب چون

خواست که [illegible] شاه رخصت خواست شاه [illegible]

همایون را [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] شاه [illegible] همایون

با فوج ایران [illegible] و چون [illegible]

پیش آمد [illegible] رفت [illegible] همایون گرفت [illegible]

[illegible] شاه طهماسب [illegible] کابل [illegible]

[illegible] کرده [illegible]

کامران

کامران میرزا [illegible] همایون پادشاه [illegible] کامران میرزا [illegible]
[illegible] همایون [illegible] میرزا [illegible] زمان [illegible]
و [illegible] گفت [illegible] شب [illegible]
زمان [illegible] گفت همایون [illegible] گفت [illegible]
همایون [illegible] رفت [illegible] کابل [illegible]
[illegible] گفت [illegible] رفت [illegible] نشسته که
همایون [illegible] کامران میرزا [illegible] نشسته [illegible]
کابل [illegible] گفت همایون [illegible] صحبت [illegible] کابل [illegible]
و کامران [illegible] زمان [illegible] همایون [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] بگذشت [illegible]
[illegible] بگذشت [illegible] همایون [illegible]
کابل [illegible] گفت همایون [illegible] کابل [illegible]
بگفت [illegible] کامران میرزا [illegible] گفت
همایون [illegible] کابل [illegible] رفت [illegible] قلعه [illegible]
بشکست همایون [illegible] گفت [illegible] همایون [illegible]
و [illegible] کرده همایون [illegible] بدخشان [illegible] داد [illegible]
[illegible] کامران [illegible] بکابل بازگشت [illegible]

درکابل آمد و میرزا هندال بعد شکست میرزایان با سپاه اندک شد
شکست خورده همایون با سپاه بلخ آمد میرزا چاکر برای جنگ برآمده و شکست
در قصبه بلخ منهزم شد و همایون شاه دست گرفته و قصبه گرفت بعد چند روز با
خود اتفاق نمودند و تمامی سپاه کامران میرزا از قصبه کابل در روز دوشنبه
دست از جنگ باز داشته بکابل بازگشت و در این اثنا کامران میرزا
گرد آورده بکابل آمد و با همایون جنگ کرده و بعضی سرداران
شده بکامران پیوستند همایون برگشته بقلعه رسید و اندک سپاه
سپاه جانب خود ... و ... سپاه دشمن ... کرد
بیرون آمده همایون از دست ... سپاه ...
همایون خود را ... بکوه کشید و ... همایون
جنگ ... بدست کسان میرزا کامران افتاد
در دست که همایون ... سپاه ... کردند و
... در کابل ... همایون
... سپاه گرد آورده بکابل آمد ... سپاه خود ... در کابل ...
... جنگ برادر ... همایون ...
و صلح خواستند ... در ... گفتند ... کابل
همایون ... دختر خود ... صلح ... کابل ...

19691

نیز بیست کس ... با ... رنگان گشته شدند ... [illegible]

چون ... کار ... بیست ... [illegible]

... [illegible]

... بار ... گرد ... [illegible]

... [illegible] ... گشته شدند پس

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

باسپاهی بسیار بسرهند آمد بیرم خان و دیگر امرا با افغانان
جنگ کرده [illegible] شکست خوردند [illegible]
و در آن جنگ سپاه افغانان شکست خورده فرار نمودند و سپاه [illegible]
[illegible] بدست سپاه [illegible] افتاد و سکندر خان [illegible]
دران وقت ابراهیم خان که راه گرفته بود با [illegible] سپاه [illegible] شده [illegible]
[illegible] شده [illegible] آمده [illegible] بیرم خان [illegible]
[illegible] کرده و دو روز آمدن سکندر خان آگاهی کرده همایون
[illegible] افغانان [illegible] بود و [illegible] سپهبد آمده [illegible]
سکندر خان [illegible] بسیار [illegible]
[illegible] لشکر افغانان شکست افتاد و سکندر خان
[illegible] بود و در قلعه مانکوت نشست [illegible]
ابوالمعالی [illegible] از سرکشان [illegible] با سپاه گران [illegible]
[illegible] سکندر خان [illegible]
[illegible] سپاه [illegible] و شهر [illegible]
[illegible] سکندر خان [illegible] قلعه مانکوت [illegible]
[illegible]
[illegible] ابوالمعالی [illegible] سپاه [illegible]
[illegible] شد و بیرم خان [illegible]
با سپاه [illegible] سکندر خان [illegible]

بیرم خان

[illegible] شاهزاده [illegible] بدست [illegible] رفت [illegible]

[illegible] بیرم خان [illegible] بود که [illegible]

[illegible] بود [illegible]

[illegible] همراه [illegible]

[illegible] همایون [illegible] است که [illegible]

[illegible]

[illegible] همایون [illegible]

[illegible] همایون پادشاه [illegible] سلطنت [illegible]

بار اول [illegible]

چون همایون پادشاه با بیرم خان در کابل بود چون خبر [illegible] همایون

بیرم خان رسید [illegible] محمد اکبر [illegible] روز جمعه [illegible]

ربیع الثانی [illegible] بر تخت [illegible] عمارت [illegible]

آن عمارت [illegible] ایران است که [illegible] تخت [illegible]

پس بیرم خان [illegible] چون محمد اکبر [illegible]

وقت [illegible] سال [illegible] بیرم خان

همه کار [illegible] سلطنت را [illegible]

[illegible] محمد [illegible] بود

باز رسید شنبه [illegible] همیون [illegible] افغانان [illegible] جنگ [illegible] همیون [illegible]

[illegible] سکندر [illegible] پیش [illegible] شکست [illegible] سکندر [illegible]

شکست خورده [illegible] گریخت [illegible] رسید و [illegible] میرزا کامران همایون

[illegible] جنگ [illegible] کرده [illegible] شکست [illegible] با [illegible]

و [illegible] با نصف [illegible] جاه [illegible] یک [illegible] سپاه [illegible]

[illegible] با [illegible] رسید [illegible] سالی [illegible] همیون [illegible]

و میرزا کامران همایون [illegible] رسید [illegible] نوشته [illegible]

[illegible] رسید [illegible] خان [illegible] شکست [illegible] او [illegible] شکست

[illegible] گفت که [illegible] است او را [illegible] با [illegible] سکندر [illegible]

او [illegible] با سپاه [illegible] جنگ [illegible] سپاه [illegible] جنگ

سکندر [illegible] سواران سکندر [illegible] شکست [illegible]

ولی [illegible] با سپاه همیون جنگ کردند [illegible] سپاه همیون

[illegible] همیون [illegible] با سکندر [illegible] جنگ کرد

و سپاه او [illegible] رفت و [illegible] شکست [illegible]

و [illegible] همیون [illegible] سواران [illegible] سکندر [illegible]

و سپاه [illegible] همیون [illegible] رفته و دست [illegible]

[illegible] دست [illegible] با [illegible]

[illegible] دست [illegible] بود [illegible]

۱۹۴۹۱

جناب [illegible] ناصرالملک [illegible] و در تقریر فرستاده بودند با [illegible]
[illegible] سلام [illegible] قبول [illegible] ناصر [illegible]
[illegible] سلطنت و دست [illegible] بوده
[illegible] حکومت [illegible]
[illegible] کوهستان است [illegible]
[illegible] حکومت [illegible]
[illegible] خان [illegible] اقبال [illegible]
[illegible] سلطان محمد خان [illegible]
[illegible] شکست [illegible]
[illegible] رفت [illegible]
[illegible] خان [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] پادشاهی [illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible] پادشاهی [illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible] خان [illegible] شکست [illegible]
[illegible]

رسید [illegible] و [illegible] این باب [illegible] نمود و [illegible] بیرم خان [illegible]

بیرم خان [illegible] کرد [illegible] شمس الدین [illegible]

[illegible] بیرم خان چون [illegible]

[illegible] جواب [illegible]

[illegible]

[illegible] بیرم خان [illegible]

و در آنجا اسپ سکندر خان [illegible] را بر [illegible] ترغیب کرد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بیرم خان [illegible] بیرم خان [illegible]

و سپاه شمس الدین [illegible]

[illegible] بیرم خان [illegible] سپاه شمس الدین [illegible]

[illegible]

[illegible] بیرم خان [illegible]

[illegible] آخر الامر بیرم خان [illegible]

[illegible]

[illegible] بیرم خان [illegible]

[illegible] مبارک خان [illegible]

بی

... بیرم خان [illegible] گشته بود ناگاه [illegible] بر دولت [illegible] و عبدالرحیم پسر
بیرم خان بود [illegible] که پدر او [illegible] خطاب [illegible]
[illegible]
[illegible] تاریخ [illegible] بیرم [illegible]
[illegible] تاریخ وفات [illegible]
[illegible] بیرم [illegible] و چون هفت سال [illegible]
[illegible] سالها [illegible] حکومت [illegible]
[illegible] وقت حاکم [illegible] پسر [illegible] خان [illegible]
امرای [illegible] بود [illegible] ولایت [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] ولایت [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] ولایت [illegible]
و چون نوبت به [illegible] شاه پسر [illegible] شاه رسید [illegible]
[illegible] همایون [illegible] شاه [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] کرده [illegible] حاکم بود و چون سلطان
[illegible] شاه [illegible]

ولایت دهلی نهب شد و دعوی سلطنت نمود مدت حکومت او بیست
و پنج سال سلطان هوشنگ شاه پسر دلاور خان سی و سه سال سلطنت
محمود پسر هوشنگ شاه چون بحکومت نشست محمود خان خلجی که از
امرای سلطان هوشنگ شاه بود سلطان محمود را زهر داده بر تخت حکومت
نشست مدت سلطنت سلطان محمود سی و یک سال ... و جمیع ممالک
خلجی در مالوه حاکم است ... بر تخت حکومت او ... سلطان غیاث
غیاث الدین بن سلطان محمود سی ... سال سلطان ناصر الدین
بن غیاث الدین ... سال و چهار ماه و پسر او سلطان محمود
ناصر الدین ... سال و ... ماه سلطنت ... بهادر شاه والی گجرات
گرفت حکومت او ... سال قادر شاه که یکی از امرا بود
حاکم است شیر شاه در آن وقت که همایون در جنگ ... بود
نوشت ... نامه کرد شیر شاه نامه ... سپاه
... بر قادر شاه ... شیر شاه ... حکومت
... سال ... شیر شاه ... حکومت
مالوه ... سال ... حاکم بود ... باز بهادر خان ...
... حاکم مالوه ... صحبت ...
... سال ...

ادهم خان

رستم خان را بجنگ [illegible] فرستاد و با او [illegible] کرده [illegible] بی شمار
زر و زیور یافت از ابتدای [illegible] بار در فرمان [illegible] چون [illegible]
مالوه دست [illegible] شد [illegible] خود [illegible]
آنگاه [illegible] بنوعی کارش [illegible] آنگاه [illegible]
[illegible] داشت [illegible] خدمت [illegible]
[illegible] مالوه [illegible] و خود [illegible]
[illegible] آنگاه [illegible] کرده [illegible] خان [illegible]
[illegible] بوده [illegible] سرکشی [illegible]
[illegible] خان [illegible] بوده [illegible]
[illegible] تاریخ [illegible] است [illegible]
[illegible] آنگاه [illegible] خان [illegible]
[illegible] سر [illegible] است [illegible]
[illegible] پاره کرده [illegible] قلعه [illegible]
لشکر [illegible] فتح ساختند [illegible] کوهستان که [illegible] کشمیر [illegible]
واقع اند و در زمان قدیم تابع کشمیر بود چون سلطان محمود غزنوی [illegible]
فتح کرد یکی از [illegible] نام داشت آن [illegible] کرد [illegible]
همه [illegible] کشمیر [illegible] اسلام شاه [illegible]
[illegible] ولایت [illegible] کرده [illegible] جنگ [illegible]

و سلطان آدم چون با ایشان خصومت را نگاه داشت و برادر او سلطان ساتک

به پشت جلد سلطان [illegible] گشته [illegible] و چون به کار سلطان [illegible]

سپرد سلطان ساتک [illegible] یافته [illegible] لشکریان [illegible] گشت [illegible]

ملک [illegible] سلطان [illegible] خواست [illegible] سلطان آدم [illegible]

ملک [illegible] [illegible] داشت [illegible]

[illegible] با سپاه جنگ [illegible] سلطان آدم [illegible] جنگ [illegible]

سلطان آدم [illegible] و میر محمد خان [illegible] ولایت [illegible]

[illegible] خان [illegible] بازگشت [illegible] گشت [illegible]

[illegible] بازگشت [illegible] نگاه [illegible]

و [illegible] [illegible] لشکریان [illegible]

[illegible] [illegible] گردید [illegible]

[illegible] [illegible] سلطان [illegible] بود و میرزا خان [illegible]

در [illegible] [illegible] بود [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] ملک [illegible] سال [illegible]

و صفت [illegible] ملک [illegible]

[illegible] با سپاه [illegible] سلطان [illegible] جنگ

[illegible] [illegible] [illegible] سپاه [illegible]

و اصف خان

و یوسف خان [illegible] نوشته است [illegible]

[illegible] گفت که خبر رسیده انگلیس [illegible]

[illegible] خود [illegible] گفت [illegible]

[illegible] آمد [illegible]

[illegible] باشند [illegible]

[illegible] دیگر [illegible]

[illegible] یوسف خان [illegible]

[illegible] نوشته [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] انگلیس [illegible]

[illegible] انگلیس [illegible]

[illegible]

و هنگامی که سپاه با قشون [illegible] عثمان در حوالی [illegible] شکست فاحش بر آنان رسید جنگ
سختی واقع شد و عثمانیان سپاه و قشون [illegible] بودند [illegible] جنگ [illegible]
و نزدیک بود که سپاه ایران شکست [illegible] نگاه [illegible] قشون [illegible]
[illegible] چه از [illegible] پیش [illegible] ایران [illegible] رسید [illegible] شکست [illegible]
[illegible] جنگ [illegible] سپاه [illegible] کرده [illegible]
لشکر [illegible] کرده که [illegible] عثمانی [illegible] دیگر [illegible] خلق بسیار [illegible]
استان ابتدای سال سوم [illegible] تا سال [illegible]
و بعد از سال [illegible] که در زمان محمد سلطان [illegible] بود [illegible]
[illegible] کشته [illegible] عثمانیان [illegible]
[illegible]
[illegible] وقت [illegible] در [illegible]
[illegible] این گروه [illegible]
[illegible] یک [illegible] دست [illegible] میگرد [illegible]
[illegible] دست گرفته [illegible] سر [illegible]
[illegible] پشت [illegible]
[illegible]
[illegible] کرده [illegible] خواست [illegible]
روز [illegible] ریاست [illegible]
و [illegible] شکست [illegible]

[illegible]

رو جانب لشکر برگردید و بر زمین باز زد [illegible] نیزه [illegible] گرفت

بر دست [illegible] اکبر پاشا [illegible] و دو [illegible] بار [illegible] فرود آورد [illegible]

[illegible] و [illegible] مخالفت [illegible] [illegible] یک [illegible] گرفت [illegible]

شمشیر بر [illegible] پاشا [illegible] باشد [illegible] آنجا [illegible] شمشیر [illegible]

[illegible] پاشا [illegible] آمد و [illegible] [illegible] پاشا [illegible]

[illegible] پاشا [illegible] اکبر [illegible] [illegible] پیاده [illegible] سر [illegible]

[illegible] سپاه [illegible] [illegible] آمد [illegible] دست [illegible]

[illegible] پاشا [illegible] اکبر [illegible] [illegible] شد [illegible] [illegible]

[illegible] رسید [illegible] [illegible] راست [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] سپاه [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] گشت [illegible] سپاه [illegible]

سپاه [illegible] غالب آمد [illegible] [illegible] دیگر [illegible] سپاه [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] سپاه [illegible] [illegible] سپاه [illegible]

و بعضی [illegible] و سپاه [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و بنیاد وجیه الملک که با ... شاه بود اسیر شده و او را بکشت شد و او کسی
فیروز تغلق با محمد باد و در ... پسر زیاده و هفت ماه کمتر باد و باز گشت وقت ... را
زیسار ... سال بیست سیوم بود و در بیست سال ... تغلق یافت
و بیست و پنج سال سلطان مظفر که از رفت سلطان فیروز شاه پیوند
و سلطنت گجرات ... [illegible] ... سلطان ... شاه
در ایام پادشاهی تغلق شاه محمد ... [illegible] ...
شد و ... [illegible] ... بنام ظفرخان ... [illegible] ...
فیروز شاه ... [illegible] ... فیروز شاه
... سلطان ... نام کرد چون سلطان محمد شاه
پسر فیروز شاه پادشاه شد ظفرخان پسر وجیه الملک ... [illegible] ...
خطاب ... کرد ... مظفر شاه ... گجرات سلطنت
نشست ... [illegible] ...
این سلطان مظفر شاه ... ایشان بود ... [illegible] ...
بود و احمدآباد بنا کرد سلطان احمد شاه است که پسر تاتارخان
پسر ظفرخان اعظم همایون بود ... سلطان مظفر شاه
در ولایت گجرات ... [illegible] ...
... [illegible] ... سلطان ...
... [illegible] ...

و المهس

کوکلتاش از آن جنگ بخت خود [illegible] گذشته بود [illegible]

مظفر [illegible] سال [illegible] اعظم خان کوکلتاش [illegible]

[illegible]

[illegible] گرفت [illegible]

[illegible]

[illegible]

و [illegible] اعظم خان [illegible]

[illegible]

اعظم خان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

باران نعمت نیرو دست درکنار زمین را نگاه کرده شده نیرو بست که پوشیده سلام

خورشید و ماه و اختر بیا کشف اسرار حق نیا اصل هیچ نقش و نمود و فنا

نشود هیچ معنی هیچ چیز تمام ملک حق هیچ گرد یا که نگاه

دعوی یا بحث دل و سینه که دین ورزی بار گیر دیگر یا قدری آن حضرات

سپاه که جدا از آن سلام حسین کرد و گفت حقیقتا بحث باید است بحث

و این مذهب باید است را آن هیچ کل کرده و بود گویند تفسیر معنی خود خبر

نوشته و در حقیقی بیان کرد و هیچ هیچ نگاه گفت که بیان اسرار

برای تو و این درخت خود دید که دست حق اسرار با سلام

دید و دیده کم نیرو و با آن درخت به شکافته و حق را در برابر گرفته

در حقیقت کشف المعقولات والمعقولات لا المعنی و در هیچ بود و این نکات

که با این یا الحد الا الاسرار تا کمال علم الیقین و این کشف خوش هیچ از حقیقت

ز رو رباب آن بحول دست که آن هیچ نیرو بود و اگر

قاطب حال با هیچ دیگر از این درست و در سینه معقول خود بست

و دیگر خود که بدرستی همانا و یکسان حکم ... یک هیچ با هم خود

معمور به حد بیست قطعا آن اکنون و حساب آن لوح هیچ در این

که اکنون مسلکات هم هدا الا همی را شبیه معلوم بود و این نکات را هیچ

و در روی هیچ ابو کعب است به یقین آن را محمد و اصحاب

الفقر

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در سال [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان قطب الدین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

254 91

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] صاحب [illegible]
[illegible]
[illegible] صاحب [illegible]
[illegible] قبول [illegible]
[illegible]
و در اینجا [illegible] خان [illegible]
[illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible] جعفر خان [illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible] بوده است [illegible] رفت [illegible] جنگ [illegible] برادر [illegible]
[illegible] خود [illegible] کابل [illegible]
[illegible] جنگ [illegible]
[illegible] جناب [illegible]
[illegible] کردند [illegible]
[illegible]
[illegible] افغان [illegible]
[illegible]
[illegible] افغان [illegible]
[illegible] کرده [illegible]
[illegible] جنگ [illegible]
[illegible]
[illegible] کابل [illegible]
[illegible] جنگ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

با افغانان [illegible] ولایت [illegible] تعیین کرده [illegible]

[illegible] بیاید و اکثر [illegible] راجه بیربل و ابوالفتح [illegible]

[illegible] جنگ [illegible] راجه بیربل [illegible] جنگ افغانان

[illegible] تمام [illegible] بیربل [illegible]

بعد از آن حکیم ابوالفتح جنگ افغانان [illegible] سپاه [illegible] زین خان [illegible]

[illegible] که [illegible] افغانان [illegible] جنگ [illegible]

راجه بیربل [illegible] میان [illegible] افغانان [illegible]

[illegible] که [illegible] زین [illegible] آمده بود [illegible]

[illegible] افغانان [illegible] زین خان [illegible]

[illegible] شکست [illegible] سپاه [illegible] جنگ

[illegible] اکبر بادشاه [illegible] سپاه [illegible]

[illegible] افغانان [illegible] بسیار [illegible]

[illegible] زین خان و حکیم ابوالفتح [illegible]

[illegible]

[illegible] زین خان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ساختند و اکثر بندیها شکستن آن بازگشت و در آن روز و ماه سلطان
محمد پادشاه عالم بدخشان و میرزا شیخ فرزند سلطان محمود میرزا شیخ
بالشکر بدلات کرده بیک جانب بدخشان آمده و شکست خورده تا کابل
بجانب قندهار که در موضع رخت اکبر اردو استاده شد پیش آمد
شیخ شهزاده بدخشان آمده بر دو بدخشان را با سلطان اویس میرزا
دیگر بیک گرفت و بالشکر فتح بود و سال اول بامداد پیش آمد
پیوسته و بعد از رسول سه روز بجانب جبل رفته کشتی شکست و در کشتی
غرق شده گویند که در سر روز اکبر بدخشان کشتی را غرق ساختند
چون سال دیگر ایام بپوست خان جامع بیست و پنج سال
مهر اکبر و سلطان و ولد میرزا جانب بدخشان کرده شکست اکبر و سلطان
دریاب پیش از آن سپرده ملاقات کرده و بعد جانب بدخشان رفت
اکبر و لشکر بدخشان و لشکر بیعت از میرزا شاه خلیل بیک دولت برادر
سپاه لشکر و سلطان و بدخشان از راه چهار کابل رفته لشکر شکست
در کشور سلطان در سفر میرزا در بدخشان رفته بود و آن جهان آمد
که در بدخشان بود و در آن وقت حکومت کشمیر داشت
او را جنگ بود و شاه و نام او و بهر و لشکر اعتبار جا داشت
چون سپاه لشکر در سر روز پیر از آنجا و حکومت کشمیر شکست داد

درین وقت حاکم [illegible] پیشتر بود [illegible] بزرگی [illegible] کشمیر [illegible]

[illegible] سپاه و [illegible] شد [illegible]

[illegible] لشکر [illegible] خون ریخته [illegible]

و [illegible] سال [illegible] گشته [illegible] حکومت

و با سپاه [illegible] چون رنچن [illegible] بود [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] پیشتر [illegible]

[illegible] خود [illegible] خود [illegible]

و خود را سلطان شمس الدین نام کرد و مدت [illegible] سال

و در [illegible] سلطان جمشید پسر [illegible] سال [illegible] ماه و [illegible]

[illegible] سلطان علاء الدین [illegible] دوازده سال [illegible] هشت ماه و [illegible]

[illegible] سلطان شهاب الدین [illegible] سال [illegible]

[illegible] قطب الدین پانزده سال [illegible] سلطان سکندر

بت شکن [illegible] حکومت [illegible] و [illegible]

[illegible] تمام ویران کرد و [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] سنگ [illegible]

[illegible] سال [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] کشمیر [illegible]
[illegible] بعد از او [illegible]
حکومت او [illegible] سال [illegible] بعد از او [illegible] پادشاه [illegible]
پادشاهی کرده. مدت سلطنت او [illegible] سال [illegible] بعد از او [illegible] پادشاه
[illegible] کشمیر [illegible]
[illegible] حکومت [illegible] سال [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] حکومت کرد [illegible]
[illegible] سال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سال [illegible]
[illegible] سال [illegible]
[illegible] حکومت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

208

91

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] دوست [illegible]

[illegible] است [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] نوشت که [illegible] است و [illegible] امر [illegible]

[illegible] نام کرده [illegible]

[illegible] کرده بود [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] یوسف [illegible]

[illegible] در سال [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] است [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] است [illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible] همچنان سکان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

امر فرمود

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] است

[illegible] تاریخ [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] جهان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] کفت [illegible] جهان [illegible]

[illegible]

[illegible] ۱۷ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible] پادشاه [illegible] صاحب [illegible] خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

درست

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حضور [illegible] حضرت [illegible] رسانیدند

روز یکشنبه دویم ماه جمادی الاولی [illegible]

[illegible] روز [illegible]

[illegible]

مساعی محمود و چون با آنحضرت در کمین قیام نموده بودند جمعی از خیرخواهان [illegible]

سکونت و رشته‌های شریف آن دیار [illegible] حضور نموده حضور اعلی با امید

عنایت جهان و دیگر خیراندیشان دولت از باب ایشان [illegible]

ولایات [illegible] سبب [illegible] بضعف [illegible]

[illegible] کوچ [illegible] منزل [illegible] کرده [illegible]

[illegible] باوجود [illegible]

[illegible] خلافت [illegible]

ارکان دولت و اعیان سلطنت [illegible] بشرف

[illegible] شریعت [illegible] مناصب [illegible] کرده [illegible]

[illegible]

[illegible] دستان [illegible]

[illegible] خان [illegible]

[illegible] شرف گشت و [illegible]

[illegible] سلطنت [illegible] گردیده [illegible]

توجهات [illegible] سلطنت [illegible]

[illegible] احکام [illegible]

[illegible] عدالت گستری [illegible] رعیت پروری [illegible]

[illegible] اقبال [illegible]

[illegible]

۲۲۵
۹۱

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] را از [illegible] محبوس گرفته [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] احکام [illegible]
پادشاه [illegible]
[illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] شاهزاده محمد شجاع [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شاهزاده محمد [illegible]
[illegible] رسانیده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
وقوع [illegible]
در [illegible]
متوجه [illegible]
[illegible]
امیدواری نموده [illegible]

[illegible]

صحبت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت

[illegible] ارسال [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] احوال [illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] مقرر [illegible] نوشته و به اجابت خان [illegible]

و کامل [illegible] خلعت فرستاده [illegible] دعوت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اقبال [illegible] رعایت [illegible]

[illegible] صورت [illegible]

[illegible] اقبال [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و الله [illegible] نوشته [illegible] منزل الله آباد [illegible]

الراقم

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

السید

[illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible] است [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] رخصت [illegible] یافته [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] پادشاه [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شاهزاده [illegible]

[illegible] شاهزاده [illegible]

[illegible]

عالی [illegible] ممالک [illegible]

شاهزاده [illegible] دیگر [illegible]

تسخیر ممالک [illegible] خلافت [illegible] سلطنت [illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] گشت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان محمد کریم [illegible] سنه [illegible]

از سبب

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

چون [illegible] حضرت شاه [illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible]
[illegible] خدمت [illegible] شاه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] محمود خان شاه [illegible]
[illegible] قدرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خان [illegible] عالم [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
رسانید [illegible] آوردند
در این اثنا [illegible] شاه [illegible] خان [illegible]
[illegible] شاهزاده
رفت [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] محمود [illegible]

کردن

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] بلاغت او را کسی
[illegible] سعدیت
[illegible]
[illegible] بابتان
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
التماس ساخته [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

مروحه ... شاهزاده محمد ... صفوی ... عراقی ... در ... شیار ... دریار

سمرقند ... بهشت ... طیب و ... حضور ... محمد ... اعظم ... کسب

... ارشادات ... و ... ابن ... سه

... و دیگر ... شد ... دو ... ه

... جمیع ... سر ... شیخ ... حضرتش ... و دیدا

... است ... شاه ... نسبت ... بر ... فتا

... و ... ابن ... بکیانی ... اعتبار ... رشاد ... دیگر

و جمیع ... گروه ... چه ... شد ... هست ... چون ... دانشمند

نسبت ... بیه ... شمس ... شاه ... ابن ... نامی ... تو ...

... سعادت ... و ... ملکات ... ه ... اتفاقا ... و ... دریافت

نمکانه ... الله ... و ... حسین ... بیه ... عشقبازان ... رقیب ... کمالات ... سب

... و ... تعطیل ... شست ... سنجی ... جاودان ... سید ... علی ... سید

... سید ... علی ... و سید ... الدین ... بعد ... بعد ... دی

کمالات ... کشور ... سلاطین ... حسنات ... مارسه

... شیخ ... عمر ... و ... بگار ... خدا ... جهت ... یعنی ... حضرت

... کمالات ... الدین ... شیخ ... و ... خدا ... کاری

بغضی ... شیخ ... فتحنامه ... شاه ... جهان ... و ... دور ... یار ... با

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] رسید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] فرخ سیر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فرخ سیر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] محمد [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] پادشاه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible] و استحکام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] یافت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

صورت [illegible] مبارک که بدست مبارک خود نوشته است

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible] بیابان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سادات [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

یکی دیگر [illegible] فرموده باشند بلکه [illegible] چاپار [illegible] حیدر [illegible] آمدن

گذشته [illegible] حضرت [illegible] جان [illegible]

نکرده [illegible] پادشاه [illegible] نشده [illegible]

که [illegible] شود [illegible] نقصان [illegible]

[illegible] خدمات [illegible] الممالک [illegible]

منصب [illegible] قطب الملک [illegible]

[illegible] منصب [illegible] عنایت [illegible]

[illegible] قطب الملک و عنایت [illegible] خلاف

[illegible] بکلی [illegible]

متوسل [illegible]

عنایت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] تعیین کرده [illegible] پادشاه

[illegible] قطب الملک [illegible]

[illegible]

[illegible] پادشاه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تا در صحبت [illegible] بود [illegible] تحصیل

[illegible] بالفعل [illegible]

[illegible] بالملک [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حیرت [illegible] با وجود کمال [illegible] ارباب [illegible] استقبال

ارشاد و ولایت [illegible] هیچ [illegible] تفاوت [illegible] با

حسب [illegible] ریاضت [illegible]

[illegible] الملک [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

حسب الاراده حضرت [illegible] بود از فوج امیرزاده [illegible] شهر [illegible]

شهر [illegible] تمام [illegible]

[illegible]

[illegible] الملک [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] الملک [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] محمد [illegible]

[illegible] صاحب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] برگشت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

چون قشلاق ... بازگشت امیرزاده ... نظام الملک ... فرستاده

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

شمس الدین [illegible] حکایات [illegible] [illegible] القدیر [illegible]

[illegible] سبب [illegible] اقتدار [illegible]

[illegible] مبارک [illegible]

[illegible] تربیت [illegible]

[illegible] الله

[illegible] سلطنت [illegible]

[illegible] شنبه [illegible]

[illegible]

[illegible] تربیت [illegible]

[illegible] مرض [illegible]

[illegible] شیخ [illegible]

[illegible] شوال [illegible] ذی القعده [illegible]

[illegible] الدین [illegible]

[illegible]

[illegible] شوال [illegible]

[illegible]

[illegible] شاه

[illegible] بادشاه که [illegible]

از [illegible] الدین [illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] نظام الملک [illegible]

[illegible]

[illegible] نظام الملک [illegible] برقعه [illegible]

و محمد [illegible] جهان [illegible] و جمیع امرای [illegible]

[illegible] امیرالامرا [illegible] الملک [illegible]

[illegible] بادشاه [illegible]

[illegible] یک [illegible] بادشاه نظام الملک [illegible]

[illegible] در ملک [illegible] امرا [illegible]

[illegible] سال [illegible]

[illegible] وسعت آباد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] صاحب [illegible] موقع [illegible]

[illegible]

[illegible] نوشته [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] خان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] خان [illegible]

[illegible] الملک [illegible]

[illegible]

پادشاه [illegible] شاهجهان آباد [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] امیر الامرا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اکبرآباد [illegible]

[illegible] اسد خان [illegible]

[illegible]

[illegible] پادشاهی بود محمد امین خان [illegible]

[illegible] خدمت [illegible] میر حیدر خان کاشغری [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] نزدیک [illegible]

[illegible] کرده بودند که [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] کرده [illegible]

[illegible]

[illegible] عسکر [illegible]

[illegible] میر حیدر [illegible]

[illegible]

[illegible] امیر [illegible]

بود و حکم [illegible] میر حیدر خان [illegible] کرده [illegible]

[illegible] عرض کنند [illegible]

[illegible] میر حیدر خان [illegible]

امرا الامرا

امیر الامرا او که از طرف [illegible] [illegible] حضرت [illegible] کار [illegible]
تمام نموده [illegible] خان امیر الامرا [illegible] [illegible]
[illegible] سعادت خان [illegible] امیر الامرا [illegible]
[illegible] امیر الامرا [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] امیر الامرا
[illegible] سعادت خان [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] امیر الامرا [illegible] خان [illegible]
[illegible] سعادت خان [illegible] امیر الامرا
خبر [illegible] امیر الامرا [illegible] [illegible] دست [illegible]
[illegible] دست [illegible] [illegible] بود [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] سعادت خان [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] [illegible] خان
پادشاه [illegible] [illegible]
[illegible] محمد [illegible] خان [illegible] خان و
سعادت خان [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] بخشی [illegible] محمد امین خان بود [illegible] عالمگیر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] محمد امین خان [illegible]

[illegible]

[illegible] محمد امین خان [illegible]

[illegible]

[illegible] بادشاه [illegible] اعتماد الدوله

محمد امین خان را از اصل و اضافه هشت هزاری هشت هزار سوار

دو اسپه و سه اسپه کرده و یک کرور دام انعام داده

بخدمت وزارت با لقب [illegible] سرفراز

فرمود و خدمت بخشیگری بصمصام الدوله خاندوران بهادر

منصور جنگ با منصب هشت هزاری و خطاب امیر الامرا

و دیوان [illegible] قمر الدین خان پسر محمد امین خان بخشی دوم [illegible]

و [illegible]

[illegible] دیگر خدمت کرده حسب [illegible] شصت [illegible]

سرداری یافت [illegible] و [illegible]

[illegible] یافت [illegible]

و [illegible]

[illegible] حسن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کرده [illegible]

[illegible]

[illegible] یافت [illegible]

[illegible] صلاح [illegible]

کرده [illegible] و امراء

[illegible] اولاد

اورنگ زیب عالمگیر [illegible] پادشاه [illegible]

[illegible]

[illegible] آباد فرستاده [illegible]

نجم الدین علیخان بصوبه داری شاهجهان آباد و خلعتی زربفت و خرطوم

و اربست الانت کارزار گماشت نجم الدین علیخان با جمیع برادر

خانم و بحسب [illegible] سرادر خود یافته بدرگاه رسیده [illegible]

رسیده شده نجم الدین علیخان برادر بعد [illegible] کاه [illegible]

نا بخور شده گشت بتاریخ یازدهم ذی الحجه سنه [illegible] هجری

[illegible] محمد ابراهیم خلعت فتح الله [illegible] و [illegible]

مراد و دو [illegible] گیره [illegible] شیخ بصیر الدین

محمد ابراهیم [illegible] روز عید [illegible] و [illegible]

سیده [illegible] محمد ابراهیم خورده تقسیم خدمات [illegible]

نامزد شده و با خود موافق شاهزاده [illegible] بتاریخ [illegible]

ابراهیم را با تجمل ملوکانه [illegible] به تخت [illegible]

گرفته از شاهجهان آباد و آمده [illegible] عسکرگاه [illegible]

رسیده [illegible] بار به موجب [illegible]

ایشان اکثری از سادات بارهه بعضی از امرای لشکر محمد شاهی

[illegible] شدند بتاریخ [illegible] محرم الحرام [illegible]

[illegible] صبح شاه [illegible] بادشاهی [illegible]

[illegible] صورت [illegible] ترتیب پذیرفته

فقط

شد و در جنگ عظیمی در پیوست بهادران [illegible] امیر در یکی [illegible]
چون امام قلی [illegible] ممالک عراق [illegible] یافته بود [illegible]
با لشکر [illegible] بعد [illegible] گشته اما [illegible]
[illegible] [illegible] آن بار
[illegible] [illegible] شده
[illegible] بود [illegible] از
[illegible] [illegible] بعد [illegible]
[illegible] بود [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] بعد [illegible]
[illegible] [illegible] یا
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] بعد [illegible] گردید [illegible]
[illegible] [illegible] رسید [illegible]
[illegible] [illegible] گردید [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]

از حسن بسیار بود و بعد از چندی [illegible] نموده حاکم [illegible] شد و [illegible]
و [illegible] سلطنت [illegible]
از دیار [illegible] دولت [illegible] پادشاهی [illegible] شده [illegible]
خاندان [illegible]
و نجابت [illegible] برادر [illegible]
[illegible] میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دار الخلافه [illegible]
[illegible] مذکور [illegible]

[illegible]

[illegible] فردوس [illegible] قدسیه اختیار [illegible] انعام

[illegible] فرموده [illegible] ساعت مختار روز یک

شنبه [illegible] شهر [illegible] روز سه شنبه [illegible]

[illegible] هجری [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible] مبارک [illegible]

[illegible] نواب قدسیه [illegible] پادشاه [illegible]

[illegible] مبارک نمودند

بیان [illegible]

[illegible] محمد امین خان

بهادر [illegible]

[illegible] روز سه شنبه بیست [illegible] ربیع الاول

هجری [illegible] سعادت محمد امین خان بتاریخ بیست و دوم

شد [illegible] عالمگیری [illegible]

وزارت [illegible] از حضور پادشاه [illegible]

[illegible]

شنبه [illegible] شهر صفر [illegible] هجری شادی [illegible] آبادی

[illegible] دختر [illegible] فرخ سیر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] نظام الملک [illegible]

[illegible]

بعد از فتح [illegible] صحبت [illegible] و [illegible]

حدود [illegible] آباد رسیده بود [illegible]

با وجود جمیع [illegible] بعزم دست بوس پادشاه مشرف شد [illegible]

گشته [illegible] جمادی الاول سنه [illegible] مشرف [illegible]

صحبت و [illegible] نظام الملک [illegible]

پادشاه با [illegible] نظام الملک [illegible]

[illegible] نظام الملک [illegible]

[illegible]

[illegible] سلطنت عالی [illegible] استظهار

[illegible] پادشاه را [illegible]

[illegible]

[illegible] پادشاه را [illegible]

[illegible] خاطر [illegible]

[illegible]

دلاوران کار آمدنی خصوص معتصم الدوله عوض خان نظام الملک در منصوبه ایشان ساختند از وجود
نمودست بلکه روز بروز پیشرفت میگذشت تا آنکه چیزی کارها صورت امرا پیش
خطوط بیگانه صاحب صوبه شان شد دیده با جهت چنین معروض میدانست [illegible]
بادشاه والاجاه امرا که خیالات بر برون نظام الملک از حضور برخاسته بود [illegible]
بر دست ایشان بخود آشنا شد و معتمدی اقتضای حمید خان را قراری
در گجرات بستانیدن نظام الملک شده بنا بر مکالمات [illegible] قبول [illegible]
زر فرشته است با بردن هم تحریر [illegible] ۱۱ هجری خلعت صوبه داری گجرات مقرر به
حمید خان عم آن عالیجناب روز یکشنبه دوم صفر سنه مذکور عازم صوبه گجرات
گردیده و درانجا و در راه بدو سپرد و شجاعت خان سرداران نصیحت نمود بعد
فوج جمعیت بسیاری را رسانیدن نمود از بخت خود شجاعت با خان دیوانه
با جمال رسانید البته از حمید قلی خان منحرف شد بطرف حضرت عالی
گردانیده و چنانچه شجاعت خان و رستم علی بیگ و ابراهیم علی خان گجراتی
و دیگر سرداران حال دیگرگون کرده منحرف شدند و نظام الملک با
جمعیت قریب گجرات رسید سرانجام و حمید قلی خان شنیده در این حال
ساخت مقاومت با نظام الملک ندیده [illegible] با نوساز
شهر رسانید و چنانچه رفقای دیرینه او را و دیگر [illegible] تا [illegible]
محصور شده و نظام الملک بگجرات رسیده بعد [illegible] انتظام

[illegible] صوبه [illegible] خان [illegible] خود نساروده مشکل [illegible]

داده خود برای تنبیه [illegible] صوبه [illegible] که تغیر گردید [illegible]

استحکام این صوبه [illegible] اسدخان [illegible]

[illegible] حضور [illegible] حضور رسیده [illegible]

مانند [illegible] پادشاه گشت [illegible]

[illegible] حضور [illegible]

[illegible]

[illegible] حضور رسیده [illegible]

[illegible]

[illegible]

ارکان سلطنت مثل اعتماد الدوله قمرالدین خان بخشی دویم [illegible]

پسر محمد امین خان [illegible] صمصام الدوله بخشی اول [illegible]

[illegible] بخشی [illegible] سید صلابت خان بخشی چهارم [illegible]

[illegible] الدوله [illegible] خان [illegible] لطف الله خان [illegible]

[illegible]

[illegible] خان [illegible]

[illegible] الدوله ارادت خان [illegible]

[illegible]

را در صحبت حسن بیوست بر شیخ سعد الله و میر شمس لوان حسید قطبیان معه
او و سعد الله خان حسین قطبیان عهد بود و مقرون بود از مقصد و له
... عصر صادق برابر املاک سعادت ... و حسب اوصیای قطب ...
و ... کسی نوالی ... الدوله ... ، دوری ... مرد از ...
سایر خان و ارتش معوله بر یکی گماری با امور و مغرور زاده ...
... الدوله ... بسیار و تفریح پادشاه ... رسانید و باز ...
که گشاید و بر شوخ ... است که در مشوره ... کار ... مجید
و ... شاه ... شعور ... و حضور پادشاه
... خلوت پادشاه ... بعرض و از طرف ...
و ... گشته در اندرون محل سرا ... الفضل ... توقیع بگیرد
و پادشاه مشغول عشرت و طرب ... و امور ضروریه ... خود ...
... صحبت امیرخان ... امرای ... وکلای ...
... باطور سلطنت ... کلی ...
... از قلوب امرا و سرداران ... ملک ...
... برخاست ... وقوع ...
... پادشاه ... و وضع خود را ...
اختیار کار ... امرای ... پادشاه

و امرا و ارباب [illegible] نظام الملک [illegible] [illegible] متعلقات

رسانیده [illegible] نظام الملک از جهات مسطوره متشکی و از حضور

[illegible] صوبه داری دکن و گجرات بود [illegible]

[illegible] ساخته [illegible]

[illegible] ترک مناصب وزارت گردید اما جوان [illegible]

[illegible] محمد شاه و امرا [illegible]

[illegible] بودند [illegible]

[illegible] خاص [illegible]

[illegible] نظام الملک

روز [illegible] صفر سنه [illegible] هجری [illegible] پادشاه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] امرای حضور [illegible]

[illegible] خاص [illegible]

[illegible] صوبه [illegible]

[illegible] نظام الملک [illegible]

[illegible] امرای حضور

الکی

اکبر پادشاه [illegible] استیلای [illegible] جهانش را داد و از حضور [illegible] نشست

روانه ملک دکن گردید با بسیار جاهای جنگ نموده اکثر را مسخر [illegible]

و در [illegible] بیست [illegible] ظفر یافت [illegible] بسیاری [illegible] ایران [illegible]

بعد از [illegible] در آن حضور [illegible] ملک دکن [illegible] شد [illegible]

پادشاه [illegible] هفت ماه از [illegible] ملک [illegible] قمر [illegible]

جناب [illegible] الملکی و وزارت سرفرازی بخشید [illegible] ایام سعید

[illegible] جهان [illegible] قطب الملک [illegible] فوت گردید [illegible]

و [illegible] با علی [illegible] نشسته و پادشاه [illegible]

[illegible] گردید و [illegible] صاحب [illegible]

[illegible] رنگ [illegible] و غیره مشغول [illegible] بود و [illegible]

[illegible] روز و [illegible] شب بسر می برد و [illegible]

ملک [illegible] و استغنا [illegible] لشکر [illegible] هیچ خبری [illegible] سپاه [illegible]

[illegible] سلطانی [illegible] امرای [illegible] گردید

تا آنکه در سنه [illegible] هجری [illegible] پادشاه [illegible] پادشاه ایران [illegible]

[illegible] گردید [illegible] پادشاه [illegible]

اگرچه [illegible] رساله متضمن احوال سلاطین [illegible] است اما

ذکر پادشاه [illegible] پادشاهی [illegible] شوکت [illegible]

ز رو سلطنت دست برد و جنابش در سلطنت گمگشته بود و از
دیار خود و سکنه [illegible] شیخ [illegible] بخصوص [illegible] از
[illegible] شد [illegible] می [illegible] صاحب [illegible] را و
[illegible] خبر [illegible] تا [illegible] حسب [illegible]
[illegible] کالای [illegible] اوراق [illegible] سلطنت
امرا و [illegible] شیخ حسن [illegible] که از سادات [illegible]
بودند [illegible] پادشاه [illegible] شاه اسمعیل صفوی [illegible]
ده نفر [illegible] ایشان [illegible] بست [illegible]
[illegible] روانی و حکم [illegible] قیام نمودند چون ایشان [illegible]
[illegible] بودند با پادشاه [illegible] شاه [illegible] داشتند [illegible]
[illegible] پادشاهان طریقه دوستی و [illegible] اسلوک [illegible]
[illegible] امداد [illegible] نمودند [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] سلطان شاه ابن شاه عباس ثانی رسید [illegible] و عشرت
مشغول [illegible] بود [illegible] نمی [illegible] و [illegible]
[illegible] ممالک ایران [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] اعظم [illegible]
[illegible] که [illegible]

ملکانی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شاه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در [illegible] گروه سبب [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] اهل سنت [illegible]

[illegible] شاه [illegible] آمده بود [illegible]

[illegible] بیک [illegible]

سپاه [illegible] شاه عباس [illegible] دشمن [illegible]

[illegible] سپاه [illegible]

بشاه [illegible] مشغول شده [illegible]

[illegible]

[illegible] جان [illegible] خروج [illegible] محمد [illegible]

و پیشتر معتمدی [illegible] معروف [illegible] و نذر قلی بیک که از قوم افشار

[illegible] ترکمان [illegible] بود و پیشتر [illegible] کار [illegible]

ملک محمد خان خروج [illegible]

[illegible]

[illegible] نمود [illegible]

[illegible] ملک [illegible]

[illegible] ملک محمد خان [illegible]

[illegible]

[illegible] ساخت [illegible] جاری شد

۱۱۰ [illegible]

[illegible]

در رفت [illegible] اصفهان [illegible] اعلان [illegible]

[illegible] شاه [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] شدند [illegible] شاه [illegible]

[illegible]

[illegible] شاه [illegible]

[illegible]

[illegible] افغانان [illegible] اصفهان [illegible]

[illegible]

[illegible] پادشاه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] پادشاه [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible]

تفریح حاصل شود دو دست تشویش و سرگشتگی [illegible] نشده است

و اکراد و حسین خان والی عسکر که در کوه [illegible] تحصن گشته بودند

[illegible] محمد شاه [illegible]

و [illegible] بسبب نفاق امرای [illegible]

[illegible] صدور یافت و وزرای [illegible]

محمد شاه [illegible] پادشاه [illegible] مفتوح گشت

[illegible]

[illegible] محمد شاه [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible]

[illegible] محمد شاه [illegible]

[illegible]

[illegible] شاه [illegible]

[illegible] خان [illegible]

[illegible] نادر شاه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] خان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] پادشاه [illegible]

[illegible] گرفته [illegible]

[illegible]

[illegible] پادشاه [illegible]

[illegible]

[illegible] پادشاه [illegible] گفت [illegible]

[illegible] بانگ [illegible] پادشاه [illegible] گفت که

[illegible]

[illegible] پادشاه [illegible]

[illegible] بانگ [illegible] پادشاه [illegible]

[illegible]

[illegible] پادشاه [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible] آن [illegible]

[illegible] گفت [illegible]

[illegible] بانگ [illegible] پادشاه [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible] اسپ [illegible] بانگ

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و ما در سال [illegible] محمد شاه [illegible]
[illegible] تعالی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ساختن محمد خان ایلچی خود [illegible] محمد شاه [illegible] ایلچی [illegible]
رخصت [illegible] وقت [illegible]

[illegible]

[illegible] جنگ [illegible] و غیره [illegible] بسیار [illegible]
[illegible] جنگ [illegible]
[illegible]
[illegible] برهان الملک [illegible]
[illegible] نادر شاه [illegible] خیمه [illegible] قریب [illegible] لشکر
[illegible] نادر شاه [illegible]
[illegible] محمد شاه از دست [illegible]
[illegible] شده آن وقت [illegible]
آمد [illegible] نادر شاه [illegible] بازگشت [illegible] لشکر [illegible]
برهان الملک [illegible] خان [illegible]
[illegible] نادر شاه [illegible]
[illegible] نادر شاه [illegible]
[illegible] برهان الملک [illegible]
[illegible] حضور محمد شاه حاضر گردید برهان الملک [illegible]
[illegible] نادر شاه [illegible]
[illegible] برهان الملک [illegible]
[illegible] صمصام الدوله امیر الامرا [illegible] محمد شاه [illegible]

... در باب ... صفت ... محمد شاه ...

... باقی ... دست ... برات الممالک ... مشغول ... دل ...

... گفت ... برات ... الملک ... رفته ... عجب ...

... بنده ... فیض ... جانشان ... الامانت ...

... دست ... شاهزادگان ... دست دیگران ... به جهت ...

... صرف خود ... بیوتات الممالک ... گفته ...

... از فوج ... بخانه ... گردید ... حکم ...

... برات الممالک ... بسوی ... ما ... برده ...

نادرشاه ... قسمت نموده ... بعضی ... منصب ... بنام خود ...

... بهر ... شان ... سوا ... خود ... منصب ...

... خود گرفت ... در عرصه ... امیر ... کرد ... پادشاه زاده

... در این ... بر ... صمصام ... امیر الامرا ... بیست و سه سالگی

... روانه ... حضرت ... عنایت ... شکر ... امیر الامرا ...

... بر ... امیر الامرا ... ایشان ... دعا ... بعضی ...

... صمصام الدوله ... جان ...

... سر ... جمع ...

... خوشحال ... ضمیمه ... نکار ... شد ...

[illegible]

۲۱

و امیر [illegible] استقلال [illegible]

بمیدان [illegible] گذشته [illegible]

سیصد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] جمعیت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] تسلیم شده [illegible] گذشته

بنگاه خود رفت برادر الملک [illegible] امیر الامرا [illegible]
شروع امیر الامرا [illegible] رفت [illegible]
امیر [illegible] نسبت پادشاه [illegible]
در رضای [illegible] پادشاه [illegible]
در صفت [illegible] چون [illegible] سید پادشاه
در صفت [illegible] پادشاه [illegible]
نسبت گشته [illegible] پادشاه [illegible]
و سید حصول [illegible] نسبت [illegible] الملک [illegible]
شود [illegible] نسبت [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] منصب امیر الامرایی و
[illegible] نسبت پادشاه [illegible]
ضرور [illegible] منصب امیر الامرایی [illegible]
[illegible] سید محمد شاه [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] ملاقات رفت [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] سید [illegible]
[illegible] سید محمد شاه [illegible]
[illegible] ملاقات [illegible]

[illegible]

شده بود و ... [illegible] ... سوی [illegible] ... نادر شاه و [illegible]

نادرشاه [illegible] ... آن اقبال [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... بکابل [illegible] ... [illegible]

[illegible] ساخت برهان الملک [illegible] ... [illegible]

منصب [illegible] ... [illegible] ... [illegible]

و [illegible] محمد شاه [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible] ... بادشاه [illegible]

[illegible] ... [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible] ... [illegible] محمد شاه

[illegible] ... [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... قمرالدین خان ... وزیر محمد شاه [illegible]

[illegible] ... [illegible] برهان الملک [illegible]

[illegible] ... [illegible] ... [illegible]

محمد شاه [illegible] ... [illegible] ... [illegible]

دنیا جهان را و نیست باشد و بدین مضمون [illegible] که سلاح

امروز [illegible] ضرورت [illegible] [illegible] الملک [illegible]

و [illegible] نادرشاه [illegible] [illegible] نصرت [illegible]

و [illegible] [illegible] [illegible] نادرشاه [illegible] [illegible] شده بود

[illegible] [illegible] نادرشاه [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] شده [illegible] که نادرشاه

[illegible] [illegible] این [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] حقیقت حال [illegible] نادرشاه [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اگر [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] شده [illegible]

[illegible] نادرشاه [illegible] [illegible] [illegible] نادرشاه [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] نادرشاه [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] عرض کرد که اگر [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] نادرشاه [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] که [illegible]

نادرشاه [illegible]

[illegible] گفت اگر سلطنت [illegible] در [illegible] تنها

[illegible] در شاه [illegible] و در [illegible] شاه

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible] و تاریخ این [illegible] یافته اند و [illegible] شاه

[illegible] و [illegible]

[illegible] از اسباب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] کردند [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] است [illegible]

[illegible]

که بایست در [illegible] پادشاه [illegible] پیوسته [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] محمدشاه [illegible] قبول [illegible]

[illegible]

[illegible] محمدشاه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] پادشاه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بعد از آن

سوار شده بهادر شاه [illegible] [illegible] [illegible] بکار [illegible]

[illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] خود شاه

[illegible] [illegible] محمد شاه بادشاه [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] محمد [illegible] بهادر نصرت جنگ [illegible] الملک [illegible]

[illegible] [illegible] محمد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] محمد [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] صدارت [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] محمد شاه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

بادشاهی [illegible] [illegible] بادشاه [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] اعتماد الدوله [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] الملک بادشاه [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] شروع [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

از وجود حکم پادشاه [illegible] باشد [illegible] قاضی
[illegible] شد [illegible] پسر خان که
[illegible] ازجانب سواطله
شود [illegible] گرفته شخصی [illegible] سید
[illegible] خان [illegible] که [illegible]
[illegible] خان [illegible] رفت [illegible]
از دست [illegible] کاغذ [illegible] شود
[illegible]
و در [illegible] خانه [illegible] جمعی [illegible] و [illegible] از [illegible]
[illegible] از دست [illegible] خان [illegible]
[illegible] گفته [illegible] شد
[illegible]
[illegible] کرده [illegible] خان [illegible]
[illegible] خان [illegible] گشته [illegible]
[illegible] شد [illegible]
[illegible] کس [illegible]
از [illegible] کس [illegible] پادشاه [illegible]

المرقوم

[illegible] و [illegible] بمقتضای وقت [illegible] ایران را
تسخیر کرد [illegible]
[illegible] شدند
[illegible] احمد شاه ابدالی [illegible]
[illegible]
ابدالی [illegible]
[illegible] احمد شاه [illegible]
[illegible] احمد شاه [illegible] افغان
ابدالی [illegible]
و [illegible] کرمان [illegible]
[illegible] رسید چون [illegible] شاه [illegible] ایران
[illegible]
[illegible]
[illegible] معقول [illegible]
[illegible] ممالک ایران
[illegible] کریم خان
[illegible] ساخت [illegible]

اعلای [illegible] که سلطنت محمد [illegible] اختر که نادرشاه [illegible]
[illegible] مخالفت [illegible] انقلاب [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] بسیار [illegible] دیگر [illegible] بود [illegible]
[illegible] بار [illegible] سوی [illegible] اتفاق افتاده [illegible]
[illegible] محمد [illegible] که گذشت [illegible]
[illegible] کتاب [illegible] آمده [illegible]
اکنون حالات [illegible] نوشته شود دیگر
[illegible]
[illegible]
[illegible] نادرشاه [illegible]
[illegible] امام [illegible]
داشته [illegible] ایران [illegible]
[illegible] الحال [illegible]
[illegible] کرده [illegible]
[illegible] گفته [illegible]
[illegible] گفت [illegible] باشد
[illegible]
[illegible]

ایرانی

[illegible] خود [illegible] دوستان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بدست او به بیگی گفت می‌خواهیم با مرخان گفت [illegible]

بنوعی شد [illegible] میان او و [illegible] مرخان [illegible]

بیاید [illegible] شاه [illegible] با [illegible] که [illegible] با مرخان

[illegible] که با [illegible] با مرخان با [illegible] شاه [illegible]

[illegible] خبر [illegible] با [illegible] شد ولایت [illegible]

[illegible] شاه [illegible] شاه [illegible] با مرخان [illegible]

[illegible] وقت [illegible] خبر [illegible] علامت [illegible]

[illegible] با مرخان [illegible] بعد [illegible]

[illegible] با مرخان با [illegible]

[illegible] دوست [illegible] حمل [illegible]

[illegible] شاه [illegible] آن [illegible]

[illegible] شد [illegible] با مرخان [illegible]

[illegible] شاه [illegible]

[illegible] بود [illegible]

[illegible] با [illegible]

[illegible] کرده [illegible]

[illegible] با مرخان را [illegible]

ختم

[illegible] نجابت خود

[illegible] و احمد شاه ابدالی [illegible]

[illegible] تا حدود [illegible]

[illegible] گذشته [illegible] بازگشت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شاه [illegible] شاه [illegible]

[illegible] شاه [illegible] روز

[illegible] لشکر [illegible]

[illegible] لشکر [illegible] از [illegible]

[illegible] تا وقت [illegible]

[illegible] شاه ابدالی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] احمد شاه ابدالی [illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

و نیز بملاحظه [illegible] خان و ابوالمنصور خان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] الملک

شادمان [illegible] است که شروع [illegible]

[illegible] الملک [illegible]

[illegible] الملک [illegible]

[illegible] ساخت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سال [illegible]

[illegible] است [illegible]

[illegible]

تحقیق [illegible]

[illegible]

[illegible]

بسیار [illegible] صاحب [illegible] بسبب محمد شاه [illegible] رسیده [illegible] سال [illegible] کرد

در [illegible] بسیار [illegible] دولت سرفرازی [illegible]

[illegible] محمد شاه [illegible]

[illegible] حسابات [illegible]

[illegible] احمد شاه [illegible]

[illegible] سال [illegible]

[illegible] جامع [illegible]

نامی خود نوشتند

[illegible] احمد شاه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

شلیک تیر و تفنگ می‌رفت و ... [illegible] ... مفتوح شد

... [illegible] ... سپاه احمد شاه ... [illegible] ... است

که ... [illegible] ... افغانان

... [illegible] ...

... [illegible] ... سپاه ... [illegible] ...

... [illegible] ... افغانان ... [illegible] ...

پادشاه ... [illegible] ...

... [illegible] ... اگر پادشاه ... [illegible] ...

... [illegible] ...

افغانان ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... پادشاه ... [illegible] ...

... [illegible] ... پادشاه ... [illegible] ...

... [illegible] ... پادشاه ... [illegible] ...

از این جهت آگاه گشت که نواب تعلقه شده و دانست که ملک بی سپاه

نگاه نتوان داشت و از [illegible] لشکر و نصرت اعدا بر خود [illegible] سپاه در [illegible] بود

سپاه افغانان از دهلی کوچ کرده و این افغانان [illegible] بیشتر [illegible] [illegible]

پیشتر [illegible] ملک با لشکر پادشاه سپاه [illegible] غارت [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible] سلطان [illegible] [illegible] شد چون [illegible] پادشاه [illegible]

سپاه [illegible] و دشمن [illegible] چون به پنجاب [illegible]

[illegible] پادشاه آگاه شدند [illegible] بدست [illegible] پیش

سپاه [illegible] احمد شاه [illegible] [illegible] و [illegible] بازگشت

[illegible] پنجاب [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] و [illegible] پادشاه [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] بودند

[illegible] سپاه [illegible] [illegible]

سپاه [illegible] پادشاه [illegible] کرده [illegible]

افغانان [illegible] [illegible] [illegible] شدند [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] جنگ [illegible]

[illegible] [illegible] چون لشکر افغانان بسیار بود

٢٧٠
٥١

بیکبار حمله سپاه اوزبکیه بگمان بدست آمدند و گرد آوردند [illegible] او را
بزور رفتند و بیکبار دیگر تاختن کرده اوزبکیه از رعایت [illegible] بدست
[illegible] بیشتر [illegible] و تنها با چندین سوار [illegible] بپناه و [illegible]
تا محمد یوسف [illegible] که [illegible] اوزبکیه [illegible]
[illegible] اوزبکیه [illegible] سرداران [illegible] نگذاشت [illegible]
[illegible] بر پیشانی [illegible]
[illegible] اوزبکیه [illegible] بدست [illegible]
[illegible] بر پیشانی او [illegible] فی الحال [illegible]
[illegible] اوزبکیه [illegible] فیروزی [illegible]
[illegible] سپاه [illegible]
بسیار از سپاهیان [illegible] بدست سپاه اوزبکیه افتاد [illegible]
فیروزی کار اوزبکیه [illegible] گرفت [illegible]
[illegible] و همه [illegible] کوهستان [illegible] سرداران [illegible]
[illegible] کار [illegible] بدست [illegible]
[illegible] دست [illegible]
[illegible]
[illegible] سرداران [illegible]

[illegible] جمعی خود را [illegible] سور شهر را گرفته اند [illegible] شهر [illegible]

سنگرگاه ساخت و در این شهر [illegible] بیت [illegible] و [illegible]

مردم [illegible] بنا کرده اند [illegible] از [illegible] [illegible]

[illegible] از [illegible] قادر تعالی [illegible] نشست و [illegible]

[illegible] نصرت [illegible] حضرت [illegible] عالی [illegible]

ساخت و تاریخ [illegible] ترکمانان [illegible] آمده بودند از دست [illegible]

[illegible] بودند [illegible] مردی و [illegible] تجربه کار [illegible]

[illegible] دست [illegible] نشستند [illegible] [illegible] دست

[illegible] زمان [illegible] [illegible] بود [illegible] [illegible]

[illegible] بود [illegible] [illegible] از [illegible]

[illegible] کار [illegible] بود که [illegible]

[illegible] ترکمانان دست [illegible] [illegible]

[illegible] سنگر شده بودند [illegible] شمشیر [illegible]

[illegible] جمع خود را [illegible] و بسیاری کشته گشت و بعضی [illegible]

[illegible] قلعه [illegible] [illegible] راست [illegible]

[illegible] شده [illegible] محاصره کرده [illegible]

[illegible] قلعه بود [illegible] [illegible] شده [illegible] قلعه [illegible]

بو

رنجانیده بیرون تنگ نموده بار بنه [illegible] سپرده شکست چون [illegible] ملک
ضعیفی پذیرفته بود و از تاریخ ملک بدست شد و از دست شده بود که
بعد از آن پادشاهی بیعت نیز شد و تیمور شاه [illegible] و [illegible]
در تصرف شده این کابل نیز [illegible] [illegible] جعفر
او نیز بیگمان [illegible] [illegible] و بیعت نشسته [illegible] [illegible]
[illegible] ساف [illegible] [illegible] نشست
[illegible] بیا [illegible] او نیز [illegible] بر جاست پس [illegible] ما ندکان [illegible]
[illegible] بیعت [illegible] [illegible] [illegible] جاست [illegible]
[illegible] کردند [illegible] جمعه و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] کردند [illegible] کرسی نشین [illegible] [illegible]
[illegible] شده [illegible] [illegible] [illegible] حکومت [illegible]
پادشاهان [illegible] از ملک [illegible] [illegible] [illegible]
از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] تاریخ ملک [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] احمد شاه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

اگاهی یافت فرصت پنجاب صوبه لاهور ... متصرف شد به طریق یغما و غصب

سر سپرده بودند سکهان که در نواحی لاهور و کابل بودند که یک نیم فرسخ جهان

تسخیر نمودند احمدشاه درانی که صیت استیلا و شکوه سکهان را شنید عزم

بر وی نهاده آگاه شده به یک منزل از سرهند گذشت ... و دو سه

منزل نمود و وقت شب یکباره ... تاخت نمود و در وقت صباح

به موضع ... رسید ... که ... واقع است و سکهان

در آنجا فرود بودند ... دوازده هزار سوار ... بود در ... سکهان

از این خبر ... آگاهی نبود ... ناگاه ... رسیده ...

... کرده ... جنگ ... بعضی از ...

... سکهان ... گرفتند ... آنها ...

... احمدشاه ... شمشیر ... کشته شدند ...

... بر ... کشته ... گردید

... جنگ

... بعضی ... آورد ...

... احمدشاه ... ایشان ... گشت

... سرهند ... پنجاب ... گشته

... رسید ...

۵۱۰

حاضر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بحضور [illegible] پادشاه [illegible]

[illegible] بحضور [illegible] پادشاه [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible] دست [illegible] نگشتند
[illegible] شاه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شاه [illegible]
[illegible] جنگ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] احمد شاه [illegible]
[illegible] حکومت [illegible]
[illegible] احمد شاه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شاه [illegible]
[illegible]

[illegible] رکوع [illegible] صحبت [illegible] می‌شوند [illegible]

حرکت [illegible] امری [illegible] [illegible]

تا [illegible] منصب [illegible]

[illegible] حکومت [illegible]

نمود و چون [illegible] سپاه [illegible]

[illegible] ملک [illegible]

کردند [illegible] اعانت [illegible] سپاه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اعانت [illegible]

[illegible] سپاه [illegible]

[illegible] حرکت [illegible] کرده [illegible]

[illegible] است [illegible]

[illegible] سپاه [illegible]

[illegible]

معمور نیا بود اما شده و المورد تا این به عرصه بر زبان بهرام بندر هرگز نشده زنده
سپاه باشند خوردند بعضی از سگان را زمین نوکر گرفت و سپاه از شهر بیرون
... و سگ ... نمودند و چون ... دیگری از ... و ...
... شدند و ... عجیب ... و پرداخته ... به جنگ ...
... خبر ... فتح ... صورت ... دست ... شد ...
و دیگر سگ ... کرده ... و ... به ... از یک ...
... عجیب نمودند ... سگان ... عجیب ...
... دست و پا کم کرده ... سگان ... سگان ...
... ناگاه ... از سگان ... عجیب آوردند ...
زنده سپاه ... رفت ... شهادت ...
از ... رفت و این واقعه در سمت ۱۸
... آمده و سگان ... عجیب ... نمودند ...
سگان ... و ... جانب ... و بسیاری ...
سوخته ... کرده ... دریای ... عبور نمودند و ...
رسیدند و در سمت ... حاکم آنجا ... از ...
کشته ... نمودند و سوخته ... نهایت ...
... سپاه ... افغانان و ...

ودران

و خبر این مقابله را به نادر نمودند [illegible] ما تقدم ذکر [illegible]
[illegible] به [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] جنگ [illegible] [illegible] احمد شاه
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] احمد شاه
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] احمد شاه [illegible]
به پنجاب آمده [illegible] [illegible] [illegible]

وحید ماه از دست نموده بهزیمت رسید اجتماع سکبانان پای تخت بنابر آن روی
علیمردان شاه و بیگلربیگی پیچ سو نشسته نشست و کلمات کرده در روز معلوم
بود و پیچ پیاده از جا به زمان چند تا بچه کی دلیر شمارند
که هر یک یکه و گروه از اردوی پادشاه یافت تا سر ستان
میر قتیبه و بیست پادشاهی از ایل زنبیل ان که بیرون باست
احمد شاه هیبت نامه و آورده دماوکیست و تیز در عقب
سال تاریخ پنجم ماه ربیع اتفاقی نشسته الا اکثری سید و اقوام
شاه تبانی بیعالم از غربت شتافته پادشاه میرزا حیدر روز
بیگ با اتباع مقدم رفته دو سه کس با اردوی قریه دوت تپه روحانی
بیگلربیگی و شکست از غایت دلیری نزدیک اردوی بسیار
دست پیچ شکسته سوار و دلاور ایشان نزدیک
شده رسیده و بعد چند روز احمد شاه که سوار پیاده با تیر از عقب
سپ و پیاده به نود و دیوان دلیری سکبانان میرزا
و تیر زنده به ایشان رسید رضا بخش پی بود تا ز ایشان
عبور کرده با پادشاه خود پیاده از اینکه سکبانان قلعه تخت پیاده
نموده شتافتند نزدیک پادشاه رسیده اسپان
خود تیرانداز ند ملوک پیاده بری بکار حضور نزد او در خوانده

بشنید و شمشیر از نیام کشیده [illegible] سکهان [illegible] یکبار [illegible]
[illegible] تیر [illegible] داشته [illegible] آتش [illegible]
[illegible] کس از سکهان [illegible] تیغ [illegible]
و بقیت السیف [illegible] پیاده [illegible]
[illegible] عقب [illegible]
[illegible] داشت [illegible]
[illegible] سکهان [illegible]
[illegible] اسپان [illegible]
[illegible]
و بقیت [illegible]
[illegible] گرفته و [illegible] آتش [illegible]
[illegible] نشستند [illegible]
[illegible] لاهور [illegible]
[illegible] سال [illegible]
[illegible] دست [illegible]
[illegible]
[illegible]

گذشته شود ولایت بازگشت و فرزندان سبب بازیابی [illegible] نوبت

گشتند متفرق شدند و بیرون از حصارهای پنجاب شهر رفتند و در میان

میان بعضی از سرداران حصار را محکم نموده بنگاه نشست [illegible]

بستانیان جنگ نمودند و بسیار [illegible] خود [illegible] گشتند و [illegible]

جانب [illegible] ماند محمود خان [illegible] [illegible]

[illegible] جانب [illegible] خوانین [illegible] نمودند [illegible]

[illegible] [illegible] تنگ [illegible] قدر [illegible] نمودند

[illegible] نموده [illegible] شده [illegible]

بجنبش [illegible] شده بود و بیرون حصار همه شهر پراکنده

و سوخته شده بود و مردم آنجا [illegible] [illegible]

و همه پنجاب شهر [illegible] شهر [illegible] که از [illegible]

و سخاوت او [illegible] رسیده بود و [illegible]

[illegible] همه بیرون شهر [illegible] خود از سر کار [illegible]

رونقی می یافت و سوداگران از خراسان [illegible]

[illegible] شهر [illegible] بکمال [illegible] رسیده بود

[illegible] [illegible] از [illegible] بود و [illegible]

آهسته آهسته دست [illegible] دراز کرده بعضی از سرداران

مدور زر باید مستقل کرده و چند پنجه احوال [illegible] بیت [illegible] مشغول [illegible] تعمیر [illegible]

کرده شخصی احوال مدروان باد و راجه‌ای [illegible] خود [illegible] بود [illegible]

متمکن و چنین ابقا برد آنها متوجه [illegible] است [illegible] متعلق [illegible]

تمام [illegible]

عالی [illegible]

[illegible] شکسته [illegible] شکست [illegible] بر [illegible]
[illegible] از [illegible] سپاه [illegible] بر رود [illegible] لاهور رسیدند
[illegible] جانب [illegible] ناچار
[illegible] شده و بیست و یا زده با خبر شکست درست از شهر [illegible] نشسته
در میان یکدیگر نشست و از آن روز بار تا اکنون از تصرف بیگانگان
رست و در عهد شاه [illegible] در [illegible] شد از [illegible]
[illegible] مطابق [illegible] سمت [illegible]
[illegible]
[illegible] در میان [illegible]
[illegible] خود [illegible]
و هیچ کس از هندوستان [illegible] از افغانستان [illegible]
[illegible] از زمان تیمور شاه پسر احمد شاه [illegible]
نیز در افغانستان و امرای [illegible] خود اتفاق ندیده و از ولایت [illegible]
مصلحت ندیده در ممالک خود [illegible] گرد [illegible]
[illegible] شده بودند
[illegible] از کنار [illegible] اتک تا [illegible]
و ترتیب خود [illegible]